

حروف حیٰ

تالیف - ہوشنگ کھر ریز

مؤسسہ چاپ و اشاعت مرآت

Ḥurúfáti Ḥayy
(Persian)
By
Húshang Guharríz

© 1993 Author
All rights reserved
First Edition April 1993

MIR'ÁT PUBLICATIONS
P.O. Box 4273
New Delhi 110048 India

"این مسلم بوده که بعد از نقطه حق منحصر است
در حروفات حیّ چه که کل خلق بیان در ظل واحد
اول خلق شده و میشوند و حق هر ذی حقی به‌این
نفوس ثابت و همچنین کل صفات و اسماء حسنی"
(حضرت بهاء الله)

(مقدمه)

این مجموعه حاوی تقریباً یکصد و پنجاه نص از بیش از چهل کتاب امری شامل آثار و الواح طلعات قدسیه و نوشتجات سایر نویسندگان بهائی در باره حروف حیّ است. آثاریکه در این رساله آمده است از پیراعه معجز شیم مبارک حضرت نقطه اولی و حضرت بهاء الله، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی عزیز امرالله عزّ نزل یافته .

کلیه نصوص و الواح جمع آوری شده در این مجموعه با ذکر کتاب و شماره صفحات که از آنها استفاده گردیده در زیر هر نص یادداشت شده با وجود این در آخر کتاب در قسمت " مشخصات کتب و مآخذ " بار دیگر صورت کلی منابع استفاده شده ذکر گردیده تا در صورت احتیاج بسهولت بتوان باصل آن آیات دسترسی پیدا نمود .

باید اذعان نمود که کلیه آثار در باره حروفات حیّ در این رساله نیامده است بلکه تا آنجا که مقدور بوده و کتب در اختیار داشته سعی شده هر چه بیشتر از نصوص گرد آوری گردد، شکی نیست که برای دستیابی باینگونه آثار و الواح باید بکتب متعدده مراجعه نمود .

هوشنگ گهرریز

(فهرست مندرجات)

۲	مقدمه
۳	فهرست
۵	حروف حیّ
۲۵	شرح حال جناب ملا حسین بشرویه‌ای ملقب به باب‌الباب
۴۶	شرح حال ملا علی بسطامی ثانی من آمن
۵۷	شرح حال میرزا محمد حسن برادر کوچک ملا حسین
۶۰	شرح حال میرزا محمد باقر همشیره زاده ملا حسین
۶۳	شرح حال ملا یوسف اردبیلی
۶۹	شرح حال ملا جلیل ارومیه‌ای
۷۲	شرح حال ملا محمود خوئی
۷۴	شرح حال ملا احمد ابدال مراغه‌ای
۷۷	شرح حال سید حسین کاتب یزدی " کاتب وحی "
۸۳	شرح حال ملا خدا بخش قوچانی معروف به ملا علی
۸۵	شرح حال میرزا محمد روضه خوان یزدی
۸۷	شرح حال شیخ سعید هندی
۸۹	شرح حال میرزا محمد علی قزوینی
۹۲	شرح حال میرزا هادی پسر ملا عبدالوهاب قزوینی
۹۴	شرح حال ملا باقر تبریزی معروف به حرف حیّ

- ۹۹ شرح حال ملا حسن بجنستانی
- ۱۰۲ شرح حال طاهره " قره‌العین "
- ۱۱۷ شرح حال ملا محمد علی بار فروشی ملقب به قدوس
- ۱۳۵ مشخصات کتب و مآخذ
- ۱۳۸ فهرست اعلام

حروف حی

حضرت ربّ اعلی در سنه ۱۲۶۰ هجری قمری برابر با ۲۲ می ۱۸۴۴ میلادی در حالیکه سن مبارکشان ۲۵ سال بود در مدینه طیبه شیراز اظهار امر فرمودند . این دعوی مبارک که یکهزار سال تمام از رحلت آخرین امام از ائمه طاهریین (حضرت امام حسن عسگری) میگذشت در شب پنجم جمادی الاول در حالیکه دو ساعت و یازده دقیقه از شب گذشته بود به جناب ملا حسین بشرویه ای اولین مومن بحضرتش واقع شد در آن وقت آن ذات مقدس خود را باب و جناب ملا حسین را بابالباب نامیدند . آن حضرت در باره ساعت اظهار امر مبارکش میفرمایند قوله تعالی

" و از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب قیامت رسول الله ص هست که در قرآن خداوند وعده فرموده که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سنه هزار و دویست و شصت که سنه هزار و دویست و هفتاد بعثت میشود اولیوم قیامت قرآن بود و الی غروب شجره حقیقت قیامت قرآن است " (کتاب بیان صفحه ۳۰)

در آن شب پس از نزول سورة الملك نخستین سوره از کتاب عظیم قیوم الا سماء (تفسیر سوره یوسف) که در قرآن مجید احسن القصص نامیده شده به ملا حسین فرمودند من باب الله و نقطه اولیه هستم و تو بابالبابی هفده نفر دیگر بجز تو متدرجاً بنحوی که احدی در راهنمایی و ایمان آنها دخالتی نخواهد داشت بمن ایمان خواهند آورد و جمعاً هیجده نفر حروف حی نورانیه خواهند بود و چون تعداد حروف حی کامل گردد باتفاق یکنفر از آنها بسفر مکه و مدینه میروم و پیام الهی را بشریف مکه ابلاغ کرده آنگاه مراجعت بعراق نموده در آنجا اعلان امر خواهم کرد بنا بر این ملا حسین اولین نفسی بود که ندای الهی را استماع نمود و قلبش بنور ایمان فائز گردیده از لسان مظهر ظهور باولین حرف حی موصوف گشت . حضرت ولی مقدس امرالله در مورد ملا حسین میفرمایند قوله الاحلی

" با این اعلام تاریخی عصری که تاج وهاج اعصار و قرون است آغاز گردید و اولین انوار ساطعه ظهور قلب مظهر نفسی را که از قلم اعلی در کتاب مستطاب ایقان

به بیان "لولا ما استوی الله علی عرش رحمانیته و ما استقر علی کرسی صمدانیته" توصیف گردیده تقلیب نمود "

(قرن بدیع جلد ۱ صفحه ۷۹)

و نیز میفرمایند :

"جناب ملا حسین اولین حرف از حروف بیانیه است که بلقب باب الباب ملقب و بعنوان جلیل و فخیم "مرآت اولیه" مخصص و ممتاز گشته در وصف آن چند شجیع الهی از قلم حضرت اعلیٰ معادل سه برابر قرآن آیات و الواح و مراثی از مدح و ثنا و نعت و بها، نازل "

(قرن بدیع جلد ۱ صفحه ۲۳۹)

حضرت نقطه اولی حروف حی را بنام اقرب اسماء مورد ستایش قرار داده در کتاب بیان در باره آنان میفرمایند قوله العزیز

" و از برای اسماء حسنی مخصوص گردانیده خداوند اسماء ایشان را در این کور بحروف حی زیرا که چهارده نفس مقدس بوده و اسم مکنون مصون که با اسماء ابواب اربعه یا انوار عرش یا حوامل خلق و رزق و موت و حیات منکور میشوند که کلاً عدد حی میشوند که اقرب اسماء بوده اند الی الله و ما سوی آنها مهتدی هستند به هدای ایشان زیرا که بدو فرمود خداوند خلق بیان را با ایشان و رجوع خواهد فرمود خلق بیان را با ایشان و ایشان انواری بوده اند که لم یزل ولا یزال نزد عرش حق ساجد بوده و هستند در هر ظهوری با سمی منکور نزد خلق بوده و در هر ظهوری تغییر اسماء جدید از برای ایشان بوده "

(کتاب بیان صفحه ۷)

پس از ایمان جناب باب الباب و تسمیه نام مبارکش بعنوان اولین حرف حی مومن به حضرت باب تا مدت چهل شبانه روز کسی جز او مومن با امر مبارک نبود و او تنها کسی در عالم بود که این ودیعه الهی را در سینه منیرش حفظ و حراست میفرمود و چون از طرف حضرت اعلیٰ مامور بود که بکسی اظهاری ننماید این بود که با وجودیکه دوستان و رفقاییش سئوالاتی در این باره از او مینمودند سکوت کرده چیزی ابراز نمیداشت تا مشیت غالبه الهیه مومنین جدید را هدایت فرماید در آن

مدت بعضی از شبها حضرت نقطه اولی غلام سیاه خود موسوم به مبارک رامیفرستادند و جناب ملا حسین رابه محضر انور احضار میفرمودند و برایین منوال مدت چهل روز گذشت و احدی جز آن نفس جلیل افتخار اصغاء ندای الهی و اسرار ربانی رانداشت حضرت ربّ اعلی در باره آن مدت در کتاب بیان باب ۱۵ از واحد ۸ میفرمایند :

" و همچنین مبداء ظهور بیان را مشاهده کن که تا چهل روز غیر از حرف سین (ملا حسین) مومن بباء (حضرت باب) نبود احدی و کم کم هیاکل حروف بسمله تقمص ایمان پوشیده تا آنکه واحد اول تمام شد "

(کتاب بیان صفحه ۲۰۰)

چنانچه از بیان فوق واضح است حضرت اعلی نوزده نفر واحد بیان (هیجده نفر مومنین اولیه حروفات حیّ و خود آنحضرت) رابه تعداد حروف بسم الله الرحمن الرحیم تعیین فرموده اند خود آنحضرت بمنزله با و جناب باب الباء بمنزله سین و هفده نفر بقیه بمنزله یکی از آن حروف میباشند حضرت عبدالبهاء در السواح و صایای خویش باین واحد اشاره فرموده بیان حضرت اعلی را نقل میفرمایند :

" ایاک ایاک ان تحتجب بالواحد الا ول و ما نزل فی البیان " و واحد اول نفس مبارک حضرت اعلی و هیجده حروف حیّ هستند "

(ایام تسعه صفحه ۴۵۸)

حضرت ولی مقدس امرالله در باره انقضای مدت مذکور میفرمایند :

" پس از این تاریخ تا مدت چهل روز احدی از این واقعه عظیمه اطلاع نیافت تا پس از انقضای مدت مذکور هفده نفس مقدس دیگر در ظل لوای امرالله وارد شدند و عدد حروف حیّ تکمیل گردید این ذوات نورانیه در اثر سعی و مجاهدت و دعا و مساهرت بعضی بسائقه فطرت اصلیه و برخی در عالم مکاشفه و جمعی در حال توجه و مراقبه و پاره ای در اثر رویای صادق بمطلوب خویش راه یافتند و بدیاری محبوب شتافتند آخرین نفس مقدسی که نامش در لوح محفوظ مسطور و در سلك حروف حیّ محشور گردید عالم کامل و تحریر جلیل جناب قدوس بود "

(قرن بدیع جلد ۱ صفحه ۷۹)

در آن مدت چهل روز تفسیر سوره یوسف که مشتمل بر یکصدویازده آیه (هر سوره

حاوی چهل و دو آیه) میباشد از قلم معجز شیم مبارکش نازل گردید حضرتش در خطبه
ذکریه میفرمایند قوله العزیز :

" شرح سورة يوسف عليه السلام المفصلة بمائة و احدى عشرة سورة محكمة التي كل
واحدة منها اثني و اربعين آية التي كل واحدة منها تكفي في الحجية لمن على الارض "
(کتاب یوسف بها ، در قیوم الاسماء صفحہ ۱۵)

تفسیر سوره یوسف که در کتاب آسمانی قرآن به احسن القصص نامیده شده از کلمه
حضرت رب اعلى جل ذكره الاعلى بقیوم الاسماء تسمیه گردیده چون حضرت قائمها
لقب قیوم ظاهر شدند و عدد قیوم با عدد یوسف مطابقت دارد لهذا سوره یوسف
را تفسیر فرمودند و در لوحی باعزاز خال اعظم باین نکته اشاره میفرمایند :

" و بدان که عدد یوسف ۱۵۶ عدد قیوم است و مراد قائم آل محمد علیه السلام
است و اوست حی قیوم و از این جهت بود در بدو ظهور سوره اسم خود را تفسیر
کرده هر سوره را در آیه از قرآن عنوان فرمود تا اشاره باشد بر اینکه اوست نقطه
فرقان در باء بسمله که در حدیث است که کل قائم باوست و چهل آیه بدیعه قرار
داده که اشاره باشد بعدد لی در آیه رایتهم لی ساجدین "

(ظهور الحق جلد ۳ صفحہ ۲۲۳)

بتصریح حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع این تفسیر شامل بیش از نه هزار
و سیصد بیت است شاید بتوان گفت که هدف از نزول آن ذکر یوسف بقا و بیان
آلام و محن جمال اقدس ابهی و شامل خطابات و انذاراتی بملوک ارض و زمامداران
عالم و همچنین علماء و روسای حزب شیعه و بطور کلی اهل ارض از مردم شرق و
غرب و توجه آنان به حقانیت ظهور مبارک و قبول دعوت بامر بدیع است .

بطوریکه از پیش ذکر گردید در مدت چهل روزیکه تنها جناب بابالباب حضرت
اعلی ایمان داشت این کتاب عظیم از یراعه مقدس مبارکش نازل و کامل گردید
آنحضرت خود در توقیعات صادره در ایام شیراز و بیان واقعیات اولیه ظهور فرموده
" حقیر شرح سوره یوسف را در چهل روز که هر روزی بعضی از آن مینوشتم اتمام
نمودم "

(ظهور الحق جلد ۳ صفحہ ۲۸۵)

و نیز در همان مدت صحیفه مخزونه مشتمل بر چهارده ادعیه عظیمه بر سبک صحیفه سجادیه از قلم آنحضرت عز نزول یافت که تلاوت آیات منزله در این دواثر مهم موجب اتمام حجت بر خلق بود چنانچه حضرتش در سوره چهل و یکم از کتاب قیوم الاسماء به نزول صحیفه مخزونه یا صحیفه مخزومیه اشاره فرموده‌اند. تفسیر سوره یوسف تماماً وسیله حضرت طاهره بفارسی ترجمه گردید که متأسفانه این ترجمه در دست نیست.

این تفسیر عظیم در آثار حضرت باب باحسن القصص، قیوم الاسماء، کتاب الحسینیه کتاب الاکبر، تفسیر الاکبر، تاویل اعظم، ورقه الحمراء نیز نامیده شده و جمال ابهی در کتاب بدیع و لوح مبارک استنطاق آنرا قیوم الکتب تسمیه فرموده‌اند. جناب ملا حسین بر حسب امر مبارک در مسجد ایلخانی با آرامش و سکون قلب به تدریس مشغول بود و بعضی شبها بحضور مبارک مشرف میگردید تا شبی حضرت اعلی باو فرمودند بزودی سیزده نفر از دوستان شما وارد شیراز خواهند شد دعاکن خداوند بصرف لطف و کرم خود آنها را که حیاتشان وقف یافتن موعود نموده‌اند موفق گرداند تا مظهر ظهور الهی را شناخته بدرک حقایق روحانیه موفق شوند صبح آنشب که ملا حسین این بیانات را از هیکل مبارک شنید مشاهده کرد جناب ملا علی بسطامی باتفاق دوازده نفر از همراهان که همه از شاگردان سیدکاظم رشتی بودند بشیراز وارد و در مسجد ایلخانی منتظر ملاقات ایشان هستند باین ترتیب ملا علی بسطامی وارد شیراز گردیده بواسطه خوابی که شب سوم ورود دید بملاقات حضرت اعلی مشرف و بنور ایمان فائز شد و از جمله حروف حی محسوب گردید. این نفس مبارک و مومنین اولیه دیگر بالهام الهی طلعت اعلی را شناخته همگی بحضور مبارک حضرت نقطه اولی مشرف شدند.

باین طریق عده حروف حی به هفده نفر رسید و از این عده فقط حضرت طاهره به حضور مولای خویش نائل نگردید و دیده بلقay محبوب خویش روشن ننمود و او نیز تنها امه‌ای از اماء الرحمن بود که جزء حروف حی محسوب و منعمت و موصوف گشت طاهره در کربلا بود که دانست شوهر خواهرش میرزا محمد علی قزوینی عازم سفر است و از پی قائم موعود در تجسس میباشد لذا مکتوبی سر بمهر بایشان سپرد

و خواهش نمود که هر وقت مظهر ظهور را شناخت و بحضورش مشرف گردید این نامه را تقدیم نماید و قتیکه میرزا محمدعلی بحضور حضرت اعلی رسید و دیده بلبقای محبوب روشن نمود و جزء حروف حی محسوب گردید مکتوب حضرت طاهره را تقدیم نمود .

حضرت اعلی در نهایت فضل و عنایت نامه را مطالعه و مشارالیه را از حروف حی محسوب داشتند بدین ترتیب از بین هیجده نفر حروف حی فقط طاهره بود که به شیراز نرفت و نعمت تشرف نصیبش نگردید ولی از جهت ایمان و عرفانی که غائبانه حاصل نمود و فضل و کمالی که داشت بمقامی اعلی و ارفع از رجال رسید .

آخرین نفر از حروف حی جناب قدوس بود که هر چند آخر از همه حروفات حی مومن گشت ولی بر همه تقدم یافت و از لسان طلعت اعلی به آخر من آمن موسوم گردید شبی حضرت نقطه اولی به جناب باب‌الباب فرمودند که فردا یکنفر وارد شیراز میگردد و او نفر آخر از حروفات حی است که با ورودش هیجده نفر حروفات تکمیل میشود روز بعد در حالیکه ملا حسین در معیت مبارک بطرف منزل میرفت جوانی تازه از راه رسیده بملا حسین بر خورد او را در آغوش گرفته از قائم موعود پرسش نمود ملا حسین که اجازه نداشت مطلبی در این باره اظهار نماید از جواب دادن خودداری نمود اما آن جوان که نامش میرزا محمد علی بارفروشی بود بطرف حضرت اعلی متوجه شده گفت من این امر عظیم را از این سید بزرگوار بر کنار نمی بینم بدین ترتیب جناب قدوس در سن ۲۲ سالگی در خیابان مظهر ظهور را شناخت و در سلك حروفات حی در آمد .

حضرت اعلی هشت واحد از مرآت‌الله را در ظل جناب قدوس مقرر فرمودند و آن اشاره به عظمت جلالت آن بزرگوار دلالت دارد. با ایمان ایشان حروفات بیانیه تکمیل گردید و بشارت بیان حضرت اعلی که در شب اظهار امر فرموده بودند که احدی در هدایت و راهنمایی حروف حی دخالت نخواهد داشت تحقق یافت بنابراین این جناب ملا حسین بشروبه‌ای اول من آمن و جناب قدوس آخر من آمن حروفات حی محسوب میگردند .

در این مقام بذکر اسامی حروفات حی در این دور اعظم مبادرت میگردد .

(اسامی حروفات حی)

- ۱ - جناب ملا حسین بشرویه‌ای ملقب بباب‌الباب
- ۲ - جناب ملا علی بسطامی ملقب به ثانی من آمن
- ۳ - جناب میرزا محمد حسن برادر کوچک جناب باب‌الباب
- ۴ - جناب میرزا محمد باقر همشیره‌زاده جناب باب‌الباب
- ۵ - جناب ملا یوسف اردبیلی
- ۶ - جناب ملا جلیل ارومیه‌ای
- ۷ - جناب ملا محمود خوئی
- ۸ - جناب ملا احمد ابدال مراغه‌ای
- ۹ - جناب سید حسین یزدی کاتب وحی و ملقب به سید عزیز
- ۱۰ - جناب ملا خدا بخش قوچانی معروف به ملا علی
- ۱۱ - جناب میرزا محمد روضه خوان یزدی
- ۱۲ - جناب شیخ سعید هندی
- ۱۳ - جناب میرزا محمد علی قزوینی
- ۱۴ - جناب میرزا هادی
- ۱۵ - جناب ملا باقر تبریزی معروف به حرف حی
- ۱۶ - جناب ملا حسن بجنستانی
- ۱۷ - جناب طاهره ملقب به قره‌العین
- ۱۸ - جناب ملا محمد علی بار فروشی ملقب به قدوس

جمال اقدس ابهی در باره عظمت شان و مقام حروف حیّ و مومنین اولیه میفرمایند " جمعی از علماء راشدین و فضلائی کاملین و فقهای بالغین از کاس قسرب و وصال مرزوق شدند و بعنایت عظمی فائز گشتند و از کون و امکان در سبیل جانان گذشتند بعضی از اسامی آنها ذکر میشود که شاید سبب استقامت انفس مضطر به و نفوس غیر مطمئنه شود از آن جمله جناب ملا حسین است که محل اشراق شمس ظهور شدند و ۰۰۰ ملا علی بسطامی ۰۰۰ و ملا یوسف اردبیلی ۰۰۰ و امثال آنها که قریب چهار صد نفر بودند که اسامی جمیع در لوح محفوظ الهی ثبت شده همه اینها مهتدی و مقرومذعن گشتند برای آن شمس ظهور بقسمیکه اکثری از مال و عیال گذشتند و برضای ذوالجلال پیوستند و از سر جان برای جانان بر خاستند و انفاق نمودند بجمیع آنچه مرزوق گشته بودند "

(کتاب ایقان صفحه ۱۸۷)

حضرت ولی مقدس امرالله در باره حروفات بیانیه مومن بحضرت اعلی میفرمایند " این حروف بیانیه که در الواح و آثار منزله به " حروف اولیه منبعث از نقطه اولی " و " مکن اسرار الهی " و " عیون ساریه از منبع فیض رحمانی " موصوف و در قرآن مجید به بیان " و جاء ربك والملك صفاً " منعوت گردیده اند و حضرت اعلی آنها را در کتاب مستطاب بیان بمقام " اقرب اسماء ۰۰۰ الی الله ستوده و آن نفوس مقدسه را انوار ساطعه از فجر حقیقت که " لم یزل ولا یزال نزد عرش حق ساجد بوده و هستند " خطاب فرموده اند و در مکاشفات یوحنا به " پیران " که " در حضور خدا بر تختهای خود جالس " و " به جامه های سفید آراسته " و به " اکلیلی از طلا " مکلل میباشند مذکور شده اند "

(قرن بدیع جلد ۱ صفحه ۸۱)

چون تعداد حروفات بیانیه کامل گردید هر يك از آن نفوس مقدسه نورانیه را برای اعلان امر و ابلاغ بشارت ظهور جدید و مفتوح شدن باب علم الهی بدون نکرنام و نشان بسمتی مامور فرمودند و بآنها دستور دادند که در هیچ جا و نزد هیچکس اسم و رسم مبارک را اظهار نکنند فقط در موقع تبلیغ بگویند که باب موعود ظاهر شده اما از معرفی او خودداری نمایند.

جناب باب‌الباب را مامور تشرف بحضور حضرت بهاء‌الله در طهران و رساندن توقیعات مبارک به محمد شاه و صدر اعظم حاجی میرزا آغاسی و ابلاغ امر مبارک بانها فرمودند . جناب ملا علی بسطامی مامور عزیمت بعتبات عالیات جهت ابلاغ توقیع مبارک باعظم فقهای شیعه آنزمان شیخ محمدحسن نجفی صاحب جواهر الکلام و اتمام حجت و اعلان امر در مجمع علماء و طلاب دینی و تلامذه سید کاظم رشتی شد جناب شیخ سعید هندی را مامور عزیمت به هندوستان و اعلان امر مبارک در آن صفحات فرمودند جناب قدوس ماموریت یافت تا در معیت هیکل مبارک بسفر حج حرکت نماید بعضی از حروفات حی را مامور بجهت دیگر و عده‌ای را امر بتوقف در موطن اصلی خود فرموده جمیع را امیدوار بالطف ربانیه نموده به پیروی از انقطاع و جانفشانی حواریون حضرت مسیح توصیه فرمودند و مخصوصاً سفارش نمودند که در بیان ابلاغ بشارت بظهور جدید نام و نشانی از هیکل مبارک نبرده و شناسائی در این مورد را جائز ندانستند در این مورد در کتاب دلائل السبعه میفرمایند .

" عرفان حق صرف عرفان‌الله و حب او حب‌الله است و چون حدّ این خلق را میدانستم از این جهت امر بکتمان اسم نموده بودم این همان خلقند که در حق مثل رسول‌الله که لا مثل بوده و هست گفتند انه لمجنون و اگر میگویند ما آنها نیستیم عمل آنها دلیل است بر قول و کذب آنها "

(منتخبات آیات از حضرت نقطه اولی صفحه ۸۶)

باید یادآور شد که قبل از اینکه آن سلطان رسل دعوی خویش را باول من آمن جناب ملا حسین اظهار فرمایند حرم مبارک خدیجه بیگم از اوایل حال بعظمت مقام آن حضرت آگاه شد و از مشاهده انوار سدره سینا که در وجه حضرت اعلی در حجره فوقانی بیت مبارک بدید از اسرار قلب ممرد آن مظلوم آفاق با خبر شد ایشان در عبادت و قوت ایمان بجز حضرت طاهره نظیر و مانندی نداشت و با مشاهده هیکل مبارک در شبی که بدیدار آن طلعت اعلی در حال توجه و عبادت مشرف گردید تجلی نور الهی را در جبین همسر بی همتایش بدید و رحیق ایمان از کاس عطایش بنوشید و بحضرتش ایمان آورده مومن بظهور جدید گردید بنا بر این میتوان گفت که ایشان اولین زنی بودند که مومن بحضرت اعلی گشتند .

بفرموده جمال اقدس ابهی حرم مبارك آن مظهر ربوبیت اولین خانمی بودند که بشرف ایمان فائز گشتند حضرت باب جمیع وقایع آینده را تا دوره شهادت بایشان اخبار فرمودند و تاکید نمودند که کلمه‌ای از این مطالب را بوالده حضرتش اظهار نکنند و مناجاتی در ورقه‌ای مرقوم فرموده به مشارالیها دادند که در موقع پیش آمدن مشکلات برای رفع احزان تلاوت نماید بعد خطاب بحرم مبارك چنین گفتند " بدانکه خداوند تبارك و تعالی در من تجلی فرمود و من همان کسی هستم که هزار و اند سال ملت اسلام منتظر ظهورش بودند خداوند مرا برای امر بزرگی مبعوث فرمود و تو شاهد این ظهور الهی بودی گر چه مایل نبودم که تو مرا در آن حالت ببینی ولی اراده الهی چنین بود تا آنکه در قلبت جایی برای شك و تردید نباشد "

(اختران تابان جلد ۱ صفحه ۱۱)

بدین ترتیب حرم طلعت اعلی از جمله اولین کسانی بودند که پی بمقام مبارك بردند حضرت بهاء الله در کتاب بدیع در باره حرم حضرت نقطه اولی میفرماید :

" فونفسی الحق اوست بتول عذرا و حرم اعلی و عصمت کبری ان احذوها یا احبائی به صدق مبین "

(کتاب بدیع صفحه ۳۹۱)

و اما اول کسیکه بعد از حروفات حی مومن بحضرت اعلی گردید جناب حاجی میرزا سید علی ملقب بخال اعظم است و این در موقعی بود که جناب قدوس از سفر حج همراه هیکل مبارك برگشته بدستور آن حضرت وارد شیراز شد و یکسر بمنزل خال اعظم رفت ایشان از جناب قدوس راجع بسلامت حضرت اعلی و سفر مکه جوپا شدند آنگاه جناب قدوس شرح احوال را بیان داشت و امر مبارك را باو ابلاغ کرد و جناب خال مومن شد همانطوریکه در فوق مذکور گشت جناب خال در بین منتسبین حضرت اعلی پس از حروف حی اول من آمن محسوب میگردند ایشان بنصرت و حمایت حضرتش قیام نمود و چون مورد تعرض^۱ جفای حاکم شیراز واقع گردید در اواسط سال ۱۲۶۵ هـ ق از شیراز عازم قلعه چهاربیک گشت و در آن سجن بیدار محبوبش فائز گردید پس از چندی چون اقامت در چهاربیک میسر نبود بطهران باز گشت و در منزل محمدبیک چاپارچی اقامت گزید. طولی نکشید که فتنه بر علیه بابیه آغاز شد لذا صدراعظم

میرزا تقی خان امیر نظام حکم دستگیری ایشانرا صادر نمود و روانه زندانش ساخت و با وجودیکه شخص صدر اعظم و عده‌ای از تجار محترم بازار برای استخلاصش کوشش نمودند و باو تکلیف تبری کردند اما آن عاشق صادق این امر را نپذیرفت و در جواب هر يك اقرار بایمان و اظهار آرزوی شهادت کرد تا بالاخره با اشاره امیر نظام تاج شهادت بر سر نهاد و پس از ۵ سال که از ایمانش میگذشت سر حلقه شهدای سبعمه طهران گشت.

حضرت رب اعلی وقتیکه حروفات حی را بصوب تبلیغ و نشر نفعات الله میفرستاد بآنان فرمودند که اسامی اشخاصی را که تبلیغ میکنید در ورقه ای نگاشته نزد جناب خال اعظم ارسال دارید تا ایشان حضور هیکل مبارک بفرستند و بآنان فرمودند که " من از آن اسماء واحد ها تشکیل خواهم داد باین معنی که اسماء مومنین را به ۱۸ دسته نوزده نفری دسته بندی خواهم کرد و آن هیجده واحد بضمیمه واحد اول (که عبارت از حروف حی و حضرت نقطه اولی است) تشکیل نوزده واحد میدهند که جمعاً بعدد کل شئی بالغ خواهد گشت اسامی جمیع مومنین را در لوح الهی ثبت خواهم نمود تا حضرت محبوب برکات بینهایت خود را بر آنان نازل فرماید و در یوم ظهور و استقرارش بر عرش عظمت خویش جمیع آنانرا در جنت خود وارد سازد "

(تاریخ نبیل صفحه ۱۱۰)

حضرت رب اعلی در کتاب مستطاب بیان در مورد واحد بیان میفرمایند :

" ابواب دین را عدد نوزده واحد قرار داده و در واحد اول توحید ذات و صفات و افعال و عبادت حکم فرموده و مدل بر این باب را من یظهره الله و حروف حی او قرار داده و قبل از ظهور ذات حروف سبع را قرار داده با حروف اولی که سبقت در توحید گرفته و بعینه این واحد همان واحد قرآن است که در بیان ظاهر خواهد شد ۰۰۰ هر کس آیه شهد الله انه لا اله الا هو العزيز المحبوب له الاسماء الحسنی یسبح له من فی السموات و الارض و ما بینهما لا اله الا هو المهیمن القیوم راتلاوت نماید و بعد بگوید اللهم صل علی ذات حروف السبع ثم حروف الحی بالعزة والجلال ایمان باین واحد آورده "

(رحیق مختوم جلد ۱ صفحه ۲۷۴)

حضرت اعلی جل شانه در ظل هر يك از حروف حی هیجده نفر مرآت مقرر فرمودند که

با خود آنحضرت عدد واحد نوزده را تشکیل میداد حضرت ، هاء الله در باره این واحد و مقام حروف حی در لوحی بنقل از حضرت نقطه اولی میفرمایند :

" اياك اياك ان تحتجب بالواحدالبیانیه و واحد بیانیه بمنزله ائمه قبلند چنان چه خود حضرت در بیان فارسی میفرمایند بلکه میفرمایند جسد این حروف بمقام روح ائمه قبلند معذالك میفرماید باین حروف از آن شمس حقیقت محتجب نمائید " (مائده آسمانی جلد ۷ صفحه ۲۱۳)

و نیز از قول آنحضرت در لوحی میفرمایند :

" این واحد نفوسی بوده اند که بعد از نقطه بیان احدی بر آن نفوس مقدم نبوده معذالك میفرماید که باین نفوس از حق محتجب نمائید و از این بیان مفهوم میشود که در ظهور بعد بعضی از این حروفات باید موجود باشند ۰۰۰ ایاکم ای قوم اگر در حین ظهور بواحد بیان محتجب شوید و این معلوم بوده که واحد بیان اول خلق بیان عندالله محسوب و بر کل سبقت داده ام "

(مائده آسمانی جلد ۷ صفحات ۱۱۴، ۳۴)

پس از اینکه حضرت باب ماموریت این چند تن حروف حی را تعیین فرمودند سایر حروفات حی که چهارده نفر بودند احضار فرموده هر يك را بطرفی ماموریت دادند و در حین وداع و خدا حافظی بآنان چنین فرمودند :

" ای یاران عزیز من شما در این ایام حامل پیام الهی هستید خداوند شما را برای مخزن اسرار خویش انتخاب فرموده تا امر الهی را ابلاغ نمائید . بواسطه صدق گفتار و رفتار خود نماینده قوت و نورانیت ربانی گردید تمام اعضای جسد شما باید بر ارتفاع مقامات شما شهادت دهد و بطهارت حیات و عظمت مقصود شما ناطق گردد زیرا این روز همان روز است که خداوند مجید در قرآن فرموده " الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یعملون " بیانات مبارکه حضرت مسیح راکه بشاگردان خود فرمودند بیاد آورید و وقتی که میخواستند آنان را برای تبلیغ باطراف بفرستند بآنها فرمودند شما مانند آتشی هستید که در شب تاریک بر فراز کوه بلند افروخته گردد . باید مردم از نورانیت شما مهتدی شوند باید طهارت ذات و حسن رفتار شما طوری باشد که مردم دنیا بواسطه مشاهده حسن

گفتار و رفتار شما بسوی پدر آسمانی که منبع فیض جاودانی و سر چشمه فضل ابدی است متوجه گردند شما که فرزندان آن پدر روحانی هستید بواسطه اعمال خود باید مظهر صفات الهیه گردید تا مردم نور الهی را در شما مشاهده کنند . شما نمک زمین هستید اگر نمک فاسد باشد با چه چیز اصلاح خواهد شد .

انقطاع شما باید بدرجه‌ای باشد که در هر شهری برای تبلیغ امرالله داخل شوید از مردم آنشهر بهیچوجه اجر و مزدی توقع نداشته باشید غذا و طعام طلب نکنید و هنگامیکه از آنشهر می‌خواهید خارج شوید گرد کفشهای خود را هم بتکانید تا چنانچه منقطع و طاهر وارد آنشهر شدید همانطور خارج گردید زیرا پدر آسمانی همواره با شماست و شما را مراقبت می‌فرماید و محافظت مینماید .

اگر شما نسبت باو وفادار باشید یقین بدانید که خزینه های عالم را بشما تسلیم میکند و مقام شما را از مقام فرمانروایان و پادشاهان بلند تر می‌سازد .

ای حروف حی ای مومنین من یقین بدانید که عظمت امروز نسبت با پیام سابق بی نهایت بلکه قابل قیاس نیست شما نفوسی هستید که انوار صبح ظهور را مشاهده کردید و باسرار امرش آگاه شدید کمر همت محکم کنید و این آیه قرآنرا بیاد آرید که در باره امروز می‌فرماید " و جاء ربك والملك صفًا صفًا " قلوب خود را از آمال و آرزوهای دنیوی پاک کنید و باخلاق الهی خود را مزین و آراسته نمائید . بواسطه اعمال نیک بحقانیت کلمةالله شهادت دهید و این آیه قرآن را همواره در نظر داشته باشید که می‌فرماید " فان تتولوا یستبدل قوما غیرکم ثم لا یكونوا امثالکم " مبدا اعمال شما طوری باشد که دیگران بیایند و ملکوت الهی را از شما بگیرند و شما بی نصیب بمانید . دوران کفایت عبادات کسالت آور فتور آمیز منقضی شد امروز روزی است که بواسطه قلب طاهر و اعمال حسنه و تقوای خالص هر نفسی میتواند بساحت عرش الهی صعود نماید و در درگاه خداوند مقرب شود و مقبول افتد " الیه یصعدا لکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه " .

شما آن نفوس مستضعفین هستید که در قرآن فرموده " و نریدان من علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین " خداوند شما را باین مقام عالی دعوت مینماید و در صورتی میتوانید باین درجه عالییه برسید که تمام

آمال و مقاصد دنیوی را زیر پا گذاشته و مصداق این آیه شوید که در قرآن میفرماید "عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون" شما حروف اولیه هستید که از نقطه اولی منشعب شده اید شما چشمه های آب حیاتید که از منبع ظهور الهی جاری گشته اید از خداوند بخواهید که شما را حفظ نماید تا آمال دنیوی و شئون جهان طهارت و انقطاع شما را تیره و آلوده نکند و حلاوت شما را بمرارت تبدیل ننماید

من شما را برای روز خداوند که میآید تربیت و آماده ساخته ام و میخواهم که اعمال شما در مقعد صدق عند ملیک مقتدر قبول افتد. راز و اسرار یوم الله که خواهد آمد امروز مکشوف نیست طفل تازه متولد آنروز مقامش از بالغین این امر ارجمندتر است و جاهل آن ظهور درجه اش از عالم این روز بالاتر.

اینک در طول و عرض جهان پراکنده شوید و با قدم ثابت و قلب بی آرایش راه را برای آمدن روز خدا مهیا و مسطح کنید بضعف و عجز خود نظر نکنید بقدرت و عظمت خداوند مقتدر و توانای خود ناظر باشید مگر خداوند ابراهیم را به نمرود غلبه نبخشید، مگر حضرت موسی^{را} بر فرعون و فرعونیان غالب ساخت، با اینکه حضرت موسی جز عصای خود دیگر مساعد و کمکی نداشت، مگر حضرت مسیح را بر یهود غلبه نبخشید با آنکه حضرت مسیح علیه السلام در ظاهر بینوا و بیکیس بود مگر قبائل عرب را در مقابل حضرت رسول ص خاضع ننمود آن قبائل وحشی در ظل تعالیم مقدسه آنحضرت تربیت شدند و حالشان تغییر کرد و مہذب گشتند بنا بر این بنام خداوند قیام کنید، بخدا توکل نمائید، و باو توجه کنید و یقین داشته باشید که بالاخره فتح و پیروزی با شما خواهد بود"

(تاریخ نبیل صفحه ۷۸)

حروفات بیانیه پس از وداع با آن طلعت رحمن با تمام قوی بنشر نفحات الله در بین ناس قیام کرده به تبلیغ امرالله مشغول گشتند و با وجودیکه در بلایا و مشقا افتادند ولی در مقام امتحان و افتتان نهایت قوت و ثبات را از خود آشکار ساختند چه بسیار از آن نفوس زکیه که در حبس افتادند و چه بسیار از آن ارواح مجرده که عقوبات شدیده دیدند با وجود این کمر همت بر انتشار پیام الهی محکم بستند

و مانند حواریون حضرت مسیح از راحت و آسایش خویش گذشتند و منقطعاً عن کل ما سوی الله در اطراف و اکناف پراکنده شدند تا رسالت عظیم خود را بپایان رسانده جم غفیری از پیروان ادیان گذشته را هدایت و بشاهراه عرفان رهنمون شدند این نفوس نغیسه و نجوم بازغه در زمانی میزیستند که جمهور ناس از باده غفلت سر مست و در دام تعصبات جاهلیه گرفتار و در شهوات نفس و هوی سالک بودند با این همه بامر مولای خویش با نهایت حکمت و اعتدال مردم را بشریعه ربانیه دعوت و آنرا بظهور جدید راهنما گشتند و پیوسته بیانات حضرتش را بخاطر داشتند که در حین وداع بآنها فرموده بودند که از طریق حقیقت و راستی منحرف نشده خود را پاک و طاهر نگاهداشته بعنایت حق امیدوار و بالطف سلطان جلال مطمئن باشند حضرت ولی عزیز امرالله درباره قیام و خدمت حروفات حی میفرمایند:

" این ارواح مجرده که چون نجوم بازغه حول آن مرکز انوار سیار و با نفس مقدس حضرت باب واحد اول دور بیان را تشکیل میدادند پس از استماع نصایح مبارک با عزمی راسخ و قلبی مطمئن و روحی سرشار و تصمیمی خلل نا پذیر در تنفیذ نوایای مقدسه و انجام ماموریت عظیم خویش قیام نمودند و با ثبات و استقامتی بینظیر در سراسر ایران منتشر گشتند و در مقابل سیل حوادث و مخالفت دشمنان که در قلع و قمع بابیان صف آرائی نموده بودند مقاومت کردند و در اثر اعمال و افعال عاشقان^{نه} خویش صفحات درخشانی در تاریخ امرالله مفتوح و شور و نشور و هنگامه و آشوبی بلند نمودند که زلزله در اقطار عالم افکند آوازه و ولوله اش در عواصم مهمه بلا د غرب طنین انداز گردید "

(قرن بدیع جلد ۱ صفحه ۸۵)

و نیز در مراتب جانبازی و فداکاری آن مومنین بر گزیده میفرمایند:

" قهرمانان و جانبازانیکه مراتب فداکاری و جانفشانی آنان صفحات تاریخ امرالله را منور ساخته و بکمال شجاعت و شهامت در مقابل علماء دین و ارکان دولت و ملت پافشاری و مقاومت نمودند عبارت بودند از حروف حی مومنین بر گزیده حضرت باب و جمعی دیگر از قدوه احرار و ابرار که در قبال آنهمه جهل و قساوت و سنگدلی و شقاوت و خدعه و نیرنگ با روحی تابناک و همتی بلند و عرفانی عمیق

و بیانی بلیغ و فضیلت و تقوای بیمثیل قیام نمودند و با انقطاع تام و تصمیم راسخ و نیت خالص و تقدیس صرف و تنزیه بحت و حسن رفتار و علو کردار و تعظیم و تکریم و فیر نسبت بمقام حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین علیهم اطیب التحیه و الثناء که موجب اعجاب و شگفتی هموطنان ایشان میگرددید بخدمت و اعلاء کلمه ربانیه مالوف گشتند "

(قرن بدیع جلد ۱ صفحه ۷۱)

بدین طریق حروفات حی که قبل از تشتت در بلاد بمحضر مبارک حضرت اعلیٰ احضار شده بودند و آن وجود مقدس آنانرا بعنایات مخصوصه خود مطمئن و مستبشر فرموده بودند با آگاهی بمسئولیت و اهمیت رسالت خود قدم در میدان خدمت گذاشته و مانند جنود مجنده حیات با استقامتی بینظیر در مقابل شداید و بلایا مقاومت کردند اما مردمیکه میبایست در حین ظهور آن شمس ازلیه و سازج هویه بدرک ایمان باو فائز گردند مع الاسف کل بصفهت جهل مبتلا و بانهماک در تعصبات معروف و در سوء رفتار و حمیت جاهلانه مستغرق و بفرموده مولای حنون مانند سبطیان در ایام حضرت کلیم و چون یهود در عهد حضرت مسیح و مانند عبده او شان در عربستان هنگام ظهور حضرت ختمی مرتبت دواز حقایق معنویه در دست یکمشت جا هل نادان از علماء و پیشوایان قوم اسیر و مانند بردگانی مطیع پیرو این جماعت فاسد و متعصب بودند که زمام امور ناس در قبضه قدرت آنان واقع و با هر گونه رای و عقیده جدید مخالف بودند و در راس آنها پادشاهان قاجار از باده غرور سرمست و در اداره امور مملکتی سست و بیمایه و خود رای محاط بیک مشت وزیرانی مزدور و محیل و ریاکار شروع بمخالفت با امر مبارک نموده آن نفوس مطمئنه را در چنگال غضب گرفتار و مومنین اولیه و حروفات بیانیه را از دم تیغ گذراندند .

جوهر صدق و صفا و رافع رایت سودا جناب بابالباب در قلعه شیخ طبرسی هدف تیر سردار غدار شد ، جوهر تقدیس و سازج تنزیه طلعت قدوس در دست اشقی الاشقیاء سعیدالعلماء در بار فروش طعمه آتش گردید ، ورقه زکیه طاهره طیبه در چنگ سیاه خونخوار گرفتار و مخنوق گشت . سید عزیز کاتب وحی انیس و جلیس طلعت اعلیٰ برتبه شهادت فائز گردید .

حضرت ولی مقدس امرالله در باره سر نوشت حروفات حی و مومنین اولیه میفرما
 " تعیین حروفات بیانیه که بفرموده جمال قدم بصد هزار مرتبه از حروفات فرقانیه
 اعظم و اکبرند و نزول توقیع منیع خطاب بشاه ایران و سلطان عثمانیان و اعزام
 رسول بارض طا مقرر سریر سلطنت و طواف بیت الله و ابلاغ امرالله بشریف مکه
 و ارتفاع نداء در اقلیم حجاز و قیام حروف حی به تبشیر و اعلان امر بدیع در بلاد
 ایران و اقالیم مجاوره زلزله بارکان دولت و ملت بینداخت و علمای رسوم رابحرکت
 آورد ۰۰۰ در حادثه مولمه مازندران در مدت یازده ماه و سپس در دو واقعه هائله
 نیریز و زنجان و فاجعه شهادت شهدای سبعه در مدینه طهران جمعی از فحول
 رجال و انصار و روساء و حروفات بیان علقم بلا را بچشیدند و در دام اشقیاء
 بیفتادند و بانواع بلایا و رزایا مبتلا گشتند و جام شهادت کبری نوشیدند "
 (لوح نوروز ۱۰۱ صفحات ۲۱، ۲۲)

و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

" در این مبارزات قریب نیمی از حروف حی و علی راسهم جناب قدوس و جناب
 بابالباب اولین و آخرین حرف مقدس حی شربت شهادت نوشیدند و برفیقاعلی
 شتافتند ۰۰۰ قریب نیمی از حروف حی مومنین اولیه بیان نیز قبل از شهادت
 مظلوم امکان در میدان فدا جانبازی نمودند و سر و جان در ره آن دلبر رحمانی
 ایثار کردند "

(قرن بدیع جلد ۱ صفحات ۱۹۴، ۲۴۲)

نتیجه و ثمره مسافرت حروف حی و ماموریت آنان از طرف مظلوم عالم به اطراف و
 اکناف مملکت ایجاد پیشرفت نهضت امر حضرت باب شد و عده زیادی از نفوس
 مستعده در صدد تفحص و تجسس بر آمده بامر مبارک اقبال نمودند .

وقتی آواز آن شهنواز الهی بگوش مردم رسید و حروفات حی که حامل آن امانت الهی
 بودند در انتشار صیت عظیم امر ربانی کوشیدند عده ای از علماء رسوم که صاحب
 فضل و کمال بودند و شاخص در مجاهدت و پرهیزکاری در میان نفوس بشمار می
 رفتند تحت لوای امر مبرم الهی در آمده قیام بنصرت و حمایت نموده عده ای را
 سالک سبیل هدی و جاهد طریق جدید کردند و آنان با شجاعت مشغول تبلیغ شدند

وقتیکه حضرت نقطه اولی را از شهری بشهری سرگون نموده در ابعدها نقاط آذربایجان در دو قلعه ماکو و چهریق زندانی کردند حروف حی آنحضرت باتفاق مومنین جدید بپا خاسته در مقابل سیل حوادث که پی در پی در گوشه و کنار مملکت اتفاق میافتاد ایستادگی کرده جان خود را فدای طلعت اعلی نمودند.

حضرت ولی مقدس امرالله در باره آنان میفرمایند:

"هیجده نفس حروف حی حافظان و پشتیبانان امر نوزاد ربانی قسمت اعظمشان در پنجه تقلیب اعداء گرفتار وبه رتبه منیعہ شہادت فائز گشتند"

(قرن بدیع جلد ۲ صفحه ۵۷)

و نیز میفرمایند:

"طوفان حوادث مازندران و نیریز و زنجان و طهران زبده انصار و مدافعین پر شور و حرارت امرش را بر بود و قسمت اعظم حروفات حیث را در حیات مبارک جام شہادت بنوشانید"

(قرن بدیع جلد ۴ صفحه ۲۶۳)

جمعا تعداد ۱۲ نفر از حروفات حی بشرح زیر بشہادت رسیدند.

یکنفر در عراق (جناب ملا علی بسطامی)

یکنفر در مازندران (جناب قدوس)

دو نفر در طهران (جنابان طاهره و سید حسین یزدی کاتب وحی)

هشت نفر در قلعه شیخ طبرسی (جنابان بابالباب، میرزا محمد حسن برا در

کوچک بابالباب، میرزا محمد باقر همشیره زاده جناب بابالباب، ملا محمودخوشی

ملا یوسف اردبیلی، ملا جلیل ارومیه‌ای، ملا احمد ابدال مراغه‌ای، میرزا محمد

علی قزوینی)

بقیه حروفات حی که نسبتاً عمر طولانی کردند در شهر کدما در شهری صعود فرمودند.

ملا خدابخش قوچانی در کربلا، میرزا محمدروضه خوان یزدی در یزد، میرزا هادی

پسر ملا عبدالوهاب در قزوین، ملا باقر تبریزی در اسلامبول، شیخ سعید هندی در

هندوستان، و اما از محل صعود ملا حسن بچستانی خبری در دست نیست.

حضرت بهاالله در باره مقام حروفات بیانیہ در لوحی میفرمایند:

" اگر اليوم کل من فی السموات والارض حروفات بیانیه شوند که بصد هزار رتبه از حروفات فرقانیه اعظم و اکبرند و اقل من آن در این امر توقف نمایند از معرضین عندالله محسوبند و از احرف نفی منسوب "

(مائده آسمانی جلد ۷ صفحه ۷)

و نیز میفرمایند :

" این مسلم بوده که بعد از نقطه حق منحصر است در حروفات حی چه که کل خلق بیان در ظل واحد اول خلق شده و میشوند و حق هر ذی حقی باین نفوس ثابت و همچنین کل صفات و اسماء حسنی "

(کتاب بدیع صفحه ۳۳۸)

حضرت رب اعلی در کتاب بیان در باب ثانی از واحد خامس میفرمایند :

" لایق است بر مقتدرین در بیان که هیجده مسجد جدا جدیداً با اسم حروف حی من یظهره الله بنا کنند که مدل باشد از برای حروف حی اول و در آنها تسبیح و تقدیس و توحید و تعظیم الهی را بجا آورند و در آنها هر قدر که توانند ارتفاع دهند مصباح را که در آن اسراف نبوده و نیست "

(کتاب بیان صفحه ۱۵۱)

و نیز در باب تاسع العشر از واحد ثامن میفرمایند :

" هر وقت ذکر شود من یظهره الله صلوات فرستید بر او و هر وقت ذکر شود حروف حی او ذکر بهاء کنید بر ایشان و در آنچه ظاهر شده مثل آنچه ظاهر میشود ذکر کنید و در هر شب جمعه و یوم آن قدر دانید که آنشب و روزیست که اعمال در آن مضاعف میگردد و ذکر کنید من یظهره الله و حروف حی آن را "

(کتاب بیان صفحه ۳۰۹)

و نیز در خطبه کتاب بیان میفرمایند :

" و اوست که خداوند واحد احد از برای او بظهور نفس او هیجده نفس که خلق شده اند قبل کلشی از نفس او خلق فرموده و آیه معرفت ایشانرا در کینونیت کلشی مستقر فرموده تا آنکه کل بکنه ذات خود شهادت دهند بر این که اوست واحد اول

(کتاب بیان صفحه ۲)

و حی لم یزل "

و نیز در کتاب رهبران و رهروان تالیف جناب فاضل مازندرانی چنین مذکور گشته " در فلسفه البیان نام آنحضرت نقطه و نقطه البیان یا نقطه با و مقامش مظهر نقطه اولیه و مشیت کلیه و اصحاب اولیه هیچده گانه که زنده و جاویدند و در شمار مطابق شمار حروف ابجدی کلمه حی و هریک بمنزله حرفی حاصل از همان نقطه واحده مرکزیه میباشد مظاهر مراتب ما بعد مشیت و بنام حروف حی و رجعت رسالت و امانت و نواب اند و رتبه مومنین بعد از واحد اول مرایا و شهداء و ادلاست "

(رهبران و رهروان جلد ۲ صفحه ۲۳۱)

حروفات حی در الواح و نصوص مبارکه بالقاب بسیاری مفتخرند که به برخی از آنها اشاره میگردد.

حروف حی، حروف بیانیه، ارواح مجردة، نجوم بازغه، مومنین بر گزیده، عدد حی، حروف اولیه منبعث از نقطه اولی، مکن اسرار الهی، عیون ساریه از منبع فیض رحمانی، اقرب اسماء، نفوس مقدسه، انوار ساطعه از فجر حقیقت، حروف حی نورانیه، هیاکل حروف بسمله، حروف مقدس حی، مومنین اولیه بیان، حروفات بیانات ذوات نورانیه، جنود مجنده، مرایای اولیه، مرایای ثمانیه عشر، پیران، حروف حافظان و پشتیبانان امر نوزاد ربانی،

(جناب باب الباب)

جمال اقدس ابھی در دعای افطار ایام صیام در باره عظمت مقام جناب ملاحسین و جلال شان آن بزرگوار باین بیان احلی ناطق قوله جلّ کبریائے :
 " کبرّ اللہم یا الہی ۰۰۰ علی اول من آمن به وبآیاته الذی جعلته عرشاً لا ستواء
 کلمتک العلیا ومحلاً لظہور اسمائک الحسنی و مشرقاً لا شراق شمس عنا یتک و
 مطلعاً لطلوع اسمائک و صفاتک و مخزناً للثالی علمک و احکامک "

(کتاب تسبیح و تہلیل صفحہ ۷۵)

حضرت عبدالبہاء در باره آن نفس نفیس میفرمایند :
 " اول من آمن روحی له الفداء بمنزلہ مہ تابان بود کہ اقتباس انوار از آن شمس حقیقت
 نمود و سائر نفوس مہتدیہہ جلیلہ در آن کور بمنزلہ نجوم "

(مکاتیب حضرت عبدالبہاء جلد ۱ صفحہ ۴۷۹)

جناب باب الباب کہ نام اصلیش محمد حسین معروف بملا حسین بشرویہ ای می باشد
 در خانوادہ ای متمکن و ثروت مند در سال ۱۲۲۹ھ ق مطابق سنہ ۱۸۱۳ میلادی در
 قصبہ بشرویہ نزدیک شہر مقدس مشہد دیدہ بجهان گشود ، پدرش حاجی ملا عبداللہ
 صباغ از مالکین بشرویہ و مادرش از انکیا و دانشمندان آن محل بود کہ قریحہ سیال
 در شاعری و ذوقی وافر در شعر و ادب داشت .

ملا حسین در طفولیت بارادہ پدر بیکی از مکتبخانہ های ده رفت و سپس برای
 تحصیلات ابتدائی راہی مشہد گردیدہ در مدرسہ میرزا جعفر اقامت جست و چند
 سنہ در آنجا بفرہ گیری علوم آنزمان پرداخت و در همان ایام بود کہ از طریقت
 شیخ احمد احسانی آگاہ و شیفته عقیدت شیخہ گشت .

هنوز در ریعان شباب بود کہ شوق دیدار سید کاظم رشتی عنان از کفش ربود لا جرم
 در سن ہیجده سالگی پس از فوت پدر با مادر و خواہر و برادرانش عازم کربلا شد
 و بکلاس درس سید کاظم ورود فرمود و از شاگردانش محسوب گردید ، بزودی مورد
 توجہ استاد قرار گرفت و بتمام قوی در کسب علم و دانش کوشا گشت تا آنکہ مورد
 حسادت ہمشاگردان واقع شد ولی طولی نکشید کہ از ہمہ پیشی گرفت و در اندک

مدتی علوم و معارف دینی را تکمیل و از جمله علماء و فقهای زمان بشمار رفت بنحویکه هیچیک از شاگردان را باب برابری با علم و فضل او نبود. آن نفس جلیل از همان ایام آثار بزرگواری در گفتار و کردارش ظاهر و عیان گردید که دلالت بر عظمت مقام و رفعت شان ایشان مینمود، علو اینگونه آثار در رفتار آنجناب از زمانی شروع گردید که قصد زیارت عتبات عالیات و حضور در کلاس درس سیدکاظم رشتی را نمود در آنموقع او جوانی آراسته و با تقوی بود و بواسطه خوابی که دید در نزد دوستان و اقربا محبوب و معزز گردید او در خواب حضرت رسول اکرم علیه السلام را مشاهده کرد که لب بر لبش نهاده آب دهان مبارک را بدهانش ریخت که جریانی سیل آسا از آن سریان یافت و جهانرا فرا گرفت.

ت
ملا حسین مدت ۹ سال در محضر سید کاظم استفاده و استفاضه نمود و زمانیکه حضر رب اعلی در کلاس درس استاد بزرگوار حضور یافت او جزو شاگردان بود ولی از مقام و رسالت آنحضرت خبری نداشت.

علماء و مجتهدین بزرگ اصفهان و خراسان و سایر نقاط ایران از نحوه عقیده شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی نگران شده آنرا مخالف طریقت اسلام قلمداد نموده شروع به پخش شایعاتی بر علیه آنها نمودند که چون حاجی سید محمد باقر مجتهد عظیم الشان اصفهان چنین دید بهتر آن دانست که برای رفع اختلاف و روشن شدن موضوع نامه ای بسید کاظم رشتی نوشته شود و از او درخواست گردد که یا شخصاً با اصفهان آمده یا یکنفر را از جانب خویش بفرستد تا در مجمع علماء صحت عقاید خود و مطابقت آنها را با عقیده مذهب جعفری ثابت نماید.

وقتیکه این نامه بدست استاد بزرگوار رسید ایشان ملا حسین را مأمور حرکت به صوب اصفهان فرمودند تا از جانب او در جمع علماء حاضر شده بسئالات آنان جواب دهد زمانیکه جناب ملا حسین با لباس ژنده و فرسوده که هنوز گرد راه سفر از خود دور نکرده پا بمجلس درس سید محمد باقر که همه شاگردانش با لباسهای فاخر و آراسته در محضر استاد نشسته بودند گذاشت بهت و حیرت سراپای شاگردان را فرا گرفت ملا حسین بدون اعتنا به نگاههای اطرافیان از میان صفوف شاگردان عبور فرموده با کمال تهور و شجاعت رو بروی سید محمد باقر نشست و با او بمکالمه مشغول شد.

او استاد را مخاطب قرار داده حقانیت تعالیم شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی را بیان نمود و از او خواست که با کمال شجاعت و انصاف بحماییت و جانب داری از آن تعالیم قیام نماید . شاگردان که چنین جسارت و شهامتی را مشاهده کردند از در تمسخر و اذیت برآمده سخنان این مسافر تازه از راه رسیده را حمل بر سفاهت او نمودند ولی آن جوهر صدق و صفا با نهایت ادب و وقار با اعتراضات آنها پاسخ گفته برآنان خرده گرفت . استاد بزرگوار سید محمد باقر چون چنین دید امر به سکوت نموده شاگردانرا مرخص فرموده در خلوت با ملا حسین شروع بمذاکره نمود صداقت و حقانیت گفتار ملا حسین اثر عجیبی در او گذاشت و فرستاد تا رسالات و کتب شیخ احمد و سید کاظم را آوردند و موارد اشکالات خویش را معین کرد و از ملا حسین خواست بیکایک موانع و اشکالاتش با دلایل متقنه پاسخ گوید .

ملا حسین شروع باقامه بیان و جواب بسئوالات سید محمد باقر با دلایل محکم و متین نمود این محاوره و گفتگو ادامه یافت تا آنکه صدای موذن از گلدسته های مسجد بلند شد و آنها باقامه نماز ایستادند .

سید محمد باقر در مقابل فصاحت گفتار و حلاوت بیان و متانت دلایل و براهین ملا حسین قانع گردید و وعده داد که رساله مفصلی در باره فضائل و مناقب شیخ و سید بنگارد و پشتیبانی همه جانبه خود را از آن ذوات نورانیه برشته تحریر در آورد ، اوبقول خویش وفا کرد و نامه مفصلی برای سید کاظم رشتی بنوشت و مهر و امضاء نموده تسلیم ملا حسین کرد .

جناب ملا حسین که از این ماموریت خود راضی و خشنود بود آن نامه را جهت اطلاع سید کاظم بکربلا فرستاد وقتی این نامه بدست سید کاظم رشتی رسید آنرا در کلاس درس با حضور کلیه شاگردان قرائت نمود و جوابی در نهایت تکریم مرقوم داشت و برای ملا حسین فرستاد آن نامه بشرح زیر است .

" صحیفة الاشتیاق بشرف مطالعه جناب مستطاب قدوة الاطیاب علامی فهامی مخدومی آخوند ملا حسین بشرویه ای سلمه الله تعالی مشرف شود ۸۶۴۲ السلام علیک یا سیدی و مولای و رحمة الله و برکاته .

بسم الله الرحمن الرحیم مخدوم معظم مفخم مراسله دوستی مواصله آن برادر مهربان

را جناب مستطاب قدوة الاطياب كهف الحاج حاجی سید محمد خراسانی رسانیدند و لساناً آنچه گفتنی بود گفتند جزا کم الله عن هذه الفرقة المحقة خيراً اظهار حق کردی و کسر صولت باطل نمودی همین عمل افضل است برای شما از جمیع طاعات و عبادات و قربات زیرا که کل آنها فروع و توابع این اصل اصیل است الحمد لله حق سبحانه و تعالی ببرکت مولانا صاحب الزمان عجل الله فرجه و روحی له الفداء این تائید و نصرت فرمود لا تخف کن ثابت الجاش غیر خائف و لا خاش فان الله يدافع عن الذين آمنوا حق هر چند انصارش قلیل است از این خلق منکوس معکوس ولكن حق سبحانه و تعالی با اوست ان الله مع الذين اتقوا والذينهم محسنون والله مع المحسنين و محسنين و الله الذي لا اله الا هو ثابتين باين صراط و معتكفين تحت این فسطاط میباشد فاذا كان الله تعالى معكم فجميع المبادي العالية معكم فرسول الله و امير المومنين و الاثمه الطاهرون سلام الله و صلواته عليهما و عليهم معكم فانتم اوليا الله الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان

چه خوف از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیبان فاتقوا الله و كونوا خير انصار و اكدوا اعدائكم بالورع و اما رجوع باصفهان بسیار خوب است نظر بمقدمات مذکوره با کمال ورع و تقوی و حفظ لسان از چیزی که منشاء تشبث للذین يتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة نباشد.

شما را بخدا سپردم و التماس دعا و زیارت تحت آن قبه منوره دارم و شوق ادراک عتبه بوسی آن امام مطهر اعظم از حد حصر است بجمیع دوستان عصر سلام برسانید و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته "

(کتاب حضرت نقطه اولی صفحه ۵۲)

در باره این ملاقات حضرت اعلی در کتاب دلائل السبعه میفرمایند :

" تو خود اول مومن را می شناسی که اکثری از علمای شیخیه و سیدییه بل طوائف دیگر مقرر بر علم و فضل او بودند حتی طفل های اصفهان هم در وقتیکه وارد شدم میگفتند که يك طلبه پیراهن چاک آمد از قبل سید و عالم کبیر آن ارض را که محمد باقر نام بوده بدلیل و برهان الزام کرد حال این یکی از ادلاء این ظهور است که بعد از فوت مرفوع

سید رفع الله درجه و اکثر علماء را دقت نموده نیافت حق را الا در نزد صاحب حق و باین سبب بموهبه‌ای مستوهب شد که غبطه آنرا خلق اولین و آخرین الی‌یوم القیامه دارند در حق مثل این اولوالالباب چگونه تواند کسی ذکر ضعف یا سفاهت نماید"

(کتاب دلائل السبعه صفحه ۵۴)

جناب ملا حسین پس از این ماموریت بدستور استاد عزیزش رهسپار خراسان شد تا مجتهد نامدار آن خطه را که میرزا عسگری نام داشت متقاعد سازد آنگاه در ژانویه سال ۱۸۴۴ میلادی بکربلا باز گشت و این زمانی بود که سید کاظم رشتی وفات کرده و شاگردانش در غم از دست دادن استاد خود عزادار و اندوهناک بودند ابتدا ملا حسین مدت ۳ روز اعلان عزاداری فرموده بسوگواری استاد نشست و پس از آن طبق وصیت استاد دجلیل القدرش شاگردانش را تشویق بحرکت فرمود تا مطابق تاکید و سفارش سید کاظم متفرق شده در جستجوی قائم موعود پراکنده گردند.

او پیوسته این آیه قرآنی در نظر داشت که مرتباً استاد میخواند " والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا " بنا براین خود همراه برادر و همشیره زاده اش از کربلا به نجف عزیمت کرد ابتداءً در مسجد کوفه معتکف شده در آن پناهگاه خلوت دور از هیاهوی مردم بر ریاضت و عبادت مشغول گشت. ایشان و همراهان روزها صائم بودند و شبها بدعا و مناجات میپرداختند تا با تجدید قوای باطنی و روحانی خود را آماده و مهیای قیام و نصرت امر الهی نمایند.

برادر کوچک میرزا حسن در صوم و صلات با ایشان همراه و همشیره زاده میرزا محمد باقر مامور تهیه وسائل غذا و سایر لوازم گردید و حتی او پس از فراغت از تهیه آن در عبادات شرکت میفرمود این اعتکاف بمدت چهل شبانه روز ادامه یافت سپس ملا حسین مادر و خواهر اثاثیه و زندگی را در کربلا گذاشت و بجانب ایران شتافت و باراده الهی طریق مسافرت را از راه بوشهر انتخاب نمود. وقتی به بوشهر رسید نفحات طیبه مسکیه غیبیه بمشامش رسید و باطنا حس کرد که قوای پنهانی او را بصوب شیراز راهنمایی مینماید لذا توقف در بوشهر را جائز نشمرده بطرف شیراز رهسپار گردید.

بمحض ورود بشیراز به برادر و همشیرهزاده دستور داد که در مسجد ایلخانی منزل نمایند و خود عازم شهر گردید و بآنها فرمود که منتظر من باشید انشاء الله موقع غروب نزد شما بر خواهم گشت ملا حسین باراده الهی و قوه ربانی بجانب دروازه روان شد و در خارج شهر بگردش و سیاحت پرداخت تا آنکه حضرت رب اعلی را زیارت نموده همراه هیکل اطهر به بیت مبارک رفت و در همانشب اظهار امر واقع گشت که شرح آن در تواریخ متعدده آمده است .

حضرت رب اعلی در باب هفتم از واحدششم در کتاب بیان در مورد آنشب میفرماید " چنانچه جوهر کل وجود در حین استماع مومن گشت با آن مناعت و ارتفاعی که در کینونت او بود که مقتدر با کل نتوان نکر کرد "

(یوسف بهاء در قیوم الاسماء صفحه ۱۸)

و نیز در باب ثانی از واحد اول میفرمایند :

" رجوع محمد ص (ملا محمد حسین بشرویه ای) و مظاهر نفس او بدنیا شد و ایشان اول عبادی بودند که بین یدی الله در یوم قیامت حاضر شدند و اقرار بوحدانیت او نموده آیات باب او را بکل رسانیدند و خداوند بوعده ای که فرموده بود در قرآن *ایشانرا ائمه گردانید و بهمان دلیل که نبوت محمد ص از قبل ثابت است بهمان رجوع ایشان بدنیا عندالله و عند اولی العلم ظاهر است "

(رهبران و رهروان جلد ۲ صفحه ۴۶۵)

جناب ملا حسین اولین نفسی بود که ندای الهی را استماع نمود و از طرف حضرت اعلی به باب الباب موسوم و مفتخر گردید .

حضرت ولی مقدس امرالله در باره علو درجات جناب ملا حسین میفرمایند :

" جناب ملا حسین اولین حرف از حروف بیانیه است که بلقب باب الباب ملقب و بعنوان جلیل و فخیم مرآت اولیه مخصص و ممتاز گشته در وصف آن جند شجیع الهی از قلم حضرت اعلی معادل ۳ برابر قرآن آیات و الواح و مرثی از مدح و ثنا و نعت و بهاء نازل و درجات و مقامات وی تجلیل و تقدیس گردیده است

و همچنین میفرماید آن منادی حقیقت بعنایت و موهبتی فائز گردیده که خلق اولین و آخرین در ظل بیان الی یوم القیامه بمنزلت او غبطه خورند حضرت

بها، الله در تعظیم مقام آن نفس مقدس در کتاب مستطاب ایقان باین بیان احلی ناطق قوله العزیز "لولا ما استوی الله علی عرش رحمانیته و ما استقر علی کرسی صمدانیته"

(قرن بدیع جلد ۱ صفحه ۲۳۹)

جناب ملا حسین در باره شب اظهار امر چنین بیان داشته است :

" حقیقت امر الهی که در آنشب غفلة بر من آشکار شد مانند صاعقه تا مدت زمانی سراپای وجود مرا در قبضه اقتدار داشت چشم من از تابش شدیدش خیره بود و قوه عظیمه اش هستی مرا مسخر ساخت هیجان و سرور، خوف و حیرت در اعماق قلب من موجود و در عین حال بهجت و قدرتی در خود مشاهده مینمودم که بتقریر نیاید قبل از عرفان امر الهی چقدر ضعیف و ناتوان بودم و چه مقدار خوف و جبن در وجودم سرشته بود که به تحریر و بیان شرح آن ممکن نیست .

ش

نمیتوانستم چیزی بنویسم و نمیتوانستم راه بروم دست و پایم همیشه ارتعاش داد و میلرزید اما بعد از وصول بعرفان مظهر امر الهی بجای جهل علم و دانش ربانی و در عوض ضعف قوت و قدرت عجیبی در وجود من پیدا شد بطوریکه خود را دارای توانائی و تهویر فوق العاده میدیدم و یقین داشتم که اگر تمام عالم و خلق جهان به مخالفت من قیام نمایند يك تنه بر همه غالب خواهم شد "

(تاریخ نبیل صفحه ۵۷)

ملا حسین بدستور حضرت اعلی به مسجد ایلخانی نزد رفقا برگشت و مجلس درس و وعظ بر پا نمود و کتاب شرح الزیارة را که از تالیفات مهمه شیخ احمد احسانی است و چهار جزو و حدود سی هزار بیت است که در تشریح مطالب زیارت جامعه کبیر که در بین شیعیان شهرت بسزائی دارد مشغول گردید.

بعضی از شبها غلام حبشی او را بحضور مولایش میبرد تا از محضرش استفاده کند او هر روز منتظر غروب آفتاب بود که شاید غلام حبشی از در آید و او را به بیت مبارک ببرد مدت چهل شبانه روز جناب ملا حسین تنها کسی بود که مظهر امر الهی را شناخته بود تا آنکه انتظار او بسر آمد و دومین مومن بامر حضرت رب اعلی اقبال نمود و سپس بقیه حروفات حی بتدریج ایمان آوردند تا آنکه حروفات تکمیل شد

جناب باب‌الباب خیال میکرد که در سفر حج همراه مبارک خواهد بود ولی چنین نشد و حضرتش جناب قدوس را همراه بردند و وقتی که حضرت باب میخواستند از شیراز به حج تشریف ببرند جناب ملا حسین را احضار فرموده مورد لطف قرار داده با او فرمودند " اینک در بلاد سیر نمائید و همانطوریکه باران زمین را سر سبز میسازد شما نیز مردم را از باران برکات خود که خداوند عنایت فرمود سر سبز سازید در هر حال تسلیم اراده خدا باشید بصدای بلند مردم را مخاطب ساخته بگوئید بیدار شوید که باب رحمت الهی باز است صبح هدایت در نهایت روشنی دمیده و حضرت موعود آشکار گشته .

اکنون بطرف شمال عزیمت فرما و از بلاد اصفهان و کاشان و قم و طهران عبور نما از خدا بخواه کد سر طهران بمشاهده مقر سلطنت الهی موفق شوی و در قصر محبوب واقعی ورود نمائی در سرزمین طهران سری موجود است و رازی پنهان که اگر ظاهر شود جهان بهشت برین گردد . امیدوارم تو بفضل و موهبت آن محبوب بزرگوار بررسی از طهران بخراسان سفر کن در آن بلاد ندای الهی بلند نما از آنجا به نجف و کربلا بر گرد و منتظر امر پروردگار باش مطمئن باش که این ماموریت را به تمام و کمال انجام خواهی داد زیرا تو برای انجام این ماموریت خلق شده‌ای اگر جمیع اعداء و مخالفین قیام کنند و بخواهند ترا از انجام ماموریت مانع شوند هرگز نمی‌توانند اذیتی بتو برسانند و تا ماموریت خود را انجام ندهی یک موی از سرتو کم نخواهد شد زمام امور در قبضه قدرت حق است اوست غالب و توانا ۰۰۰ از اینکه در سفر حجاز و حج بیت با من همراه نیستی محزون مباش عنقریب ترا بشهری میفرستم که حجاز و شیراز در شرافت با او برابری نتواند زیرا رمز عظیم و سر مقدسی در آن نقطه موجود است .

انتظار دارم که بمساعدت خداوند پرده‌ها را از جلوی چشم اشرار برداری و عقول آنانرا از آرایش پیراسته سازی اینک باید از اینجا باصفهان و از آنجا بکاشان و طهران و خراسان عزیمت نمائی از خراسان بعراق سفر کنی و در آنجا منتظر فرما ن پروردگار خود باشی تا بهر جا که اراده فرماید ترا بفرستد ۰۰۰ عنقریب قافله حجاز از شیراز حرکت میکند منم با آنها میروم مکه و مدینه را زیارت میکنم و

آنچه را بدان از طرف خداوند مامورم انجام میدهم و انشاءالله از آنجا بعراق و کوفه سفر میکنم شاید ترا در آنجا ملاقات کنم و اگر هم امر الهی بر خلاف آنچه گفتم صادر شود ترا مطلع خواهم ساخت تا در شیراز بحضور مشرف شوی"

(تاریخ نبیل صفحات ۸۲، ۷۲)

ملا حسین حسب الامر مولای خود بسوی اصفهان رهسپار و در مدرسه نیم آور منزل کرد پس از ورود ایشان طلاب مدرسه مخصوصا شاگردان سید محمد باقر که در سفر قبل ملا حسین باصفهان در محضر استاد خود او را ملاقات نموده بودند و متوجه او شده بودند که بچه نحو با استاد بزرگوارشان مکالمه میفرمود بمخالفت و عناد بر خاسته شکایت بسید اسدالله پسر سید محمد باقر که بتازگی پس از فوت پدر بجای او نشسته بود بردند و از او خواستند که او را از اصفهان اخراج کند ولی سید اسدالله به تمنای آنان توجهی نکرد ناچار به منوچهر خان معتمدالدوله حاکم اصفهان متوسل شدند.

منوچهر خان که مردی با تدبیر بود طلاب را از آزار واذیت ملا حسین بر حذر کرد لذا آن جوهر صدق و صفا بدون رادع ومانعی شروع بتبلیغ امر نمود اولین کسیکه در اصفهان ایمان آورد گندم پاک کن بود این مرّ شریف پس از ایمان بامر جدید شب و روز در محضر جناب بابالباب بسر برد تا در موقعیکه اصحاب در قلعه شیخ طبرسی جمع شده بودند بمساعدت آنان شتافت و جام شهادت نوشید.

ملا حسین طبق دستور حضرت باب از اصفهان راهی کاشان گردید و در آنجا موفق بتبلیغ یکی از تجار معروف بنام حاجی میرزا جانی معروف به پرپاشد میرزا جانی بعدها در سیاه چال در محضر حضرت بهاءالله محبوس گردید و در همان زمان شهید گشت. سپس از کاشان بقم رفت و از آنجا راهی ماموریت خاص خود به طهران ورود فرمود و در یکی از حجره های مدرسه میرزا صالح معروف به مدرسه پامنار منزل اختیار نمود.

جناب بابالباب در اوقات توقف در طهران هر روز صبح زود از منزل خارج میشد و یکساعت از شب گذشته بمنزل بر میگشت و در را بروی خود بسته برآز و نیاز میپرداخت تا هر چه زودتر برآز مصون که حضرت باب باو وعده داده بودند پی برد

حضرت ولی عزیز امرالله در باره این ماموریت تاریخی میفرمایند :
 " از بین حروف حی جناب ملا حسین را بماموریت خاص و رسالت مخصوص مخصص
 داشتند و تائید فرمودند که عهد الهی با وی بسته شده و باو امر فرمودند درمقابله
 با علماء جانب صبر و شکیبائی را رعایت نماید و بصوب طهران عزیمت کند و
 باجمل بیان و ابداع تبیان بر رمز مصون و سر مخزون که در آن مدینه مودع و مکنون
 و پرتوش حجاز و شیراز را منور خواهد ساخت اشاره فرمودند "

(قرن بدیع جلد ۱ صفحه ۸۴)

جناب میرزا موسی کلیم برادر حضرت بهاءالله میفرمودند که ملا محمد نوری که
 از پیروان شیخ و سید بود برایشان چنین حکایت کرده است که زمانیکه ملا حسین
 در مدرسه میرزا صالح منزل داشت منمهم در همان مدرسه جنب حجره باب السباب
 منزل داشتم و با ایشان مراد و معاشر بودم روزی ملا حسین از من سؤال کرد که
 آیا از فامیل میرزا بزرگ نوری کسی رامیشناسی که معروف باشد و در اخلاق و رفتار
 قائم مقام او محسوب گردد گفتم در میان پسران او یکی از همه ممتاز تر و در رفتار
 شبیه پدر است و اسمش میرزا حسین علی است و سن مبارکش ۲۸ سال است چون
 ملا حسین این کلمات را از من شنید برق شادی در چشمانش درخشید و نشاطی
 بیاندازه یافت و فرمود که امانتی جهت ایشان دارم که فردا باو برسانید سپس
 لوله کاغذیکه میان قطعه پارچه پیچیده شده بود بمن سپرد تا بایشان تقدیم کنم
 روز بعد آن امانتی را بمنزل حضرت بهاءالله بردم و بمیرزا موسی کلیم تسلیم
 نمودم. میرزا موسی امانتی را بحضرت بهاءالله تقدیم کرد حضرت بهاءالله بمن
 اجازه جلوس دادند و خود لوله کاغذ را باز فرموده بمندرجات آن نظری افکندند
 و بعضی از مطالب آنرا با صدای بلند قرائت فرموده بجناب کلیم توجه کرده گفتند
 موسی چه میگوئی آیا هر کس بحقیقت قرآن نائل شد این کلماترا از جانب خداوند
 نمیداند سپس يك کله قند روسی و يك بسته چای بمن مرحمت فرمودند که با اظهار
 عنایت و ابلاغ محبت بملا حسین بدهم .

وقتیکه من آن هدایا را بملا حسین تسلیم کردم او با سروری بی پایان ایستاد و با
 خضوع تمام مرا در آغوش گرفته چشمان مرده بسید و گفت خداوند قلب ترا مسرور کند

حضرت ولی امرالله در مورد این واقعه عظیمه میفرمایند :

" هنوز از اظهار امر حضرت باب بیش از ۳ ماه نگذشته بود که حضرت بهاءالله بوسیله ملا حسین بشرویه‌ای رسول و فرستاده مخصوص حضرت باب نخستین آثار و آیات ظهور بدیع را دریافت و بمجرد ملاحظه حقانیت کلمات راتصدیق و بابلاغ و اعلاء آن قیام فرمود فرستاده مذکور در اجراء این رسالت در اولین قدم متوجه مسقط الراس آن محیی رمم و محل استقرار آن نور اتم اعظم گردید و بارض مقدسی که در آن رمز الهی و سر صمدانی مودوع و مستور بود راه یافت .

رمزی چنان مهیمن و متعالی که حجاز و شیراز با آن برابری نتوانست نمودگزارش ملا حسین راجع بملاقات حضرت بهاءالله چون بمحضر مبارک حضرت اعلی واصل گردید آن آیت استقامت و مظهر الطاف احدیت را چنان در دریای شرف و مسرت مستغرق و بآتیه امرالله مطمئن و امیدوار نمود که بلا تامل به تجهیز سفری که از قبل در نظر بود اقدام و بعزم طواف بیت الله الحرام و زیارت مقامات مقدسه به صوب مکه و مدینه حرکت فرمود "

(قرن بدیع جلد ۱ صفحه ۳۰۱)

چند روز پس از این واقعه ملا حسین بجانب خراسان حرکت نمود و بعد از ورود بآن اقلیم قوه معنویه و لطیفه غیبیه که حضرت باب در هنگام خدا حافظی به او عنایت فرموده بودند آثارش ظاهر و عیان گردید و عده‌ای از اعظام و اکابر خراسان در ظل امر مبارک در آمدند .

اول کسیکه در خراسان بامر مبارک مومن گردید میرزا احمد از غندی بود که از همه علمای آن حدود عالمتر و دانشمندتر بشمار میرفت بعد از او ملا احمد معلم و بعد شیخ علی ملقب به عظیم و پس از او ملا میرزا محمد فروغی بشرف ایمان فائز شدند در مشهد میرزا محمد باقر قاضی منزلش را در اختیار جناب باب الباب گذاشت تا طالبین حقیقت در آنجا با ملا حسین بمذاکره و مباحثه پردازند میرزا محمد باقر شب و روز در خدمت ملا حسین بود و همراه ایشان راهی قلعه شیخ طبرسی شد که در آنجا بمقام شهادت نائل گردید منزلی که میرزا محمد باقر در اختیار جناب باب الباب گذاشت در بالا خیابان واقع بود و به بیت بابیه شهرت یافت

ملا حسین بر حسب امر مولای خود اخبار و وقایع سفر را نوشت و فهرست کاملی از اسامی مومنین نیز بنگاشت و توسط شخصی قابل اعتماد بحضور حضرت باب تقدیم نمود و نیز شرح قیام حضرت بهاء‌الله بتبلیغ امر و حرکتشانرا به مازندران معروض داشت .

چون در خراسان از طرف عده‌ای از مخالفین دولت طغیان شروع شد ملا حسین چنین صلاح دید که بطهران حرکت نماید لذا شبانه با خادم خویش قنبر علی از خراسان بیرون آمده پیاده بطهران حرکت کرد وقتی بطهران رسید بحضور حضرت بهاء‌الله مشرف و از فیض دیدار محبوب عالمیان لذت موفور برد و از آنجا راهی آذربایجان گردید و در نوروز چهارمین سال بعد از اظهار امر وارد ماکو گشت . حضرت ولی امرالله در باره این سفر میفرمایند :

" از جمله واردین جناب باب الباب بود که از خراسان در مشرق ایران به اقصی نقطه غرب شتافت و این سفر طولانی را پیاده با قدم عشق و انقطاع بپیمود و با شور و شغف موفور در ماکو بمحضر انور تشرف یافت و از جام لقا سرشار گردید و نوروز سال ۱۲۶۴ را در خدمت مولی و محبوب بیانباز خویش بر گزار نمود "

(قرن بدیع جلد ۱ صفحه ۱۲۹)

شب قبل از ورود ملا حسین بماکو علی خان ماکوئی خواب دید که حضرت رسول ص قصد دارند که بماکو تشریف آورده عید نوروز را بحضرت اعلی تبریک و تسنیت گوید . علی خان با نهایت سرعت دوید تا خود را بحضور حضرت رسانیده مراتب خضوع و عبودیت خود را بمحضر مبارک تقدیم دارد و همچنانکه کنار رودخانه ای میگذشت نزدیک پلی دید که دو نفر بطرف او میآیند فوراً دانست که یکی از آنها حضرت رسول و دیگری یکی از اصحاب با وفایشان است با سرعت خود را به طرف آنها رسانید تا بوسه بر دامن حضرتش زند که از خواب بیدار شد .

چون یقین کرد که این رویای صادق است از جا بلند شد و بهترین لباس فاخر به تن نمود و بنوکرش دستور داد که ۳ راس از بهترین اسبها را زین و یراق کرده به دنبالش بسر پل ببرد هنوز به پل نرسیده مشاهده کرد که همان دو نفری را که در خواب دیده بجانب او میآیند چون بآنها رسید خود را به پای آنها رسانید و میگرد حضرت

رسول است انداخت و تقاضا نمود که سوار اسب شوند ولی ایشان گفتند نذر کرده‌ام که پای پیاده بحضور مولای خویش برسم، حضرت اعلی دم درب قلعه ایستاده و منتظر ورود جناب ملا حسین بودند بمحض ورود ایشانرا در آغوش گرفته با او معانقه نموده دست در دست ملا حسین بطرف اطاق روان گشتند و امر فرمودند که جشن نوروزی بر پا شود.

ملا حسین مدت ۹ روز در قلعه ماکو در حضور حضرت اعلی بسر برد و از فیض دیدار محبوب مولای خویش مسرور و شادمان بود. یکروز حضرت باب باتفاق جناب ملا حسین بپام قلعه تشریف برده رود ارس را باو نشان داده فرمودند که این همان رود و ساحل آن همان ساحل است که حافظ در شعر خود گفته :

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس - بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس
پس از انقضای مدت ۹ روز حسب الامر مبارک بطرف مازندران رهسپار گردید حضرت باب در موقع حرکت ملا حسین باو فرمودند :

" تو از خراسان تا اینجا تمام راهرا پیاده پیمودی اینک نیز باید پیاده به نقطه مقصود رهسپار شوی . دوران اسب سواری تو هنوز نرسیده وقتی خواهد رسید داستان اسب سواری تو و جرئت و شجاعتی که بروز خواهد کرد تا آن درجه شگفت آور خواهد بود که اهل ملکوت جاودانی را نیز دچار تعجب و حیرت خواهد ساخت باید چنان شجاع و دلیر باشی که خط نسخ بر اسامی دلیران گذشته بکشی از اینجا که بروی بشهرخوی توجه نما و از آنجا بارومیه و مراغه و میلان و تبریز و زنجان و قزوین و طهران سفر کن احبا را ملاقات نما پیغام محبت و لطیفه عنایت مرا به جمیع آنها برسان بآنها تاکید شدید نما که در ایمان و دیانت ثابت و مستقیم باشند از طهران باید بطرف مازندران روانه شوی در مازندران گنج پنهان خداوندی را خواهی یافت آن گنج پنهانرا که شناختی ترا بکارهای بزرگ مامور خواهد ساخت آن ماموریت‌های خیلی عظیم است هیچ امری از اول دنیا در عظمت و بزرگی به آن ماموریتها که بتو خواهد داد مقابله نتوان کرد تا بدانجا نرسی از کیفیت ایسن ماموریتها مطلع نخواهی شد چون بمازندران رسیدی از حقیقت امر کاملاً با خبر خواهی گشت "

(تاریخ نبیل صفحه ۲۴۴)

ملا حسین پس از گذشت از شهرهای خوی، ارومیه، مراغه، میلان، تبریز، زنجان، و قزوین بدستور حضرت باب در هر شهری مدتی اقامت کرده پیغام محبت آمیز آنحضرت را بیاران ابلاغ نموده بطهران وارد شد و بحضور حضرت بهاءالله رفت و از آن منبع فیض فیوضات کثیره و عنایات وفیره ذخیره ساخت و آنگاه راهی مازندران گشت تا هر چه زودتر بگنج پنهانی که حضرت باب باو وعده داده بودند برسد ابتدا بشهر بابل که منزل جناب قدوس در آنجا بود و محل رفت و آمد احباب بود وارد گردید .

جناب قدوس از دیدار ملا حسین شاد و مسرور شد و با دست خود پای او را شستشو داده گرسفر از آنها دور کرده مجلس ضیافتی بافتخارش ترتیب داد از عده‌ای از احباب دعوت بعمل آورد پس از اتمام ضیافت دو یار قدیمی کنار هم نشسته بمذاکره در باره شرح مسافرت و بخصوص در مورد دیدار ۹ روزه ایشان از ماکو و دیدار حضرت اعلی صحبت نمودند آنگاه جناب قدوس تفسیر صاد صمد را که نوشته بود بملا حسین ارائه داده گفتند بعضی از صفحات این کتاب را مطالعه فرمایند ملا حسین قریب یک صفحه از کتابرا که خواند بفرست دریافت که سر چشمه‌ایکه مولف این کتاب از آن استفاده کرده وحی الهی است .

بی اختیار از جا برخاست و در آستانه در بایستاد و با خضوع تمام گفت گنج پنهان را که حضرت اعلی بمن وعده فرموده بودند پیدا نمودم حضرت عبدالبهاء میفرماید " در مازندران شب حضرت بابالباب چون حضرت قدوس را دید و بیانات فضل و حکمت از لسان ایشان شنید فوراً مانند عبد ذلیل برخدمتش برخاست علی‌الصباح اصحاب دیدند که حضرت بابالباب با آنکه مرجع اصحاب و سرور احباب بود با نهایت تعظیم در حضور حضرت قدوس دست بسینه ایستاده بقسمیکه از خضوعش کل حیران شدند "

(سفر نامه مبارک جلد ۲ صفحه ۳۰۲)

اول ماموریتیکه جناب قدوس بملا حسین محول کرد ملاقات سعیدالعلماء مجتهد معروف بابل بود که چون ملا حسین دریافت که او راه عناد و لجاج میپیماید از مجلس او خارج شده یکسر بخراسان رفت تا موفق باجرای سایر اوامر قدوس گردد

وقتیکه بمشهد رسید بمنزل محمد باقر وارد شده منتظر ورود جناب قدوس شد تا باتفاق بخدمات امری مشغول گردند مدتی آن دو یار معنوی در مشهد بنصرت امر الهی و انتشار پیام امر جدید پرداخته باعث تصدیق عده کثیری از مردم شدند و چون مراجعه مردم زیاد شد حکومت بهراس افتاد لذا شاهزاده حمزه میرزا طی نامه‌ای از ملا حسین دعوت نمود تا مدتی را در اردوگاه شاهزاده بگذرانند ملا حسین در مشهد بود که شخصی از جانب حضرت باب وارد مشهد شد و عمامه حضرت نقطه اولی را که مخصوص ملا حسین عنایت فرموده بودند بایشان داده گفتند که حضرت رب اعلی فرمودند این عمامه سبز را بر سر خود گذارده رایت سیاه را در مقابل و پیشاپیش مرکب خود بر افراشته برای مساعدت و همراهی جناب قدوس ببابل توجه کنید و از این ببعد بنام سید علی خوانده خواهی شد.

ملا حسین يك فرسخ که از شهر دور شد عمامه مرحمتی را بر سر گذاشته علم سیاه را بر افراشت و پیروان خویش را جمع فرموده همگی بطرف بابل عزیمت نمودند این علم سیاه همان است که در حدیث مروی از حضرت رسول مذکور است که فرمود " اذا رایتم الرایات السودا قبلت من خراسان فاسرعوا الیها " این رایت سیاه از خراسان تا قلعه شیخ طبرسی در مقابل اصحاب در تمام طول راه بود این عده که ۲۰۲ نفر بودند در روز نوزدهم شعبان سال ۱۲۶۴ هجری قمری از خراسان به طرف مازندران حرکت نمودند .

در بین راه ملا حسین با صاحب فرمودند که این راهیست که ما را بکربلای خود میرساند و امتحانات شدیدی در پیش داریم هر کدام از شماها که تاب بلایا و رزایا ندارد از همین محل مراجعت نماید پس از این گفتار ۲۰ نفر بمنازل خود برگشتند وقتی حرکت ملا حسین با اصحاب و علم سیاه به سعیدالعلماء در بابل رسید آن مرد شرور آتش غضب در قلبش شعله ور گردید و جارچی در شهر براه انداخت که مردم در مسجد جمع شوند و خود بالای منبر رفته مردم را بتحریرك واداشته عمامه خویش را بر زمین زد و عده زیادی را با اسلحه از شهر بیرون فرستاد تا راه را بر ملا حسین ببندند این گروه در يك فرسخی شهر بقافله ملا حسین رسیده بنای بی حرمتی گذاشته بطرف اصحاب شلیک نمودند که در نتیجه ۶ نفر بشهادت رسیدند

در این هنگام گلوله دیگری بسینه سیدی یزدی اصابت کرده او را از پای درآور د
 ملا حسین چون چنین دید شمشیر از غلاف بیرون کشید و بوسط جمعیت تاختند
 و آن شخصیکه سید یزدی را شهید کرده بود تعقیب نمودند آنشخص از جلوی ملا
 حسین فرار نموده خود را در پشت درختی پنهان نمود و تفنگ خود را برای دفاع
 آماده کرد ملا حسین او را شناخته بجانبش حمله ور گردید و با يك ضربت شمشیر
 تنه درخت و لوله تفنگ و آنشخص را هر يك بدو پاره کرد مهاجمین چون چنین
 دیدند پا بفرار نهادند .

حضرت ولی مقدس امرالله در باره این حادثه چنین میفرمایند "
 " دیگر ملاحظه شجاعت و شهامت خارقالعاده ملا حسین است که با اندام نحیف
 و دست لرزان توانست بقوت ایمان و قدرت اراده و ایقان بجانب خائنی که خود
 را در وراء درخت مخفی نموده بود حمله ور گردد و با يك ضربه شمشیر هر يك از
 تنه درخت و لوله تفنگ و حامل آنرا بدو پاره تقسیم نماید "

(قرن بدیع جلد ۱ صفحه ۲۰۱)

و جناب قدوس چون این واقعه را شنید این آیه قرآن را تلاوت فرمود :

" فلم تقتلوهم ولكن الله قتلهم و مارمیت اذ رمیت ولكن الله رمی ولیبلی المومنین

بلاء حسنا ان الله سمیع علیم ذالکم ان الله موهن کید الکافرین "

(تاریخ نبیل صفحه ۲۲۵)

پس از این واقعه تاریخی ملا حسین دستور داد تا کلیه یاران وارد کاروانسرا گردند
 و در وقت اذان مغرب فرمود آیا کسی از شما هست که دست از جان شسته باشد که روی
 بام برود و اذان بگوید جوانی در نهایت شجاعت حاضر گردید و بالای بام رفته شروع
 بتلاوت اذان نمود که با گلوله دشمن از پای درآمد نفر دوم و سوم برای دادن اذان به
 بالا رفتند ولی بمحض شروع شهید گشتند در این وقت ملا حسین دستور داد که در
 کاروانسرا را باز کنند تا سزای دشمنانرا بدهند اما عده ای از اعیان شهرنزد ملا حسین
 آمده شفاعت کردند و گفتند که این فتنه ها از سعیدالعلماء است و مردم تقصیری
 ندارند سپس عباس قلی خان لاریجانی و حاجی مصطفی خان بقرآنی که همراه
 آورده بودند قسم یاد نمودند که اهالی با شما کاری ندارند بهتر است بآمل حرکت

نمائید که هم بصلاح شما و هم بصلاح ماست . فردای آنروز ملا حسین و همراهان با عده‌ای سوار بسر کردگی خسرو قادیکلای برای افتادند ولی خسرو در بین راه دستور حمله باصحاب داد که عده‌ای شهید شدند در این وقت یاران از خود دفاع کرده بسواران حمله نموده همه را کشتند .

ملا حسین و همراهان بطرف قلعه شیخ طبرسی رفتند در این وقت ملا حسین به اصحاب فرمودند که ما بکربلای خویش رسیدیم باید شجاع و صبور باشید هر چه که همراه دارید بر زمین بگذارید و جز اسب و شمشیر چیز دیگری همراه نداشته باشید ورود اصحاب بقلعه شیخ طبرسی روز چهارم ذی‌القعدة سال ۱۲۶۴ هجری بود .

شیخ طبرسی شیخ احمدابن ابیطالب طبرسی است که یکی از محدثین و روا ت حدیث معروف است و مردم آنحدود برای زیارت مقبره او میروند چون ملاحسین بآن مقام رسید فرمود " رب انزلی منزلاً مبارکاً و انت خیر المنزلین " خادم آن مقبره شب قبل از ورود اصحاب خواب دیده بود که حضرت سیدالشهداء علیه‌سلام با ۷۲ تن از اصحاب خویش بقلعه تشریف آورده و در آنجا بجهاد پرداختند وقتی خواب خود را برای ملا حسین تعریف کرد ایشان فرمودند رویای صادق است و آنچه در خواب دیدی بزودی اتفاق خواهد افتاد او بامر مومن و در قلعه شهید شد جناب ملا حسین چون میدانستند که دشمن بآنها حمله خواهد کرد دستور دادند که اصحاب باستحکامات قلعه بپردازند و وقتیکه همه چیز آماده گردید و استحکام اطراف قلعه خاتمه یافت و آذوقه و وسائل تهیه و تدارکات جنگی آماده گشت شیخ ابوتراب اشتهاردی وارد قلعه شد و خبر ورود حضرت بهاء‌الله را به قریه نظر خان که نزدیک آن محل بود بملا حسین داد ایشان از ورود جمال مبارک به اطراف قلعه شیخ طبرسی بقدری خوشحال شدند که فوراً دستور دادند که اصحاب خود را برای استقبال حضرت بهاء‌الله آماده نمایند و خود در تمیز کردن و آب و جارو نمودن با اصحاب شرکت فرموده نهایت دقت در تهیه لوازم پذیرائی بعمل آورد حضرت بهاء‌الله همراه نظر خان و شیخ ابوتراب اشتهاردی بقلعه تشریف فرما شدند بمحض اینکه ملا حسین هیکل مبارک را دید پیش رفته مقدم مولای خود را تهنیت و خوش آمد گفت و بمحلیکه برای حضرتش آماده نموده بودند راهنمایی نمود

حضرت بهاء‌الله پس از بازدید از استحکامات قلعه باصحاب فرمودند باید در جمیع موارد شاکر و صابر باشید و باراده خداوند تسلیم گردید انشاءالله منہم بقلعه خواہم آمد وبشما نصرت ومساعدت میکنم سپس با کلیه اصحاب وداع کرده رفتند پس از آن خبر ورود جناب قدوس باصحاب رسید جناب باب‌الباب امر فرمودندکہ باید همان احتراماتیکہ در مورد حضرت بهاء‌الله مجری داشتید در مقابل حضرت قدوس نیز مراعات کنید و هیچیک از شماها نباید در محضرش حاضر شوید مگرآنکہ شما را احضار فرماید .

اصحاب قلعه از ورود قدوس شاد و مسرور گشته یکصد نفر از آنها همراه ملاحسین به پیشباز رفته در حالیکہ هر کدام دو شمع در دست داشتند در نہایت خضوع و احترام جناب قدوس را بقلعه راهنمایی کردند. جناب قدوس با این تشریفات وارد قلعه شد و تکیہ بر ضریح مقبرہ شیخ کرده فرمودند "بقیةالله خیر لکم ان کنتم مومنین" در این وقت بجناب ملا حسین فرمودند کہ یکایک اصحاب را بشمارند چون شمارش تمام شد معلوم گردید کہ جمعاً ۳۱۳ نفر هستند جناب قدوس فرمودند آنچه رسول اکرم فرمودند مصداقش ظاهر و عیان گردید.

شرح جانبازی اصحاب قلعه شیخ طبرسی در متون کتب مختلفہ آمده است کہ در اینجا نقل آن ضروری بنظر نمیرسد . مدت ۱۱۶ روز از ورود جناب ملا حسین به قلعه گذشته بود کہ در روز نهم ربیع‌الاول سال ۱۲۶۵ هجری مطابق سال ۱۸۴۹ م هنگام عصر لباس تازه در بر نموده عمامہ مرحمتی حضرت اعلی را بر سر نهادند آنگاه در محضر جناب قدوس حاضر شده در نہایت خضوع بر زمین نشسته با او بمذاکرہ مشغول گردیدند تاآنکہ ستارہ صبح دمید در این هنگام ملا حسین دستور دادند کہ درب قلعه را باز نمایند ایشان سوار بر اسب شده با عده‌ای از یاران به قلب دشمن حمله‌ور گردیدند با آنکہ گلولہ مثل باران از هر طرف میبارید ایشان اعتنائی باین امر نداشته بلکه به سنگرها حمله نموده یکی پس از دیگری تسخیر نمودند همچنانکہ به پیش میتاختند ناگهان پای اسبش بریسمان یکی از چادرها کہ نصب کرده بودند پیچید و هدف گلولہ سردار خائن عباسقلی خان لاریجانی گشته بر زمین افتاد .

دو نفر جوان خراسانی که مراقب بودند ایشانرا از زمین بلند کرده به قلعه بردند در تاریخ نبیل مذکور است که ملا صادق و ملا محمد فروغی که در آن واقعه شرکت داشتند برای نبیل زرنندی چنین تعریف کرده اند :

ملا حسین را که بیهوش شده بود در حضور قدوس گذاشته همه از اطاق بیرون آمدیم جناب قدوس بمیرزا محمد باقر امر فرمودند که درب اطاق را ببندد و هیچکس را به محضر ایشان راه ندهد ما از این فرمایش تعجب کردیم . چند لحظه بعد صدای جناب ملا حسین را شنیدیم که با جناب قدوس مشغول مذاکره و گفتگو میباشد این گفتگو مدت دو ساعت طول کشید تعجب ما وقتی بیشتر شد که دیدیم میرزا محمد باقر خیلی مضطرب و پریشان است وقتی علت را از او سؤال کردیم گفت که من پشت در اطاق ایستاده بودم و از سوراخ در بمیان اطاق نگاه میکردم بمحض اینکه جناب قدوس اسم ملا حسین را برد فوراً ملا حسین بر خاسته و مانند سابق با کمال خضوع و دقت فرمایشات قدوس را میشنید و بآنها پاسخ میداد .

شنیدم که حضرت قدوس بایشان فرمود خیلی زود از ما جدا شدی و مرادر چنگال مردم خونخوار رها کردی آنگاه جناب باب‌الباب بقدوس عرض کرد جانم بقدایت آیا از من راضی هستی . پس از مدتی که صحبت آنان طول کشید جناب قدوس بمیرزا باقر امر کرد که در اطاق را باز کند همینکه اصحاب مشرف شدند قدوس فرمودند که من با ملا حسین خدا حافظی کردم و در باره اموری چند مذاکره نمودم که پیش از این گفتگو نکرده بودیم ما نگاه کردیم دیدیم جناب ملا حسین صعود نموده اند و آثار تبسم لطیفی در صورتشان پیدا است چنین بنظر میرسید که در خواب هستند در موقع کفن و دفن جناب قدوس آمدند و جسد ملا حسین را در پیراهنش پیچیده دستور دادند که در قسمت جنوبی ضریح شیخ طبرسی قرار دهند .

جناب قدوس آنگاه نزدیک جسد رفته بر صورت و چشمهای ملا حسین بوسه زده و فرمودند خوشا بحال تو که تا آخرین دقیقه حیات بر عهد و میثاق الهی ثابت و مستقیم ماندی امید وارم که هر گز بین من و تو جدائی نیفتد آنگاه جناب قدوس با دست خویش جسد مبارک جناب ملا حسین را در قبر گذاشتند و به اصحابیکه نزدش بودند فرمودند که مدفن ایشان را باید از همه کس مستور و مکتوم دارید .

حضرت ولی مقدس امرالله در باره شهادت جناب ملا حسین بشرویه ای میفرماید " چون خاطره آخرین روز حیات پر بهای ملا حسین را در عالم ترابی در نظر مجسم کنیم واله و حیران گردیم که چگونه آن وجود مقدس در حالیکه پاسی از نیمه شب گذشته بود از جای بر خاست و پس از انجام وضو و اداء نماز بدرگاه خداوند بی نیاز لباس نو در بر کرد و عمامه حضرت را زیب پیکر نمود و بر اسب خویش سوار شد و امر بافتتاح درب قلعه داد و در راس ۳۱۳ نفر از صحابه بجانب دشمن حرکت و یا صاحب الزمان گویان هفت سنگر آنانرا یکی پس از دیگری با حملات متتابع مسخر نمود و با آنکه تیر چون غیث هاطل بر هیکل منیرش مبارک بر سر تمام عساکر خصم را مغلوب و منهزم ساخت تا آنکه پای سمنش در کمند افتاد و قبل از آنکه از این ورطه مستخلص شود عباسقلی خان لاریجانی سردارخائن خائف که خود را در بین شاخه های انبوه درختی در مجاورت محل پنهان ساخته بود تیری بجانب ملا حسین پرتاب کرد و بمدر انورش اصابت نمود "

(قرن بدیع جلد ۱ صفحه ۲۰۵)

چون خبر شهادت جناب بابالباب بحضرت اعلی رسید سبب حزن و اندوه بی پایان حضرتش گردید و الواح متعدده باندازه ۳ برابر قرآن در مدح و تمجید و اظهار عنایت نسبت بایشان از قلم مبارک نازل گردید و در یکی از الواح راجع بمقام ملا حسین میفرمایند :

" خاک زمینی که ملا حسین در آن مدفون است اندوه و غصه هر محزونی را بفرح و شادی تبدیل میکند و هر مریضی را شفا میبخشد "

(تاریخ نبیل صفحه ۴۳۶)

حضرت ولی مقدس امرالله در باره اش میفرماید :

" جوهر صدق و صفا و رافع رایت سوداء و آیت استقامت و شهامت النجم الساطع والبدراللامع حضرت اول من آمن که بلقب مرآت اولیه ملقب و بشهادت قلم اعلی لولاه ما استوی الله علی عرش رحمانیه و ما استقر علی کرسی صمدانیه مفتخر و تربت مبارکش را طلعت اعلی ۵ میل در ۵ میل شفای هر مریض و سقیم فرموده چنین نفس نفیسی در مقاتله مازندران هدف تیر سردار غدار گشت "

(لوح احبای شرق نوروز ۱۰۱ بدیع صفحه ۲۳)

بدین تویب جناب ملا حسین در روز نهم ربیع الاول سال ۱۲۶۵ هجری قمری مطابق سنه ۱۸۴۹ میلادی بعد از ۱۱۶ روز در سن ۳۶ سالگی در حالیکه ۵ سال از ایمانش بامر جدید میگذشت در قلعه شیخ طبرسی شربت شهادت نوشید و برفیق اعلی شتافت .

از قلم معجز شیم جمال اقدس ابهی زیارتنامه ای بجهت جناب ملا حسین نازل گردیده که صورت آن این است .

(هو الاقدم الا عظم الا بهی)

اول نور اشراق و لاح من افق رحمة الله مالك الانام و اول روح ظهر باسم الرحمن عليك يا مطلع الايقان و مشرق الاحسان اشهد انك سمعت ندا ، سدرة المنتهى قبل الوری و توجهت اليها منقطعاً عن كل ما خلق في ناسوت الانشاء و شربت من اول كاس ادارها ايادي اللطاف بين الارض والسما ، روحى لنفسك الفدا يا مبدء الخيرات و مظهر البينات لولاك ما نزلت الايات و ما استقر على العرش خالق الصفات الذى به اخذت الزلازل كل القبائل و نصب الميزان و مرت الجبال انى اسئل الله بك بان يوثقنى على اتباع اوامره و يقربنى اليه و يجعلنى من الناصرين لامره و السزائرين لحضرتك و اللائذين بجنابك متشبثين بجودك انه لهوالمقتدر المتعالى العزيز المنان " انتهى

(مائده آسمانی جلد ۸ صفحه ۸۱)

برخی از القاب ملا حسین : باب الباب ، باب اعظم ، آیت استقامت و شهامت ، نجم ساطع ، بدر لامع ، جوهر صدق و صفا ، اول من آمن ، رافع رایت سوداء ، محبوب فواد ، مرآت اولیه ، اسم الله الاول ، حبیب ، سید علی ، نفس نفیس ، حرف سین ، اول ، قدوه اخیار ، وجود مقدس ، جند شجاع الهی ، جوهر عرفان ، عنصر شجاع و دلیر ، قائد جیش الهی ، جوهر کل وجود منادی حقیقت ، سالک سبیل هدی ، جاهد طریق معرفت و تقوی ، نجم بازغ افق عرفان ، مطلع الايقان ، مشرق الاحسان ، مبداء الخيرات ، مظهر البينات ، اسوه ابرار ، مظهر تکبیر .

(ملا علی بسطامی)

حضرت رب اعلی در باره ملا علی بسطامی میفرمایند :
 (فان فی عبادالله عباداً اذا سمعوا آیه یومنونوا کما آمن علی البسطامی سلام الله
 علیه باستماع آیه واحده من دون طلب بینة من غیرها ")
 (کتاب حضرت نقطه اولی صفحہ ۱۲۶)

ملا علی اهل بسطام از شهرهای خراسان است که به ملا علی بسطامی معروف و مشهور
 گردید او دوران کودکی را در قریه بسطام سپری کرد و تحصیلات ابتدائی را شروع نمود
 سپس برای تکمیل معلومات خود به مشهد رفت و با ادامه فراگیری علوم دینی مشغول
 شد در همین شهر اخیر بود که بواسطه عشق و علاقه ای که به تحقیق در مسائل مذهبی
 داشت با یکی از مشایخ طایفه شیخیه آشنا و چون در آن طریق جويا و پویا گردید پیرو
 طریقت شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی گشت و بهمین مناسبت باب مکاتبه
 با سید کاظم را مفتوح نموده سئوالاتی چند مطرح نمود که چون جواب کافی و شافی
 دریافت کرد تصمیم گرفت برای دیدار استاد روانه کربلا گردد لذا رهسپار کربلا
 شد و بدیدار سید کاظم رشتی موفق گشت و پس از اینکه مدتی در کلاس درس سید
 حضور یافت مجدداً برای ملاقات پدر و مادر و بستگان بوطن باز گشت .

ملا علی بسطامی بواسطه عشق و علاقه ای که به فامیل و اقربایش داشت خیلی زود
 تاهل اختیار کرده تشکیل خانواده داد اما دیری نپائید که ادامه اقامت در وطن را
 جاز ندانست لهذا با عائله خویش جلای وطن نمود و برای بار دوم بحضور استاد
 بار یافت و مدت هفت سال در محضر استادش بفرآگیری علوم دینی و کسب معلوما
 مشغول گردید تا آنکه عالمی متبحر و دانشمندی فاضل گشت .

ملا علی در وقت صعود سید کاظم رشتی که در روز عرفه سال ۱۲۵۹ هجری قمری در
 کربلا اتفاق افتاد حضور داشت و پس از بر گذاری جلسات تذکر و یاد بود آن مرحوم
 بنا بر توصیه ایشان برای تحقیق و جستجوی قائم موعود روانه گشت .

ابتداءً با ۱۲ نفر از همراهانش وارد کوفه شد و چون ملا حسین در آن شهر در مسجد
 کوفه معتکف بود اونیز در همانجا اقامت گزید سپس بر آن شد تا از ملا حسین نقطه

عزیمتش را سئوال نماید اما بواسطه کثرت توجه بدعا و عبادت ملا حسین وقتی برای پرسش نیافت لذا مدت چهل روز با همراهانش در آن مسجد باعثکافپرداخت و پس از انقضای آنمدت باراده غیبیه روانه شیراز شد و درمسجد ایلخانی منزل کرد شب قبل از ورود ملا علی بسطامی و همراهان به شیراز حضرت اعلی به ملاحسین فرمودندکه :

" فردا سیزده نفر از رفقاییت میآیند دعا کن آنها نیز از صراطیکه از موی نازکتر و از شمشیربرنده تر است بگذرند"

(تاریخ نبیل صفحه ۵۸)

چند روز از ورود ملا علی گذشته بود که شبی باطاق ملا حسین در همان مسجد وارد و بایشان گفت ما همگی بر علم و دانش تو معترفیم بطوریکه اگر اظهار قاشمیت نعائی بدون درنگ میپذیریم ، ما جملگی در پی یافتن موعودبدنبال شما براه افتاده از اهل و عیال و خانه و کاشانه دور گشته ایم باین امید که موفق بیافتن حضرت قائم گردیم پس از مرگ سید تو اولین شخصی بودی که همه را تشویق بحرکت و تشتت در بلاد نمودی اما اکنون که بشیراز آمده ای بساط درس و بحث گسترده و راحت در گوشه‌ای نشسته دور از غوغائیکه در دل ماست ساکت و صامت مانده ای اگرچیزی میدانی و یا حقیقتی یافته ای ما را خبرکن و از انتظار بدر آور.

ملا حسین که بامر حضرت اعلی مامور بسکوت در این موارد بود و مدت چهل روز این راز را در سینه خویش حفظ نموده بود در جواب ملا علی بسطامی گفت که من نظر بامر و فرمان آنحضرت در این شهر مشغول تدریس و درس و بحث هستم و طبق دستور مبارک از افشای نام حضرتش معذورم ، چون ملا علی بسطامی چنین پاسخی شنید یقین کرد که ملا حسین قائم موعود را شناخته است ولی از افشای اسم و رسم ایشان نمیتواند چیزی بگوید ، ضمناً ملا حسین باو فرمودند که انشاءالله تو و همراهانت بعنایت الهی بمقصود خواهید رسید و گنج پنهان خداوندی را با دعا و مناجات و تضرع و زاری بدرگاهش پیدا خواهیدکرد.

ملا علی با حالی مسرور و دلی شادمان بنزد رفقاییش باز گشت و مکالمات خویش را با ملا حسین برای آنان تعریف نمود.

ملا علی بسطامی که مطمئن شده بود که حضرت قائم ظهور کرده و ملا حسین او را شناخته است بدعا و نیایش مشغول گشت و از خداوند خواست که قلبش را به نور ایمان روشن کند تا آنکه شب سوم در عالم رویا نوری در مقابل خویش دید و چون بدنبال آن نور روان شد خود را در مقابل قائم یافت از فرط خوشحالی از خواب بیدار گشت و در همان نیمه شب از حجره خویش بیرون دوید و یکسر بسراغ ملا حسین شتافت و بیصبرانه خود را در آغوش او افکند و از فرط شغف و شادی او را در بر گرفت و خواب خود را برایش تعریف نمود ملا حسین نیز او را بغل نموده گفت " الحمدالله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله " :

راجع باولین ملاقات ملا علی بسطامی بحضور حضرت اعلی در تاریخ نبیل مذکور است " در همان روز در هنگام طلوع آفتاب ملا حسین و ملا علی بمنزل حضرت باب شتافتند دم منزل غلام سیاه حضرت باب را منتظر یافتند که بآنها گفت قبل از طلوع آفتاب آقای من مرا احضار فرمود و بمن امر کرد در را باز کنم و در عقبه در منتظر باشم تا دو میهمان عزیز وارد شوند و بمن امر فرمود از طرف هیکل مبارک بشما خوش آمد گفته و بگویم " ادخلوها بسلام الله " .

(تاریخ نبیل صفحه ۶۰)

بدین ترتیب ملا علی بسطامی بحضور حضرت اعلی بار یافت و جزء حروف حسی محسوب و بلقب ثانی من آمن ملقب گشت . او که دومین نفر از حروفات بیان است پس از مزی چهار روز که از اظهار امر گذشته بود بدون اینکه کسی او را هدایت نماید مومن گشت .

آنگاه حضرت باب عنایت مخصوصی در حقش فرمودند و آن اینکه توقیعی باو مرحمت فرمودند که بزیارت مرقد مطهر حضرت امیرالمومنین مشرف شود و باآداب مخصوص که باو تعلیم دادند آن مرقد مبارک را زیارت نماید و از آنجمله در آن توقیع در شان ملا علی بسطامی میفرمایند :

" اللهم انی اشهدك بما قد عرفت من دعوة سراً المومن هذا علی البسطامی الذی قد قطع سبيله علی الصراط الاکبر بجودك اقرب من الوصل سئوال سبیل العبودية فی الورد علی حرم آل الله سلام الله علیهم احببت بان اجيبه باذنك الاکبر جهراً لما قد

علمت حبه لبابك و طاعته لنفسك انك قد كنت على كل شيئي شهيدا فوفق اللهم اهل الباب الى ذلك السبيل للمآب في نقطة الامر من هذا النور المستر بسرا الاحبار فانك على كلشئي قدير و انك قد كنت بالعالمين محيطا "

(کتاب ظهور الحق جلد ۳ صفحه ۱۰۶)

حضرت باب قبل از حرکت به حج و ترک شیراز ملا علی بسطامی را احضار فرموده او را مامور تبلیغ اعظم فقهای شیعه آنزمان شیخ محمد حسن نجفی پسر شیخ جعفر صاحب جواهر الکلام فرمودند این اولین ماموریت تبلیغی بود که حضرت اعلی به حروف حی دستور فرمودند و این افتخار نصیب ملا علی گر دید که باین ماموریت مهم انتخاب شد حضرت باب با نهایت محبت و عنایت ملا علی را مخاطب قرار داده باو فرمودند شما باید فوراً بجانب نجف و کربلا حرکت نمائید و پس از اشاره باتفاقات آینده باو فرمودند تو باید در ایمان خویش دارای ثبات و استقامت باشی و مانند کوه از اریاح شدید امتحانات و مصائب متین و پا برجا باشی ، از جهال و مردم نادان نهراسی و از لعن و سب علماء و پیشوایان بیمی در دل راه ندهی ، هیچ چیز نباید ترا از انجام مقصود باز دارد ، زیرا خداوند ترا به مائده آسمانی دعوت فرموده و در جهان جاودا برای تو آنرا مقرر و مهیا ساخته .

تو اول کسی هستی که از بیت الله خارج میشوی و برای تبلیغ امر سفر می نمائی و اول کسی هستی که در سبیل نصرت امر الله گرفتار بلا میشوی اگر در این راه جان خود را هم بدهی مطمئن باش که اجر تو جزیل است و بموهبت کبری خواهی رسید "

(تاریخ نبیل صفحه ۷۳)

ملا علی بسطامی پس از استماع بیانات مبارک برای اجرای دستور و حرکت به طرف نجف و کربلا از جا برخواست و از شهر دور شد بفاصله کمی جوانی بنام عبدالوہاب در حالیکه اشک از چشمانش جاری بود خود را بملا علی رسانیده از او تقاضا نمود که اجازه دهد با او همراه گردد و گفت دیشب در عالم رو با مشاهده نمودم که جارچی در بازار شیراز ندا میدهد گهای مردم حضرت امیر علیه السلام بشیراز تشریف آورده اند بر خیزید بروید او را ببینید و بخدمتش بشتابید هر کس که او را بیابد و برات آزادی خود را از دست مبارکش بگیرد گناهانش آمرزیده میشود و هر کس

محروم شود از بهشت برین دور خواهد گشت ، من از جا برخاسته دکان خود را بستم و در بازار وکیل براه افتادم تا بجائی رسیدم که دیدم شما آنجا ایستاده وعده زیاده دور شما حلقه زنه هر يك ورقه كاغذی از دست شما میگیرد و سپس شما در گوش او چیزی میگوئید که از استماع آن کلمه فرار کرده فریاد زنان دور میگردد من از فریاد مردم از خواب بیدار شدم و در افکار زیادی غوطه ور گشتم .

بالاخره بجانب دکان خودم آمدم دیدم شما همراه شخص دیگری که عمامه بر سر داشت مشغول مذاکره هسنیدولی آنمرد گفته شما را رد میکرد و بجدال مشغول بود تا آنکه شما باو فرمودید گر جمله کائنات کافر گردند بر دامن کبریاش ننشینند گرد من در گوشه ای ایستاده تماشا میکردم که شما براه افتادید و از دروازه کازرون بیرون شدید

منهم بدنبال شما آمدم تا اینکه الان در حضور شما هستم اجازه فرمائید تا بهر کجا میروید شما را همراهی کرده بخدمت شما پردازم، ملا علی بسطامی ابتداء سعی کرد که او را از همراهی خود معذور دارد ولی چون عبدالوهاب در گفتار خود مصر شد و بنای خواهش و التماس گذاشت ملا علی موافقت کرد که آنجوان همراهش سفر کند .

در این احوال پدر عبدالوهاب که حاجی عبدالمجید نامداشت و بدنبال پسر خود میگشت بآنها رسید ، باو گفته بودند که پسرت همراه شخص عمامه بسری از شهر خارج شده عزم سفر نموده است چون چشمش به علی بسطامی افتاد بخیال اینکه پسرش را اغوا کرده و باعث این مسافرت شده با نهایت خشم باو حمله کرده و با چماقی که در دست داشت به کتک زدن ملا علی پرداخت هر چه ملا علی میخواست حقیقت مطلب را بیان کند او گوش نمی داد ملا علی باو گفت خداوند بحال تو بینا و آگاه است خدا را شاهد میگیرم که سبب بیرون آمدن پسرت نبودم روزی از این عمل پشیمان خواهی شد ولی او اعتنائی بحرفهای ملا علی نکرده آنقدر او را زد تا خسته شد آنگاه دست پسرش را گرفته روانه شهر شد .

وقتیکه بشهر برگشتند عبدالوهاب برای پدر خوابی را که دیده بود تعریف کرد و علت مسافرتش را بیان داشت حاجی عبدالمجید بمحض درک حقیقت و روشن

شدن مطلب با حالت ناراحتی بر گشت تا از ملا علی بسطامی عذر خواهی کرده از رفتار خشن خود پوزش بطلبد اما مدتها بود که ملا علی رفته بود و او را نیافت این تاسف شدید همراه حاجی عبدالمجید بود تا وقتی که از شیراز به بغداد عزیمت کرده و از آنجا بکاظمین رفته مسکن نمود و مشغول کار شد .

حاجی عبدالمجید از امر مبارک بیخبر بود تا در سال ۱۲۶۷ هجری قمری که حضرت بهاء الله بعراق مسافرت فرموده و به کاظمین وارد شدند حاجی عبدالمجید بعرفاً امر مبارک فائز و قلبش بنور ایمان منور گشت ، حضرت بهاء الله بصرف فضل و عنایت از گناه او صرف نظر فرمود و او را مورد عفو و بخشش قرار دادند .

حاجی عبدالوهاب پس از مراجعت حضرت بهاء الله بطهران او نیز بطهران رفت و جزو محبوسین در سیاه چال طهران اسیر گشت و در سنه ۱۲۶۸ هجری قمری به رتبه شهادت نائل شد .

حضرت بهاء الله درباره شهادت او چنین میفرمایند :

" شبی نزدیک فجر بیدار شدیم عبدالوهاب شیرازی که از کاظمین برای ملاقات ما بطهران آمده و در سیاه چال گرفتار شده بود و با ما در یک زنجیر بود بیدار شد و گفت خوابی دیدم که در فضای نورانی لایتناهی با کمال نشاط و راحتی به هر طرف که میخوام پرواز میکنم گفتیم که تعبیرش آنست که امروز ترا به شهادت میرسانند باید صابر و ثابت باشی خیلی خوشحال شد چند ساعت بعد میر غضب آمده زنجیر از گردنش بر داشت ، عبدالوهاب با جمیع احباب وداع نمود بعد نزد ما آمد ما را سخت در آغوش گرفت و بقلب خود فشرد بهیچ وجه آثار اضطرابی در او نبود ما او را بصبر و شجاعت سفارش کردیم به میدان فدا رفت بعدا جلاد شرح شهادت و جلادت او را برای ما نقل کرد خدا را شکر کردیم که اصحاب باب چنان جانباز میکنند که حتی زبان جلاد هم به ثنای او ناطق است "

(کتاب ایام تسعه صفحه ۳۹۱)

حضرت عبدالبهاء در لوحی از الواح در باره سرگذشت این جوان میفرمایند :

" مامورین در همه جا بدنبال بایی ها بودند و عبدالوهاب نیز بی باکانه در کوچه و بازار بمدح و ثنای محبوب پرداخته بود که او را هم گرفته بسیاه چال انداختند .

در آنجا بود که بالاخره میرزا عبدالوهاب شیرازی آرامش قلب و صفای خود را یافت زیرا شب و روز در حضور معبود خود بود. او را به زنجیر حضرت بهاء‌الله کشیدند" (بهاء‌الله شمس حقیقت صفحه ۱۲۵)

در این مقام بی مناسبت نیست که قسمتی از خاطرات لوا گتسینگر را در باره این جوان شیرازی نقل گردد، او در خاطراتش مینویسد که حضرت عبدالبهاء زمانی که در آمریکا تشریف داشتند یکروز داستان عبدالوهاب را برای احمای آمریکا تعریف میفرمودند مطلب باینجا رسید که عبدالوهاب از حضور حضرت بهاء‌الله مرخصی خواست تا بمیدان شهادت بشتابد ناگهان وجنات حضرت عبدالبهاء تغییر کرد گوئی روح آن شهید در وجود مبارك حلول کرده بود با گردنی افراخته با انگشتان خود بشکن میزدند و پای خود را بزمین می‌کوبیدند، از آن حالت همه ما بارتعاش در آمدیم، قدرت مغناطیسی شدیدی از آن وجود مبارك ساطع بود ایشان اشعاری را که آن شهید خوانده بود با شور وانجذابی فراوان تکرار میفرمودند چنان لحنی تا بآن موقع بگوשמ نخورده بود ۰۰۰ در پایان حضرت عبدالبهاء فرمودند او باین ترتیب با رقص و آواز باستقبال مرگ شتافت و ده ها جلاد بر سر او ریختند بعدها پدر و مادر پیر او بحضور جمال مبارك رسیدند و از اینکه پسرشان در راه خدا جان بازی کرده بود شکر گزار بودند.

حضرت عبدالبهاء سپس در صندلی خود فرو رفتند ۰۰۰ دیدگان مبارك به نقطه‌ای نامرئی خیره شده چنان لبریز از شادی بودند که مانند دو قطعه الماس میدرخشیدند ۰۰۰ تبسمی حاکی از نشاط بر لبان مبارك سایه انداخت اشعار آن شهید را زمزمه مینمودند و سپس فرمودند .

" به بینید که تاثیر مرگ يك شهید در دنیا تا چه حد است و حالت مرا چگونه تغییر داد "

(بهاء‌الله شمس حقیقت صفحه ۱۲۷)

باری ملا علی بسطامی بطرف ماموریت خود روانه کربلا گردید و خبر ظهور جدید را منتشر ساخت از جمله مامور بود تا در کربلا آیات احسن القصص را اعلام نماید و قتیکه آن آیات را بحضرت طاهره که در کربلا تشریف داشتند ارائه داد و شرح

اظهار امر و وقایع آنمدت را برای ایشان بیانداشت بر مراتب عشق و انجذابش افزود و در اثر رویائی که دیده بود و ملاقاتیکه با ملا علی بسطامی نمود اطمینان کامل حاصل فرموده قیام بخدمت نمود.

ملا علی بسطامی فرستاده مخصوص حضرت رب اعلی جهت ابلاغ کلمة الله به شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر الکلام که شیخ الفقهای مشهور آنزمان بود با او مواجه گشت و توقیع منیع آنحضرت را خطاب باو که مرجع شیعیان جهان بود در حضور جمع طلاب دینی که در حضورش بودند تسلیم نمود اما از طرف این مجتهد نادان ملا علی کافر شناخته شد و به تفتین او و جمعی دیگر از علماء گرفتار دشمنان گردید. حضرت اعلی سپس توقیع منیع دیگری خطاباً للشیخ محمد حسن مرقوم فرموده ارسال داشتند در آن توقیع حضرت باب در حق ملا علی بسطامی چنین میفرمایند :

" انا بعثنا علیاً من مرقدہ و ارسلناه الیک لو عرفتہ لسجدت بین یدیه "

(کتاب ظهور الحق جلد ۳ صفحه ۱۰۷)

حضرت بهاء الله در مورد لوح فوق در یکی از الواح بجناب آقا یحیی صراف میفرمایند
 " اسمع ما نطق به لسان النقطة الوحي بملا علی بسطامی علیه بهاء الله الابهی
 عنایت فرمودند مخصوص شیخ محمد حسن نجفی او بلوح اعتنا ننمود مجدداً لوح
 آخر نازل و در آن این کلمه علیاً مذکور و مسطور "

(کتاب رحيق مختوم صفحه ۹۸۴)

شیخ محمد حسن نجفی که استکبار و عناد به ملا علی بسطامی ورزید و راه ضلالت پیمود از طرف حضرت بهاء الله بالواح عدیده مخاطب گشت که چند فقره نکر میگردد
 " یک نغمه از نغمات قبلم خالصاً لوجه الله بر تو و اهل ارض از مشرق کلمات اشراق
 مینمایم و القا میفرمایم که شاید راقدین بستر غفلت را بیدار نموده از هبوب اریاح
 روحانی که از افق صبح نورانیم مهبوب است آگاه نماید و آن این است که نقطه اولی
 روح من فی الملك فداه بمحمد حسن نجفی که از علمای بزرگ و مشایخ کبیر محسوب
 بود مرقوم فرموده اند که مضمون آن اینست که بلسان پارسی ملیح مذکور میشود (که ما
 مبعوث فرمودیم علی را از مرقد او و او را بالواح مبین بسوی تو فرستادیم و اگر تو عارف
 باو میشدی و ساجد بین یدی او میگشتی هر آینه بهتر بود از عبادت هفتاد سنه که

عبادت نموده و از حرف اول تو محمد رسول الله را مبعوث میفرمودیم و از حرف ثانی تو حرف ثالث را که امام حسن باشد ولكن تو از این شان محتجب مانندی و عنایت فرمودیم بآنکه سزاوار بود (انتہی حال ملاحظہ بزرگی امر را نمائید کہ چه مقدار عظیم و بزرگ است و آن علی کہ فرستاده اند نزد شیخ مذکور ملا علی بسطامی بود "

(مجموعه الواح چاپ مصر صفحه ۱۹۰)

و نیز میفرمایند :

" ملاحظہ نما شیخ محمد حسن نجفی کہ قطب علمای ایران بود و سایر علمای نجف و ارض طف و بلاد ایران بعد از ارتفاع کلمه و اظهار امر کل محجوب و ممنوع مشاهده گشتند "

(آثار قلم اعلی جلد ۷ صفحه ۱۱۱)

و نیز میفرمایند :

" شیخ محمد حسن نجفی از قرار مذکور دو دوره احکام الهی را نوشت و معذالک بشجره مقصود فائز نشد از حقیف سدره و حاصل علم و عمل کل محروم گشت "

(مائده آسمانی جلد ۴ صفحه ۱۲۸)

و نیز در لوح ورقا میفرمایند :

" شق القمر گفته اند شق شمس ظاهر و آن در وقتی پدید آمد کہ شیخ محمد حسن نجفی کہ قطب علمای ایران بود از صراط لغزید و به مقر خود راجع "

(مائده آسمانی جلد ۴ صفحه ۱۲۷)

شیخ محمد حسن نجفی کہ معروف بہ صاحب جواهر است (جواهر الکلام) در سال ۱۲۶۵ هجری قمری وفات یافت و از آنہمہ علم و دانشی کہ اندوخته بود حاصلی نیافت و اما این کتاب را شیخ محمد حسن در شرح کتاب شرایع الاسلام در ۶ مجلد نگاشته و بہ چاپ رسیدہ است .

باری ملا علی بسطامی در عتبات عالیات و شهرهای اطراف علنا بہ تبلیغ و نشر امر حضرت باب و ابلاغ آثار و الواح منزله هیکل مبارک مشغول و بہ پخش رسائل و صحف حضرتش در جمع علماء و ملاها پرداخت .

آخوندهای کربلا و نجف مضطرب و پریشان گشتند و بنای مخالفت گذاشته شروع بداد و فریاد و وادینا و وامذهبا نمودند و فتنه و فساد براه انداختند تا آنکه حاکم محل دستور توقیف و حبس ملا علی را صادر و جمیع کتب و آثاری را که همراه داشت بگرفت و همه را با ملا علی به بغداد فرستاد حاکم بغداد نجیب پاشا بمحض ورود ملا علی دستور توقیفشانرا صادر کرد و آثار الهیه را ضبط نمود، اما ملا علی که در زندان بود شروع بتبلیغ کرد و توسط جمعی از شاگردان شیخ و سید که به دیدن او میرفتند امر الهی را بخارج از زندان منتشر نمود بطوریکه جمعی از مجتهدین طراز اول بامر مبارک ایمان آوردند که اسامی آنان در کتب امری یاد داشت گردیده وقتی نجیب پاشا چنین دید و ملاحظه نمود که دائره امرالله روز بروز در توسعه و پیشرفت است از علمای عراق منجمله شیخ محمد حسن نجفی مذکور در فوق دعوت بعمل آورد که جلسهای تشکیل داده با ملا علی بسطامی مباحثه و مناظره نمایند چون ملا علی را در آن جلسه حاضر کردند و علماء از او کیفیت ظهور حضرت باب را سؤال نمودند ملا علی در جواب آنها شروع بقرائت آیات حضرت نقطه اولی کرد و این آیه را تلاوت نمود.

" ان الروح الحق المنتظر قد ظهر و روانه هو الموجود فی صف الله و کتبه "

(کتاب چهار رساله تاریخی درباره قره العین صفحه ۱)

علمای حاضر در آن جلسه چون این استدلال ملا علی را شنیدند بنای مخالفت و عناد گذاشته او را کافر خواندند و حکم تکفیر در حقش صادر و او را مستوجب قتل دانستند و بالاخره فتوی بر قتلش دادند نجیب پاشا بر حسب دستور باب عالی مدت شش ماه ملا علی را در زندان بغداد نگاهداشت و آنگاه او را با کلیه آثاری که از او گرفته بودند از طریق موصل روانه استانبول کردند.

در مورد سرنوشت و شهادت ملا علی بسطامی شرحی در کتاب بهاء الله شمس حقیقت آمده است که عیناً نقل میگردد .

" طولی نکشید که ملا علی بسطامی در وضای شدیدی که بر خاست دستگیر شد و پس از محاکمه بمرگ محکوم گردید . تا بحال همواره تصور میشد که وی را در عراق هنگامیکه بسوی استانبول میبردند (در شهر موصل و یا محلی بعد از آن) بشهادت رسانده

باشند ولی تحقیقات اخیر که در بایگانی اسناد آرشیو رسمی بعمل آمده نشان می دهد که مشارالیه به پایتخت عثمانی وارد شده و در آنجا بار دیگر مورد محاکمه قرار گرفته و محکوم باعمال شاقه در اسکله کشتیها شد بعد از آن مجدداً محل وی بکلی نا معلوم و مجهول میماند"

(بهاء الله شمس حقیقت صفحه ۴۴)

حضرت بهاء الله در باره شان و مقام ملا علی بسطامی میفرمایند:

" ملا حظه در اول من آمن کن و همچنین ثانی من آمن که هیچ نفسی را در بیان ازید از این دو نفس و سایر حروفات حی وصف نفرموده اند"

(کتاب بدیع صفحه ۳۴۲)

حضرت رب اعلی در باب ثالث از واحد اول بیان میفرمایند:

" در اینکه علی علیه السلام راجع شد بدنیا با آنچه مومن باو بودند و دون آن او ثانی من آمن با لنقطه است بعد از سین "

(کتاب بیان صفحه ۸)

حضرت شوقی ربانی در باره ملا علی بسطامی میفرمایند:

" جناب ملا علی بسطامی یکی از حروف حی که عنصری شجاع و پر حرارت بود در چنگال اعداء گرفتار و معرض هجوم اهل بغضا واقع گردید این نفس مقدس بابلاغ کلمة الله قیام نمود و بنشر نجات حضرت رحمن مالوف شد و در محضر شیخ محمد حسن عالم بزرگ و معروف شیعه لسان باقامه دلیل و برهان بگشود و بکمال شہامت و اطمینان اظهار داشت که از قلم مولی و محبوب تازه یافته وی در ظرف دوشبانه روز معادل تمام قرآن که در مدت ۲۳ سنه بر پیغمبر اکرم نازل گردید السواح و آیات صادر میشود ، عاقبت آن جوهر ایمان در دست اهریمنان گرفتار و در غل و زنجیر افتاد و اسیر و تبعید گردید و مورد هر گونه اهانت و تحقیر واقع شد و بظن غالب برتبه منیعہ شہادت فائزاً مد ملا علی اولین نفسی است که بیت شیر از را برای ابلاغ کلمة الله ترک نمود و اولین حرفی است که جام بلا از کف ساقی بقا بنوشید"

(قرن بدیع جلد ۱ صفحه ۹۲)

(میرزا محمد حسن)

میرزا محمد حسن برادر کوچک جناب باب‌الباب اهل بشرویه از بلاد خراسان بود که از کوچکی در ظل برادر والا گهرش نشو و نما نمود و بفرآگیری علوم آنزمان پرداخت وقتی بسن جوانی رسید از زادگاهش همراه برادر و خواهر و مادر گرامیشان بعبثبات عالیات رفت و در کربلا ساکن گردید .

چون به عقاید شیخیه علاقمند بود بکلاس درس جناب سید کاظم رشتی راه یافت و در محضر آن استاد جلیل‌القدر به تکمیل معلومات پرداخت .

میرزا محمد حسن مدت مدیدی در کلاس درس سید کاظم رشتی جزء تلامذه محسوب گردیده از محضر استاد استفاده موفور برد و پس از درگذشت سید کاظم بنا بر توصیه ایشان جهت یافتن قائم‌موجود بها خاست و همراه جناب ملا حسین برا در بزرگتر و میرزا محمد باقر همشیره زاده‌اش در مسجد کوفه به مدت چهل شبانه روز معتکف گردید تا برای دستیابی بحقیقت و استماع نداء مظهر ظهور آماده گردید . میرزا محمد حسن پس از دوران عبادات و ریاضیبات چهل روزه از راه بوشهر وارد مدینه طیبه شیراز شد و با همراهان در مسجد ایلخانی منزل نمود .

پس از اینکه بدستور برادر مقیم مسجد ایلخانی شد تا مدت مدیدی از اظهار امر حضرت رب‌اعلی و شناسائی حضرتش از طرف باب‌الباب خبری نداشت تا این که دوران چهل روزه اولیه اظهار امر سپری گردید و به تدریج حروفات بیانیه یکی پس از دیگری به حضور حضرت نقطه اولی رسیده بدرجه ایمان نائل شدند .

میرزا محمد حسن در عنفوان شباب بود که به حضور حضرت اعلی مشرف و قلبش به نور ایمان روشن شد و از طرف هیکل مبارک جزء حروفات حی قرار گرفت او به قوت ایمان و شجاعت و شہامت در بین یاران ضرب‌المثل بود و در حفظ اخلاقیات و دارا بودن تقوای خالص بی نظیر و عدیل .

میرزا محمد حسن بعد از ایمان بحضرت باب و انتصابش به حروف حی از طرف آنحضرت با قلبی مطمئن و روحی سرشار از عشق و علاقه جهت نشر پیام آسمانی و ابلاغ کلام الهی از شیراز خارج گردید .

و همراه برادر و همشیره زاده بشهرهای اصفهان، کاشان، قم، و طهران سفر کرد و در هر شهری طبق دستور مولا یش مدتی مقیم گشت و با یاران الهی همدم و موانس گشت آنگاه بکربلا باز گشت و مادر و خواهر خویش را که در آن مدینه ساکن بودند همراه حضرت طاهره (قرّة العین) به قزوین، طهران، و خراسان برده در مشهد اقامت داد و خود سفری به زادگاهش بشرویه جهت دیدار اقوام و بستگان نمود و مدت مدیدی ساکن آن محل گردید .

میرزا محمد حسن تا وقتیکه برادرش جناب ملا حسین بسفر ماکو رفت در بشرویه ماند و پس از مراجعت برادر از سجن ماکو و تشرف بحضور حضرت اعلی در آن جبل مقدس به مشهد رفت و بدیدار برادر نائل گردید .

میرزا محمد حسن تمام مدتی را که جناب قدوس و باب الباب در خراسان اقامت داشتند و مشغول هدایت نفوس مستعده بودند در رکابشان از هر گونه خدمتی فرو گذاری نکرده شب و روز آماده پذیرائی از واردین بود آنگاه که اصحاب حضرت باب در معیت جناب ملا حسین از خراسان حرکت کردند میرزا محمد حسن با آنها در حمل علم سیاه که بدستور حضرت اعلی در پیشاپیش اصحاب در اهتزاز بود شرکت نموده بجانب بابل عزیمت کرد .

این عده که ۲۰۲ نفر بودند مامور شدند که بحمایت از جناب قدوس که در بابل بسر میبردند حرکت نمایند وقتیکه اصحاب بنزدیکی بابل رسیدند میرزا محمد حسن و یکی دیگر از اصحاب مامور شدند که خبر ورودشانرا بجانب قدوس بد هند در هجوم دسته جمعی مردم بابل بیاران الهی که منجر بشهادت عده کثیری از آنها گردید میرزا محمد حسن رشادت و شہامت بینظیری بخرج داد و صدمات عدیده متحمل گردید .

تا اینکه همراه سواران خسرو قادیکلائی از طریق جنگل شمال عازم آمل شدند ولی

در بین راه با خدعه و نیرنگ سواران مواجه شدند و خسرو دستور حمله بآنها را صادر کرده عده ای از اصحاب شهید گشتند چون چنین شد آنها بناچار بطرف قلعه شیخ طبرسی رفته بآنجا پناهنده شدند .

میرزا محمد حسن در قلعه شیخ طبرسی یار و یاور اصحاب و کمک و مساعد برادر و همشیره زاده خود بود و بقدر امکان در رفاه و آسایش و خدمتگذاری آنان کوشا و در شادان و بلایا با اصحاب شریک و سهیم بود.

" پس از شهادت باب‌الباب حضرت قدوس عمامه خضراء آنجناب (ملا حسین) را بر سر وی نهاد و سیف صارمش را بدو داد و منصب سرداری جند الهی را بوی سپرد میرزا محمد حسن دستاربر سر و خلعت شهادت در بر کرده فائز منصب برادر در گردید و باین مقام ناطق شد.

هر گاه این سر هم مانند آن سرور نثار راه محبوب اکبر شود معلوم گردد که لایق این عمامه است و گر نه لایق و در خور آن نیست .
پس در محاربات قلعه شجاعت‌های نظیر برادر عالی مقام بظهور و بروز رساند تا شربت شهادت چشید "

(کتاب ظهورالحق جلد ۳ صفحه ۱۴۲)

میرزا محمد حسن در سال ۱۸۴۹ میلادی در قلعه شیخ طبرسی شهید گشت و روح پر فتوحش بملکوت ابهی پرواز نمود و چون متاهل نگردید نسلی از خود بجای نگذاشت . علیه رحمت‌الله .

(میرزا محمد باقر)

میرزا محمد باقر بشرویه‌ای همشیره زاده جناب باب‌الباب از علمای شیخیه و از تلامذه سید کاظم رشتی متصف بزهد و تقوی و مشهور بصدقت و امانت بود زمانیکه ملا حسین پس از فوت پدر بشرویه را ترک نمود میرزا محمد باقر نیز همراه خال عزیزش با تنی چند از بستگان از ایران رهسپار کربلا گشت و در آنجا سکونت کرد و چون علاقه خاصی به سید کاظم رشتی داشت بکلاس درس استاد راه یافت و از معارف و کمالات سید استفاضه کامل برد.

میرزا محمد باقر نیز مانند دیگر شاگردان آن مکتب پس از وفات سید طبق وصیت ایشان به تفحص و تجسس پرداخته بامید یافتن مظهر ظهور از کربلا حرکت نمود ابتداء باتفاق دو خال بزرگوارش ملا حسین و میرزا محمد حسن راهی مسجد کوفه گشت تا بعبادت و مناجات مشغول گردد.

این اعتکاف بر اساس عقیده مسلمین برای تزکیه نفس و بر آوردن حاجات انجام میگردد و میرزا محمد باقر نیز بجهت دستیابی بقائم آل محمد در آن مسجد مقیم وبمدت چهل شبانه روز معتکف گشت تا روح خود را صیقل داده آماده جستجو شود .

در آن مدت دو خال گرامیش مشغول عبادت و ریاضت گردیدند و میرزا محمد باقر به تهیه لوازم و تدارک غذا میپرداخت و پس از فراغت از این امور او نیز بدعا و مناجات میپرداخت .

چون دوران اعتکاف بسر آمد همگی از طریق بوشهر بمدینه طیبه شیراز وارد شدند و یکسر به مسجد ایلخانی رفته در آنجا مقرر و مسکن نمودند.

میرزا محمد باقر وظیفه کوچک شعاری و خدمتگذاری خال عزیزش را بجای آورده و پیوسته میکوشید تا وسائل رفاه آنان را فراهم نماید و چون اظهار امر حضرت اعلی واقع گشت او ابداً اطلاعی نداشت اما پس از انقضای مدت چهل روزه اولیه که فقط جناب ملا حسین ایمان آورده بود او نیز بدرك حقیقت و شناسائی مظهر ظهور نائل آمد و از لسان طلعت اعلی بحروف حی موسوم و موصوف گشت .

میرزا محمد باقر در طلوع فجری که حضرت باب در منزل خال اعظم در جمع حروفاً^ت حی حاضر شدند تا آنها را تشویق بحرکت و تبلیغ و نشر نفحات الله نمایند حاضر بود و به سخنان آن حضرت گوش داد و آنها را آویزه گوش و مد نظر قرار داد .
و بفاصله اندک مدتی از آن جلسه میرزا محمد باقر باتفاق ملا حسین و میرزا محمد حسن براه افتاد و پس از گذشتن از شهرهای اصفهان ، کاشان ، قم ، بطهران رفت و از آنجا راهی خراسان گشت و مدتی را در حضور و خدمت جناب باب الباب و قدوس گذراند .

میرزا محمد باقر در شهر مقدس مشهد در جلساتی که به حضور جناب قدوس و باب الباب بر پا میگردید شرکت میکرد .

اینگونه جلسات به منظور ملاقات با متحریان حقیقت تشکیل میشد و در واقع بیت تبلیغ محسوب میگشت .

ملا حسین در مدتی که این بیت دائر بود از بیانات جناب قدوس استفاده مینمود و نیز میرزا محمد باقر در پذیرائی واردین کمک و مساعدت میورزید .

او در قوت ایمان و مزایای اخلاق سرآمد همگان و در علم و کمال در بین یار و اغیار معرو^ف و بواسطه همین سجایای پسندیده و اخلاق مرضیه محبوب القلوب گردید و در اندک زمان^ه شهره شهر گشت و مورد احترام همگان واقع شد .

میرزا محمد باقر قدی کوتاه و بنیه ای ضعیف داشت بهمین جهت در بین یاران بمیرزا محمد باقر کوچک شهرت داشت .

او بر خلاف قد کوتاه طبعی بلند و روحی عظیم داشت و علی رقم ضعف بنیه و ناتوانی جسمی در محاربات و مقابله با دشمنان شهامت و شجاعت و دلیری بی نظیری از خود بروز داده بر آنها غالب میگشت .

میرزا محمد باقر در کشمکشها و زد و خوردهای بین اهالی بار فروش و اصحاب که بفرمان و دسیسه سعیدالعلماء ترتیب یافت شرکت نمود و با وجود تحمل صدمات و شدائد که در آن حادثه دید همیشه شاکر و راضی بود .

وقتیکه اهالی بار فروش در یک فرسخی خارج شهر جلوی اصحاب را گرفته و آنانرا مورد حمله و شلیک قرار دادند او در حفظ یاران کوشش بسیار کرد .

میرزا محمد باقر در اثر خدعه و نیرنگی که خسرو قادیکلائی باصحاب زد مجبور شد که بقلعه شیخ طبرسی پناهنده گردد او که با رایب سیاه از خراسان همراه خال عزیزش حرکت نموده بود اکنون نیز با همان علم سیاه و تحت قیادت جناب باب‌الباب وارد قلعه گردید و در زمره اصحاب جان بر کف قرار گرفت .

جمعاً تعداد چهل نفر از بشرویه همراه ملا حسین حرکت کرده بودند که میرزا محمد باقر نیز جزء آن عده محسوب میگردید که آنها همگی در قلعه شهید شدند پس از آنکه در قلعه شیخ طبرسی با نیرنگ سپاهیان دولتی مواجه گشتند میرزا محمد باقر اسیر دشمن شد و در سال ۱۸۴۹ بشهادت رسید .

دشمنان سر او را از تن جدا ساخته همراه سر میرزا محمد جوینی بر سر نیزه زده در میان کوچه و بازار شهر بابل گردانیدند و خلق رجاله نهایت بیحرمتی و هتاکی نسبت بآنان روا داشته با شور و شعف به تماشا ایستادند .

شهادت این رادمرد تاریخ امر در روز چهار شنبه ششم جمادی‌الثانی سال ۱۲۶۵ هجری قمری واقع گشت .

(ملا یوسف اردبیلی)

حضرت بهاء الله در باره عظمت مقام و شان جناب ملا یوسف اردبیلی میفرمایند :
 " جمعی از علمای راشدین و فضیلتی کاملین و فقهای بالغین از کاس قرب و وصال مرزوق
 شدند و بعنایت عظمی فائز گشتند و از کون و امکان در سبیل جانان گذشتند ...
 از آن جمله جناب ملا یوسف اردبیلی "

(کتاب ایقان صفحه ۱۸۸)

ملا یوسف اردبیلی از مشاهیر و افاضل تلامذه شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی بود
 که در علم و دانش و احاطه معلومات دینی و در بلاغت و فصاحت گفتار از شهیران آن
 دوره بشمار میرفت .

ایشان مدتی در کربلا در حضور سید کاظم رشتی بفرگیری و استفاده از کلاس درس ایشان
 پرداخته از شاگردان طراز اول محسوب گشت و بواسطه ازدیاد معلومات و آگاهی از
 مقاصد و مطالب آن سید بزرگوار و آشنائی با اسرار درون آن نفس جلیل مورد حسادت
 دیگر تلامذه واقع بود ولی همیشه از شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی بعنوان
 نورین نیرین که مبشر ظهور قائمند یاد مینمود .

ملا یوسف بواسطه این عقیده مورد تعرض و شماتت شاگردان بود لذا شکایت او را
 باستاد نمودند ولی سید کاظم همیشه امر بسکوت میفرمود و میگفت که بسخنان
 ملا یوسف وقعی نگذارید از این جهت تلامذه فکر کردند که او از طرف استادش
 طرد گردیده است .

روزی ملا یوسف اردبیلی نزد استاد رفت و پس از دست بوسی و اظهار ادب از او
 سؤال نمود و سوگند داد که حقیقت امر را برایش آشکار کند و راز نهفته برای
 او فاش سازد بگوید که آیا او در باره او درست فهمیده است یا خیر .

سید تبسمی کرده چیزی نگفت ملا یوسف مجدداً سئوالش را تکرار کرد و خواهش
 نمود که مطلبی اظهار دارد سید دستی بر دهان خود گذاشت و با انگشت سبابه
 اشاره بگلوی خویش نمود و گفت مگر این خبر را که در کتب و آثار ائمه آمده است
 فراموش کرده ای که " من اذاع سرنا یجد الم الحدید "

تو درست فهمیده‌ای ولكن هنوز موقع افشاء این راز نرسیده با وجود اینکه صاحب ظهور الان در میان این مجلس است ولكن من راز را پنهان مینمایم تا پس از من اظهار امر فرماید و تو مطمئن باش که در موقع اعلان امرالله او را خواهی دید و باو مومن خواهی گشت .

ملا یوسف اردبیلی سکون قلب و آرامش فکر یافت او پس از فوت سید کاظم راهی شیراز شد و خودش در مورد اینکه چرا از کربلا بشیراز رفت اینطور تعریف کرده " در ایام سید رشتی يك اربعین بمسجد کوفه اعتکاف نمودیم و در یوم چهلم شبانی رسید و صورت خواب خود را بیان نموده تعبیر خواست رویایش این بود که آفتابی را دید از شیراز بلند شده عالم را روشن کرد من گفتم این خواب رهنما ما است و دانستم که باید بطرف شیراز سفر کنیم "

(کتاب ظهورالحق جلد ۳ صفحه ۵۰)

حاجی معین السلطنه در تاریخ خویش مینویسد که ملا یوسف بارها این خواب را در شهر میلان تعریف کرده همان شهری که پس از ایمان بانجا رفت و اکثر اهالی آنرا تبلیغ و هدایت نمود . بهر حال دست غیبی او را بطرف شیراز برد و پس از اندک مدتی از اظهار امر مطلع و بدرجه ایمان و ایقان رسید .

ملا یوسف بحضور حضرت اعلی مشرف و از لسان مبارک جزو حروف حی محسوب گردید وقتیکه حضرت نقطه اولی حروفات بیانیه را تشویق به تبلیغ و نشر پیام الهی میفرمودند به ملا یوسف فرمودند که :

" شما باید بشهرهای ایران سفر کنید و مردم را بامر مبارک تبلیغ نمائید در اول ماه محرم سال ۱۲۶۵ هجری باید خود را به مازندران برسانید و به مساعدت جناب قدوس بپردازید و بقدر قوه کوشش کنید "

(تاریخ نبیل صفحه ۴۴۷)

در ابتدای ظهور حضرت اعلی دچار صدمات و گرفتار ظلم و جور اعداء گردید و چون از طرف هیکل مبارک مامور سفر بنقاط مختلفه ایران گشته بود این بود که از شیراز یکسر به یزد رفت در آنشهر گرفتار مردم جاهل و متعصب گردید و چون اهل آندیار را بظهور جدید و امر بدیع دعوت نمود بر او طغیان نموده شروع به

آزار و مخالفت نمودند و اگر مساعدت و یاری جناب سید حسین و جناب میرزا احمد از غندی نبود او را قطعه قطعه میکردند ملا یوسف در اثر کمک آنان از چنگال مردم رهائی یافت و از آنجا عازم شهر کرمان گشت ولی بمحض ورود بکرمان گرفتار قهر و غضب حاجی کریمخان و پیروان او شد .

اینهمه آزار و اذیت که مردم متعصب و خونخوار بر آن بزرگوار وارد آوردند او را از تبلیغ امر مولایش منع نکرد بلکه موجب اشتعال و مزید حرارت گشت و با خلوص و انقطاع با جنود جهل مبارزه کرد و امر نوزاد الهی را گوشزد خاص و عام نمود حاجی کریمخان از ورود او بکرمان خائف و مضطرب شد زیرا او را بخوبی میشناخت و در شجاعت و فصاحت او شکی نداشت ، لذا به مریدان خود توصیه نمود و گفت این مرد را باید از کرمان فوژا خارج کرد زیرا اگر در این بلد باشد همانطوریکه شیراز را بهم ریخت و باعث انتشار امر گشت این شهر را نیز بهم خواهد ریخت و دیگر جلوی او را نتوان گرفت ، زیرا در فصاحت و بلاغت و قوت ایمان و بیان گفتار اگر از ملا حسین بالاتر نباشد از او کمتر نیست .

حاجی کریمخان کوشش بسیار کرد و نگذاشت ملا یوسف بالای منبر برود و مردم را به آئین جدید دعوت کند و سعی نمود که مدت اقامتش در کرمان خیلی طولانی نشود . ایشان طبق فرمایشات حضرت اعلی در بین مردم با خلوص و تقوی ظاهر گشت و در هیچ شهری بیشتر از يك هفته نماند و چون به مازندران رسید سربازان شاهزاده مهدی قلی میرزا او را شناخته دستگیرش نمودند و بفرمان او در محرم سال ۱۲۶۵ هجری قمری مطابق سنه ۱۸۴۸ میلادی به زندان افتاد .

ملا یوسف در زندان اسیر بود تا واقعه " و سس " اتفاق افتاد و چون اصحاب به لشکر شاهزاده قلی میرزا حمله برده با شجاعت و رشادت بینظیری همه را تار و مار کردند به زندان دشمن یورش برده مشغول باز کردن درهای زندان بودند که صدای ملا یوسف را از میان زندان شنیدند و چون قصد آزاد کردن او را نمودند از اصحاب خواهش کرد که همه زندانیان را که با او در تحمل شاید زندان در دست زندانبانان اسیر بودند آزاد کنند ، باین ترتیب بقیه زندانیان نیز آزاد گشتند ، وقتیکه او از زندان آزاد گردید باصحاب پیوست و در محاربات قلعه با آنان سهیم شد .

در روز چهار شنبه شانزدهم جمادی الثانی سال ۱۸۴۹ میلادی از طرف شاهزاده به قلعه شیخ طبرسی شخصی فرستاده شد و پیغام آورد که شاهزاده فرمودند دو نفر را بفرستید تا با آنها مذاکره محرمانه کنیم شاید موفق شویم که از در صلح و صفا در آئیم ، ملا یوسف و یکی دیگر از اصحاب مامور گشتند که بحضور شاهزاده رسیده از قصد و نیت او آگاه گردند ابتداء شاهزاده خواست که از آنها پذیرائی نماید تا بعد وارد مذاکره گردند ولی آنها قبول نکرده گفتند مادامیکه یاران ما در قلعه گرسنه هستند ما جایز نیست که پذیرائی شویم آنگاه شاهزاده قرآنی که در پهلوی داشت برداشت و در حاشیه آن برای جناب قدوس چنین نوشت .

" باین کتاب مقدس و بکسی که آنرا فرستاده و پیغمبری که این آیات را بجانب خدا آورده قسم یاد میکنم که جز آشتی و دوستی هیچ مقصودی ندارم ، میخوام اساس دوستی و آشتی را بین خود و شما محکم کنم بنا بر این از قلعه بیرون بیائید و مطمئن باشید که دست هیچکس برای اذیت شما دراز نخواهد شد شما و اصحاب شما در حفظ خدا و حضرت رسول علیه السلام و پادشاه ناصرالدین شاه هستید بشرافت خود قسم میخورم که هیچکس نه در میان لشکر و نه در جهات مجاور نسبت بشما اذیتی نخواهد کرد ، اگر غیر از آنچه نوشتم و بر خلاف آنچه نگاشتم در قلب خود خیال دیگری داشته باشم خداوند منتقم جبار مرا بخشم و غضب خود گرفتار کند ، آنگاه شاهزاده مهر خود را بهای آن نوشته نهاد و قرآنرا که مطالب مزبوره در ورق اول آن نوشته شده بود بملا یوسف داد و گفت این قرآنرا بر رئیس خود بده و سلام مرا بایشان برسان "

(تاریخ نبیل صفحه ۴۱۶)

ملا یوسف قرآنرا بجناب قدوس داد و پیغام شاهزاده را بیان داشت جناب قدوس قرآن را از دست ملا یوسف گرفته آنرا بوسید و این آیه را تلاوت نمود " ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین " آنگاه بملا یوسف و دیگر اصحاب امر فرمود از قلعه خارج شوید در این حال شاهزاده مهدیقلی میرزا بوعده خود وفا نکرد بلکه اصحاب را در دام انداخت عدهای را شهید و برخی را اسیر نمود اما بملا یوسف امر کرد که بدروغ از جانب جناب قدوس بگوید که از اردوگاه بیرون

آمده اسلحه ها را بر زمین گذارند چون چنین شنید از اردوگاه روانه بسوی اصحاب گردید در بین راه گماشتگان شاهزاده از او پرسیدند که باصحاب چه خواهی گفت ملا یوسف در نهایت شہامت گفت که بآنها میگویم که هر کس از طرف جناب قدوس برای شما پیغامی آورد بدانید که دروغ است و اصل ندارد ، چون اینکلمات را از او شنیدند با کمال قساوت او را شهید نمودند و این واقعه در سال ۱۸۴۹ در قلعه شیخ طبرسی اتفاق افتاد .

در شرح احوال ابن رادمرد تاریخ حاجی معین السلطنه مینویسد :

" روزی وارد مجلس ملا محمد معقانی گردید و مشاهده نمود که بحث و سخن اهل مجلس در باره حضرت باب و بابیه است در این موقع ملا محمد حضار مجلس را مخاطب ساخته و گفت من نیز میتوانم مانند آیات سید باب بنویسم بلکه تلامیذ منم میتوانند مانند آن کلمات بیاورند در این حال ملا یوسفعلی طاقت نیاورده فوراً قلم و کاغذ را بیرون آورده نزد ملا محمد گذاشت و گفت اگر چنین است حلت حاضره مجلس را بلحن آیات بدون سکون قلم و تفکر بر صفحه کاغذ بنویس .

ملا محمد در جواب سکوت اختیار کرد آنگاه ملا یوسفعلی مجدداً گفت اگر به لغت عربی بر تو دشوار است به پارسی بنویس ملا محمد همچنان ساکت بود ملا یوسف علی گفتار خویش را تعقیب کرده باز گفت اگر بلغت پارسی نیز بر شما زحمتی دارد بلغت ترکی که لسان مانوس و امی و وطنی تو است مرقوم دار ملا محمد چاره جز سکوت نداشت ، پس از آن گفت اگر تلامیذ و متعلقین هر يك را شایسته و سزاوار میشناسی اجازت ده بنویسد ، ملا محمد حیران و نگران مانده بر هیچیک از این سئوالات جوابی نداد و سخنی نگفت ، آنگاه ملا یوسفعلی آیه مبارکه " فبہت الذی کفر " را بر او و حاضرین خوانده از مجلس بیرون رفت "

(کتاب حضرت نقطه اولی صفحه ۳۸۵)

و نیز :

" آورده اند که نوبتی با یکی از اهل علم که در عقیدت و عمل باحکام نجوم ولوع بود محاجه در خصوص امر اعلی نمود و اعتراضاتش را يك يك جواب قاطع داد چندانکه معترض را موقع انکار بدست نیامد بالاخره زبان بشناخت گشوده گفت

جمعی از عدول علماء در آغاز اظهار عقیدت سید باب ظن جنون در حقش بردند و از این رو حکم بکفر و قتلش ندادند ملا یوسف از وی پرسید که آیا جنون آنحضرت از ابتدا بود یا در اوان اظهار امر حادث گشت و بطلان شق اول معلوم بلکه ضروری از اقوال و اخبار کل معاصرین و آشنایان او است چه که احدی در کمال عقلش در امور مربوطه به معاش و معاشرت شك ننمود و اگر گوئی بعداً حادث شد و برای کثرت مناجات و عبادات و دعوات در ایام اقامت در بوشهر پدید آمد پس او تاسی به اجداد طاهرینش نمود زیرا آفتاب عربستان سوزانتر از آفتاب بوشهر است ولوع آن بزرگواران در عبادات نیز منکری ندارد و شاید از همین جهت بود چنانچه در مواضع کثیره از قرآن منصوص است حضرت رسول عربی را علمای عدول زمان نسبت به جنون دادند و ملا یوسف بدین طریق تمامت حالات آنحضرت را باجداد عالیتبارش مقایسه نمود"

(کتاب ظهورالحق جلد ۳ صفحه ۵۱)

(ملا جلیل ارومیه‌ای)

حضرت رب اعلی در باره جناب ملا جلیل ارومیه‌ای میفرمایند :

" ما صغر جسمك و كبر سنوك "

(کتاب ظهور الحق جلد ۲ صفحه ۴۷)

ملا جلیل اهل ارومیه (رضائیه) یکی از بلاد آذربایجان شخصی عالم و فصیح و متدین بود ، او دانشمندی جلیل‌القدر و واعظی نادرالمثل از طایفه شیخیه محسوب و از شاگردان سید کاظم رشتی بشمار میرفت ، این فاضل ارجمند با سید کاظم مکاتبه داشت و صورت سؤال و جواب و کتبی که فی مابین آن دو نفس نفیس مبادله گشته از رسائل و کتب معتبره متقنه ایست که نزد شیخیه و آنان که به گفتار این دو نورین نیرین (شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی) عقیده داشتند مورد ثقه و اطمینان است و دلالت بر عظمت مقام و شخصیت والای ملا جلیل ارومیه ای دارد .

معرفت و شناسائی او از طریقت شیخیه او را در بین افاضل آن جمع محترم‌ونزد اکثریت آنان مقام علمی او ثابت و مبرهن مینمود ، پس از فوت سید کاظم رشتی راهی شیراز گشت و بحضور طلعت اعلی مشرف گردید و از مومنین و متقدمین حضرتش بحساب آمده در سلك حروف حی منسلك گشت .

ملا جلیل چون عالمی متبحر و ادیبی سخنور بود از طرف هیکل مبارک مامور به تبلیغ در بلاد ایران شد ، ایشان در جمع حروفات بیانیه که در حضور حضرت اعلی مجتمع شده بودند حضور داشت و این بیانات مبارک را بخاطر سپرد که فرمودند " شما آن نفوس مستضعفین هستید که در قرآن فرموده " و نریدان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین " خداوند شما را باین مقام عالی دعوت مینماید و در صورتی میتوانید باین درجه عالییه برسید که تمام آمال و مقاصد دنیوی را زیر پا گذاشته و مصداق این آیه شوید که در قرآن میفرماید " عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون " .

(کتاب تاریخ نبیل صفحه ۸۰)

ملا جلیل ارومیه‌ای بلادرنگ از شیراز راهی میدان تبلیغ گردید و مدتی را در بلاد سائره گشت تا به قزوین رسید در این شهر بساط تبلیغ دائر و مجمع درس و بحث بر پا نمود و به هدایت خلق مشغول گشت و مفتخر و متباهی بالواح عدیده از طرف حضرت نقطه اولی روحی لرمسه الفداه گردید که در جواب سئوالات عدیده اش نازل فرمودند .

در تاریخ سمندر مذکور است که :

" جناب ملا عبدالجلیل ارومیه‌ای که از فضلا و علماء و حروف حی بوده اند حسب الامر مبارک دو سه سال برای تبلیغ در قزوین اقامت فرمودند و مجلس درسی که هم از داخل و هم از خارج می‌آمدند داشتند و جناب حاجی اسدالله متحمل مصارفشان بوده و برای طول زمان توقف زوجه‌ای هم اختیار نموده بودند و رسماً به تدریس علوم رسمی و سرآ بتبلیغ امر الهی مشغول بودند "

(کتاب چهار رساله تاریخی در باره قره‌العین صفحه)

۵۰

و ملا جعفر قزوینی در بیان احوال او مینویسد :

این فاضل ارجمند بعد از بردن حضرت اعلی به سجن ماکو به قزوین تشریف آورد و مدتی در قزوین ماندند و از خانواده احباب تاهل اختیار کردند الحق عند الله و عند اولی الامر جلیل‌القدر بود تا اینکه در قضیه حاجی ملا تقی برغانی از قزوین به مازندران رفت .

جناب فاضل مازندرانی در تاریخ خویش مینگارد :

" ملا جلیل ارومیه‌ای مدت یکسال بخانه خواهر آقا هادی (فرهانی) اقامت داشت

و مجلس درس حقایق دیانتی تاسیس کرده نشر معارف بدیعه نمود و مخارجش را

حاجی اسدالله متحمل شد . . . و هنگامیکه ملا تقی برغانی بهیجان غضب برافروخته طلاب

مدرسه را بر انگیخت بمنزل ملا جلیل ریختند بمدرسش کشیدند و اقدام به ضرب

و تعزیر نمود و چون خبر به آقا هادی رسید بی تامل برادر کهترش آقا محمدجواد

و بعضی از اعوان پهلوان خود را همراه کرده بسوی مدرسه دویدند و برای این که

در مدرسه از داخل بسته بود بر دیوار بر آمده از پنجره داخل شدند و آقا محمدجواد

خود را بر پاهای ملا جلیل که به فلک بسته چوب میزدند افکند و بانگ به اعوان

زد که بلندش کنید و بچابکی ملا جلیل را سر دست و دوش گرفته از مدرسه خارج شده بخانه خویش برده محافظت و حمایت و رعایت کردند "

(کتاب ظهورالحق جلد ۳ صفحه ۲۷۴)

ملا جلیل ارومیه‌ای با وجودیکه بارها مورد اذیت و آزار اهل عدوان قرار گرفت و صدمات بیشمار از دست اعداء کشید ولی در امتحانات وارده چون کوه استقامت و تحمل نمود و از راه راست نلغزید بلکه ایمان و ایقانش افزوده گشت و پای مردی و مردانگی محکم کرد و با طیب خاطر داوطلب شرکت در محاربات قلعه شیخ شد و برای کمک باصحاب وارد قلعه گردید .

پس از اینکه با دیگر یاران باستحکامات قلعه کمک نمود با شجاعت و دلاوری بی نظیری بنبرد با دشمن پرداخت وقتیکه صدمات باحباب و آلام و اسقام اصحاب و از طرفی شناعت و رذالت افراد اردوی دولتی بعرض حضرت اعلی در قلعه ماکو رسید اشک از دیدگان مبارک جاری گشت و آه و انین حضرتش بعنان آسمان رسید زیرا این ظلم و ستم و شکنجه و صدمه بامثال جناب ملا جلیل را انتظار نداشتند تا آنکه این رجل رشید بدست دشمنان در قلعه شیخ طبرسی بشهادت رسید و خون مبارکش در راه امر مقدس بر زمین ریخت و تاج مبارک و خلعت زرین شهادت در بر کرد و این واقعه در سال ۱۸۴۹ اتفاق افتاد .
علیه رحمةالله و رضوانه .

(ملا محمود خوئی)

ملا محمود خوئی متولد شهر خوی از بلاد آذربایجان و از جمله معاریف بابیه‌واز علمای شهیر آذربایجان بشمار میرفت ، او و برادرش ملا مهدی هر دو از دانشمندان متبحر و صاحب نفوذ در جامعه بوده که از یار و اغیار آنانرا دوست میداشتند هر دو برادر از خوی بجانب کربلا رهسپار گشتند تا در محضر سید کاظم رشتی حضور یافته از آن استاد کسب فیض نمایند .

ملا محمود پس از وفات سید کاظم از کربلا عازم شیراز گشت و در مسجد ایلخانی سکنی گزید و زمانیکه ملا حسین بدستور حضرت باب در آن مسجد کلاس درس و بحث داشر کرده بود و بتدریس اشتغال داشت ملا محمود نیز جزء شاگردانش بود و از محضرش استفاده مینمود ، تا آنکه در شیراز بلقاي طلعت اعلى مشرف و از لسان اطهر بحروف حی تسمیه و مامور تبلیغ امر مبارك بنفوس مختلفه گشت و چون در جمع حرفات بیانیه قرار گرفت حضرت اعلى بانان فرمودند .

" شما نفوسی هستید که انوار صبح ظهور را مشاهده کردید و باسرار امرش آگاه و مطلع گردیدید بکمر همت محکم کنید و این آیه قرآن را بیاد آرید که در باره امروز میفرماید " و جاء ربك والملك صفاً " قلوب خود را از آمال و آرزوهای دنیوی پاک کنید و باخلاق الهی خود را مزین و آراسته نمائید "

(کتاب تاریخ نبیل صفحه ۷۹)

لذا ملا محمود خوئی که مظهر ظهور را شناخته بود عزم خود را جزم نموده بتبلیغ امر مبارك همت گماشت و شب و روز مجاهدت کرد تا آنچه را مولایش فرموده است انجام دهد ، این فاضل جلیل‌القدر و واعظ‌مشهور راهی بلاد ایران و سر گشته هر دیار شد و بهر کس که رسید ابلاغ کلمة الله فرمود .

از جمله ماموریت های مهمی که باو محول گردید این بود که وقتیکه حضرت بهاء الله در طهران تشریف داشتند ملا محمود و یکی دیگر از یاران از طرف هیکل مبارك مامور رساندن نامه و هدایا بحضرت اعلى که در آن موقع در قریه کلین تشریف داشتند گردید .

ملا محمود خوئی و رفیقش در روز چهارم ربیع الثانی سال ۱۲۶۳ هجری قمری آن نامه سر بمر و هدایای حضرت بهاء‌الله را در قریه کلین تقدیم حضرت باب‌کرد و از جانب آنحضرت مورد عنایت و مرحمت واقع گردید .
ملا محمود پس از اینکه در شهرهای مختلف گردش کرد و امر بدیع را باشخاص و افراد مختلف ابلاغ نمود بمحض استماع اجتماع یاران در قلعه شیخ طبرسی عازم آنجا شد و به دیگر اصحاب پیوست .

او در قلعه شیخ طبرسی بود که حضرت بهاء‌الله باتفاق شیخ ابو تراب اشتیاردی برای بازدید از قلعه و دیدار اصحاب تشریف فرما شدند و در آنجا به ملا محمود برادرش ملا مهدی و شش نفر دیگر دستور فرمودند که از قلعه خارج و به پهل رفته جناب قدوس را همراه بیاورند .

ملا محمود پس از اجرای این فرمان باتفاق جناب قدوس به قلعه وارد گردید و با بقیه یاران با دشمن محاربه نمود و با وجود آنهمه سختی و مشقت زبان بشکایت نگشود و همواره سعی مینمود که یار و مددکار اصحاب باشد .

او یکی از یاران باوفای جناب باب‌الباب و جناب قدوس بشمار میرفت و در قلعه مانند دیگران در شجاعت و رشادت سهیم و شریک بود تا آنکه در سال ۱۸۴۹ میلادی جزو شهدای قلعه شیخ طبرسی جان خود را فدای مولایش کرد .

(ملا احمد ابدال مراغه‌ای)

حضرت اعلی در توقیعی بافتخار ملا احمد ابدال مراغه‌ای میفرمایند :

" وافتتن الكل فی یومی هذا فمن حزن لموقفی ولا بیستطیع دون ذلك فقد استمسك بالمعروة الوثقی والحبل الاكبر ومن رضی علی ذلك ولو بقدر خردل فقد دخل فی الفتنة الدهماء الصماء الصیلم وان فيه المشية من عندالله فاسئل الله ان یخلص الكل لایام عزته ویغفر عن المومنین بفضلہ و عنایتہ انه هو المنان المقدر الوهاب "

(ریحق مختوم جلد ۲ صفحه ۲۱۴)

ملا احمد اهل مراغه از شهرهای آذربایجان و شاگرد مدرس و واعظ شهیر متنور الضمیر حاجی ملا علی اکبر بود، این مرد خدا در مراغه حوزه علمیه دایر کرده و بساط درس و وعظ گسترده و مردم را بقرب ظهور قائم دعوت مینمود، و بآنها بشارت میداد که عنقریب صاحب زمان ظهور خواهد کرد .

جمعی از افاضل علماء و دانشمندان در پرتو تعلیم و تربیتش بانتظار ظهور حضرت حجت نشسته بودند از آنجمله ملا احمد ابدال مراغه‌ای بود و چون حاجی ملا علی اکبر فوت نمود ملا احمد فوراً بکربلا شتافت و در زمره تلامیذ سید کاظم رشتی قرار گرفت و در کربلا ساکن شد، او باستادش عشق میورزید و در جلسات درس و بحث او شرکت مینمود، و قتیکه سید کاظم باطناً قرب ظهور را احساس کرد بشاگردان خویش سفارش نمود که پس از وفاتش کمر همت بسته در جستجوی قائم موعود به شهرها سفر نمایند و تا او را پیدا نکنند از پای ننشینند بهمین خاطر ملا احمد پس از درگذشت استادش از کربلا عازم ایران گشت و از طریق بوشهر راهی شیراز شد و در مسجد ایلخانی سکنی گزید .

ملا احمد احساس میکرد که قوه پنهانی او را بجانب شیراز رهنمون شده باین سبب در آنجا ماند تا نفحه طیبه الهیه بمشامش رسد و خیلی زود انتظارش بر آورده گردید زیرا اظهار امر مبارك واقع شده بود و او که شمی قوی و قلبی پاك و طاهر داشت بمقصود رسید و حضرت اعلی را شناخته در محضرش مشرف و بآن حضرت

ایمان آورده از لسان مبارک بافتخار حروف حی نائل گشت و مامور حرکت بمیدان تبلیغ و نشر پیام الهی شد ملا احمد بلادرنگد راهی سفر گردید و بشهرهای اطراف سفر نمود در شاهرود بود که خبر مسافرت حضرت بهاءالله را از طهران بخراسان شنید و نیز خبر ورود جناب قدوس را به بدشت استماع نمود.

مقارن طلوع فجر جناب قدوس عده‌ای از احبا را ملاقات و بجانب شاهرود حرکت فرمود در شاهرود یکی از اصحاب بملا احمد گفت که امروز صبح نوری بر تو تابید و لکن تو متوجه آن نگشتی و مقصودش از این حرف جناب قدوس بود.

ملا احمد چون دریافت که حضرت بهاءالله و جناب طاهره در بدشت هستند فوراً بجانب بدشت حرکت نمود و در اجتماع آنجا که بالغ بر ۸۱ نفر مجتمع گشته و همگی میهمان حضرت بهاءالله در مدت ۲۲ روز بودند شرکت نمود پس از خاتمه بدشت ملا احمد بصوب مازندران توجه نمود تا بسایر یاران که عازم قلعه بودند ملحق گردد.

از جمله ماموریت‌های مهمی که انجام داد رساندن توقیعات حضرت رب اعلی به علمای قزوین بود وقتیکه حضرت باب را بدستور محمد شاه و صدر اعظمش حاجی میرزا آغاسی از قریه کلین بطرف تبریز حرکت دادند در طول راه مامورین اجازه نداشتند که وارد شهرها شوند و همچنین اجازه نداشتند که بگذارند افراد بحضرت اعلی نزدیک گردند بهمین سبب وقتی نزدیک شهر قزوین رسیدند مامورین از ورود بشهر مانع گشته در قریه سیادهن که یکی از قراء آنحدود است يك شب را توقف نمودند در این منزلگاه حضرت اعلی توقیعی منیع خطاب به محمد شاه و صدر اعظم نازل فرموده توسط محمد بیک ارسال فرمودند (صورت این توقیع در کتاب حضرت نقطه اولی صفحه ۲۲۰ بچاپ رسیده).

و همچنین بوسیله ملا احمد که در رکاب مبارک بود چند توقیع برای علماء آنجا ارسال فرمودند از جمله توقیع مبارک به حاجی میرزا عبدالوهاب که از پیروان و علاقمندان شیخ احمد احساسی و پدر میرزاهادی و میرزامحمد علی که هر دو آنها از حروفات حی بودند و نیز توقیع به حاجی ملا صالح برغانی پدر جناب طاهره و عمو و شوهر ایشان ارسال فرموده آنانرا دعوت بقیام و تجسس در امر فرمودند

در بین این عده عموی حضرت طاهره توقیع مبارک را پاره کرد و سخنان زشت و ناروا بر زبان راند ملا احمد که مامور ابلاغ و حامل این توقیعات بود در مراجعت بحضور حضرت باب ما وقع را معروض داشت .

" آنحضرت بی نهایت از این بی انصافی و زشت گوئی او محزون گشته فرمودند آیا کسی در آنجا نبود که بر دهنش بزند "

(کتاب حضرت نقطه اولی صفحه ۲۲۲)

ملا احمد ابدال مراغه‌ای توقیعات کثیری از حضرت اعلی در یافت داشته منجمله توقیعی است که در سجن ماکو در جواب عریضه‌اش نازل گشته که قسمتی از آنرا در این مقام می‌آورد .

" بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي افرغني لمشاهدة قمص طلعة حضرة ظهوره في وسط الجبال والهمني آيات وحدانية في بحبوحة لجة الجلال لا مداخل بها على بساط قدس كبريائه بالثناء عليه الى يوم المآل فله الحمد حمدا لا يساويه حمد ولا يشابهه حمد ولا يعادله حمد ولا يقارنه حمد حمدا يرفع على كل حمد ويملاء اركان الموجودات ثناء مجد حمدا "

(کتاب ظهور الحق جلد ۳ صفحه ۵۳)

ملا احمد با دیگر اصحاب وارد قلعه شیخ طبرسی گشت و ملحق بانان شد و تهور و شجاعتی در خور تحسین و تمجید بخرج داد تا آنکه در سال ۱۸۴۹ میلادی در آن قلعه بشرف شهادت نائل گردید .

(سید حسین کاتب یزدی)

حضرت رب اعلی در خطبه کتاب مستطاب بیان در باره سیدحسین یزدی میفرماید
 " عده کل نفوسیکه متدین شده بودند بدین قرآن و در حین رجوع از کل این نفوس
 يك نفس (آقا سید حسین یزدی) بین یدی الله بوده که عود کل ششی شده
 و خلق کلششی در نشاء اخری بامر الله متعالی گشته "

(کتاب مستطاب بیان صفحه ۴)

سید حسین اهل یزد و کاتب وحی حضرت اعلی در قلعه ماکو و چهریق بود ایشان
 از طرف حضرت باب در کتاب قیوم الاسماء بلقب عزیز مفتخر و متباهی شد، پدر
 ایشان سید احمد از فضلی شیخیه و از شاگردان سید کاظم رشتی بود که با عائله
 در کربلا زندگانی مینمود ، وقتیکه ملا علی بسطامی بکربلا رفت او تصدیق امر
 مبارک نموده همراه جناب طاهره تا همدان آمد، او ۳ پسر داشت سید حسین که
 کاتب وحی حضرت اعلی و سید حسن که مباشرت کارهای حضرت را در جبال ماکو
 بعهدہ داشت و از آنها کوچکتر میرزا محمد علی نامداشت که در قلعه شیخ طبرسی
 شهید گشت .

زمانیکه حضرت باب در شیراز تحت مراقبت حاکم قرار گرفتند به سید حسین امر
 فرمودند که باصفهان رفته در آن شهر مقیم گردد و به تبلیغ و نشر پیام الهی
 بپردازد و چون حضرت نقطه اولی را باصفهان بردند و ایشان در منزل منوچهر
 خان معتمدالدوله بودند منوچهر خان استدعا نمود که هیکل مبارک اجازه فرماید
 تنی چند از یاران بمحضر مبارک مشرف گردند این تمنا مورد قبول واقع گشت و
 یادداشتی برای ملا عبدالکریم قزوینی ارسال فرمودند که او به محضر طلعت اعلی
 مشرف شد . هیکل مبارک اوراق الواحی باو عنایت فرمودند که باتفاق سیدحسین
 و شیخ حسن زنوزی استنساخ نمایند .

بدین ترتیب سید حسین در کاخ منوچهر خان بشرف دیدار مولای خویش نائلو
 از محضر مبارک کسب فیض مینمود ، پس از چندی حضرت اعلی از قرب انتهای
 حیات منوچهر خان سید حسین را با خبر فرموده دستور دادند که به یاران دیگر

بگویند که از اصفهان خارج شده بکاشان و قم و طهران رفته منتظر قضای الهی باشند، لذا سید حسین بکاشان رفت و در آن شهر مقیم گشت تا شبی که حضرت اعلی در منزل حاجی میرزا جانی معروف به پرپا میهمان بودند در آنشب میرزا جانی سید حسین را نیز دعوت نمود که بمحضر اطهر مشرف گردد، آنشب شب عید نوروز سال ۱۲۶۲ هجری قمری و سومین سال اظهار امر مبارک بود .

وقتیکه حضرت اعلی را بطرف آذربایجان میبردند مدت دو هفته در قریه کلین در نزدیکی طهران اقامت دادند در آن اوقات عده‌ای از یاران بحضور مبارک مشرف گشتند که از آنجمله سید حسین و برادرش سید حسن بودند و چون قرار شد که هیکل مبارک دونفر را همراه خود داشته باشند آنحضرت این دو برادر را انتخاب فرمودند که در رکاب مبارک حرکت کنند ، همانطوریکه در فوق ذکر گردید سید حسین بکتابت آیات و کتابت نزول الواح مامور شد و سید حسن مباشرت امر خرید و دیگر کارها گردید .

سید حسین معتمد حضرت باب و مخزن وصایای طلعت وهاب بود تا شهادت آن حضرت در تبریز اتفاق افتاد . در کتاب ظهورالحق مذکور است که :

" چون آقا سید حسین در موقع مکالمه و سؤال و جواب در تبریز مراعات حکمت و مصلحت وقت را نمود از شهید شدن محفوظ و مصون ماند و ایامی چند در آن بلد توقیف ماند و در جواب سئوالات قنسول روس مقیم تبریز که ویرا نزد خویش برده تحقیق از حالات حضرت نقطه اولی و امر جدید نمود گر چه در جواب با مراعات احتیاط سخن گفت ولی تا اندازه‌ای گفتنی‌ها را گفت و برخی از آثار را داد و بالاخره او را از تبریز بطهران برده حبس نمودند ۰۰۰ او از بین تمامت مومنین باین اختصاص یافت که قریب چهار سال اخیر حیات حضرت نقطه اولی کاتب حضور و مطلع بر اسرار این ظهور گشت و بلقب عزیزمفتخر و بعنوان کاتب و کاتب‌البیان مشتهر گردید و در ضمن توقیعی در باره‌اش میفرمایند :

" و ان من كان عند ربك قد علمناه جواهر العلم والحكمة فاستنبئني عنه فانكنا لمنبئين ولتكر منه من عند ربك بما كنت عليه من المقتدرين "

(کتاب ظهورالحق جلد ۳ صفحه ۴۶۰)

سید حسین اطلاحاتش در باره تعالیم حضرت اعلیٰ زیاد بود چنانچه آنحضرت در توقیعی به یحیی ازل میفرمایند که آنچه را نمیداند از سید حسین که حامل جواهر علم الهی است بپرسد حضرت بهاءالله در این باره میفرمایند :

" الیوم کل بکلمات بیان از منزل آن محتجب مانده اند مع آنکه بمرادالله مطلع نبوده و نخواهند بود چنانچه آن جمال قدم بروسای بیان مرقوم فرموده اند که مراد الله از کلمات او از حرف حی که تلقاء وجه بوده سئوال نمائید چه که شما عارف بمرادالله نیستید و حرف حی مذکور جناب آقا سید حسین بوده و هو استشهدفی سبیل مولا "

(مائده آسمانی جلد ۴ صفحه ۳۵۰)

" سید حسین که در ملا زمت حضرت اعلیٰ در تبریز بود یکروز از هیکل مبارک سئوال میکند که آیا در تبریز تشریف خواهند داشت یا بجای دیگر خواهند رفت حضرت اعلیٰ باو میفرمایند تو این سئوال را در اصفهان هم از من کردی مگر فراموش نمودی که در آنجا بتوجواب دادم که مدت ۹ ماه در جبل باسط محبوس خواهیم بود و از آنجا ما رابه جبل شدید انتقال خواهند داد ۵ روز پس از این سئوال حضرت اعلیٰ را بماکو بردند در آن قلعه تا مدت دو هفته هیچکس اجازه تشریف بحضور حضرت باب را نداشت مگر سید حسین و برادرش سید حسن نبیل زرنندی در تاریخ خود مینویسد :

" سید حسین یزدی حکایت کرده که هفته اول و دوم اجازه تشریف بحضور حضرت باب بهیچ فردی داده نشد تنها من و برادرم اجازه داشتیم که در محضر مبارک ملازم باشیم برادرم هر روز با یکی از مامورین بشهر میرفت و لوازم ضروریه را میخرید و بر میگشت "

(کتاب تاریخ نبیل صفحه ۲۳۰)

سید احمد پدر جناب سید حسین کاتب که مومن بحضرت اعلیٰ و در طهران مشغول تبلیغ بود روزی پیغام مهمی بجهت حضرت بهاءالله میبرد جمال اقدس ابهی در مورد آن پیام میفرمایند :

" در طهران یکی از شاهزاده خانمهای خانواده سلطنتی را عروسی میکردند ما در جشن عروسی دعوت داشتیم در مجلس جشن جمعی از اعیان و بزرگان هم حاضر بودند در این بین ها سید احمد یزدی پدر سید حسین کاتب وحی حضرت باب در منزل

آمده و با اشاره بما گفت که پیغام مهمی دارد که باید فوراً ابلاغ نماید چون در آن لحظه ممکن نبود از مجلس عروسی خارج شویم به سید احمد پیغام دادیم که منتظر ما باشد بعد از خاتمه جشن بما اینطور خبر داد که جناب طاهره در قزوین محبوس شده اند و جانشان در خطر است "

(کتاب تاریخ نبیل صفحه ۴۸۸)

سید احمد در موقع گرفتاری اصحاب در قلعه شیخ طبرسی با فرزند کوچک خود میرزا محمد علی بانجا رفت و شهید گشت فرزند کوچکش نیز که با او بود در آنجا با گلوله توپ فدا گردید این پسر بچه خیلی مورد عنایت جناب قدوس بود . حضرت بهاء الله در لوح ورقاء شهید در مورد شهادت این طفل میفرمایند :
 " اخوی جناب آقا سید حسین حرف حی علیه من کل بهاء ابهه ۱۱ ساله بودند که راس او را ظالم بی باک بگلوله توپ بر داشت "

(کتاب ریحی مختوم جلد ۱ صفحه ۶۲۳)

سید حسین تعریف نموده که چون خبر شهادت اصحاب قلعه بسمع طلعت اعلی رسید حزن و الم بیمنتها بایشان دست داد که مدت ۹ روز هیچکس حتی کاتب را بحضور نپذیرفتند و حتی طعام میل نمیفرمودند و آب نمیآشامیدند و پیوسته از چشمان مبارک اشک جاری و بیانات حزن انگیز از لسان مبارک شنیده میشد من سعی کردم آن بیانات را که از اطاق مجاور میشنیدم یادداشت کنم ولی پس از آنکه مقداری نوشتن بمن امر فرمودند که آنها را از بین ببرم .

وقتیکه واقعه شهادت حضرت اعلی در تبریز اتفاق افتاد سید حسین پیوسته منتظر بود و آرزو میکرد که جانش را فدای محبوبش نماید تا آنکه در طهران گرفتار و درسیاه چال محبوس گشت حضرت بهاء الله در تمام مدت زندانی بودنش مصارف لازمه را به زندان میفرستادند تا اینکه روز شهادتش فرا رسید ، قبل از شهادت عده بسیاری از مردم حاضر شدند که اگر سید حسین دست از محبت حضرت باب بردارد او را نجات دهند ولی آن عاشق بیقرار باین امور توجهی نداشت بلکه پیوسته آرزو میکرد که به فدای جان در راه معبودش مفتخر گردد و مادام بیاد ایامی بود که در محضر آن حضرت حاضر و از عنایاتش بهره‌مند بود .

سید حسین معتمد حضرت رب اعلی و محل وثوق و اعتماد حضرتش بود و جز حضرت بهاء‌الله پشت و پناهی نداشت تا بالاخره بدست عزیز خان سردار قاتل حضرت طاهره بشهادت رسید و بآرزوی دیرین خود نائل گشت و تاج ابدی بر سر نهاد که تا ابدالآباد زینت بخش عالم انسانی خواهد بود.

حضرت ولی مقدس امرالله در مورد شهادتش میفرمایند :

" سید عزیز کاتب وحی و انیس و جلیس باب اعظم در جبلین شامخین در همان ایام طعمه شمشیر گشت "

(لوح قرن نوروز ۱۰۱ صفحه ۲۵)

و نیز میفرمایند :

" کاتب وحی و مصاحب حضرت اعلی در جبلین ماکو و چهریق آقا سید حسین یزدی ملقب به عزیز را نیز در دام عوانان گرفتار و بشهادت کبری فائز ساخت این عاشق پر جذبه جمال مبین و دلباخته آن روی نازنین صاحب مقام و منزلتی رفیع و محل وثوق و اعتماد آن سید ابرار بود و در تعالیم و آثار مولای خویش تمعن و تبصر فراوان داشت ، هر چه اولیای امور خواستند وی را از صراط مستقیم منحرف و وسائل نجات و استخلاصش را فراهم سازند اعتنا ننمود و بکمال حب و شوق نیل بمقام منیعی را که هنگام شهادت حضرت باب در سرباز خانه تبریز از آن محروم مانده بود خواستار گردید ۰۰۰ تا عاقبت در اثر خونخواری و قساوت عزیز خان سردار که طاهره مطهره را بشهادت رسانید آن شیفته دلبر احدیه نیز برتبه منیعه فدا فائز گردید و بملکوت اسرار پرواز نمود "

(کتاب قرن بدیع جلد ۱ صفحه ۳۴۳)

این واقعه در سال ۱۲۶۸ هجری قمری مطابق سنه ۱۸۵۲ میلادی در قضیه رمی‌شاه اتفاق افتاد و اما برادرش سید حسن که در قلعه ماکو شب و روز ملازم بود و فیض موفور از محضر مبارک میبرد بدستور حضرت باب طرد و اخراج گردید.

حضرت بهاء‌الله در لوحی میفرمایند :

" بسم‌الله المہیمن علی الاشیاء قد کان عند ربکم الرحمن فی سجن آذربایجان
نفسان امسک الحسین یدالفضل و اطردالحسن یدالعدل مع ان له عند محبوس

و مبشری شان من الشئون و انا نكون فی الحبس مع سبعین انفس من الذین هاجر و
 مع الله و منهم انفس المعدودات من الذین نبذوا ما عندهم من زخارف الدنیا و ما
 رضوا بالفراق و طاروا فی هوا ، الا شتیاق الی مقام ما منعهم الدنیا عن لقاء ربهم
 العزیز المختار "

(کتاب رحیق مختوم جلد ۱ صفحه ۶۲۳)

و نیز در لوح جناب زین المقربین میفرمایند :

" در حین خروج از بین یاجوج و ماجوج که نفسین مشرکین باشند یک جعبه از
 خطوط مبارکه حضرت اعلی و جناب آقا سید حسین مع خاتم آنحضرت فرستادم
 نزد آن معرض بالله (ازل) و در سنوات اول امر بدیع مدت چهارسنه امر نمودیم
 که از روی خطوط حضرت بنویسد "

(کتاب مائده آسمانی جلد ۴ صفحه ۹۹)

آقا سید حسین کاتب یزدی در الواح و آثار مبارکه بالقاب بسیاری مفتخر گشته
 از آن جمله :

عزیز ، سید عزیز ، مخزن وصایا ، عاشق پر جذبه جمال مبین ، معتمد حضرت باب
 شیفته دلبر احدیه ، کاتب البیان ، کاتب وحی حضرت باب ، و غیره

(ملا خدا بخش قوچانی)

ملا خدا بخش اهل قوچان از بلاد خراسان و از تلامذه سید کاظم رشتی بود که پس از فوت سید بزرگوار با ملا علی بسطامی و دیگر همراهان بشیراز رفت و وقتیکه ندای قائمیت انحضرت را شنید فائز بایمان گشت ، او پس از شناخت حضرت اعلیٰ و اصغاع بیانات طلعت اعلیٰ که امر به تبلیغ فرمودند مدتی در شهر شیراز و بعد بشهرهای مختلف سفر نمود تا مردم را از ظهور جدید با خبر کرده بشارت بامر بدیع بدهد .

ملا خدا بخش که از لسان حضرت باب بحروف حی تسمیه گردید چنان آتش شوق و اشتیاق در قلبش شعله ور گردید که تاب مقاومت نیاورد و چون از لسان مبارک شنید که باید متوکلاً علیه قیام نماید و مانند چشمه آب حیات که از منبع ظهور الهی جاری گشته مردم را سیراب نماید بلا درنگ به نشر پیام الهی پرداخت و از هیچ کوششی در این راه مضایقه ننمود .

او موفق گردید که پسرش مشیت الله و دامادش درویش علی اکبر را بامر جدید دعوت نماید و چون آن دو بامر مبارک مومن و موقن گشتند مورد ایذا و اذیت مردم و حکومت هر دو واقع شدند میر علم خان امیر قاشن که مردی متعصب و جاهل بود و در شقاوت و بیرحمی مشهور بود و با امر مبارک دشمنی میورزید چون از ایمان آن دو با خبر گشت دستور داد که درویش علی اکبر داماد ملا خدا بخش را گرفته به بند کشند و نهایت جور و جفا را در حقش روا دارند .

لذا داماد ملا خدا بخش مدت دو سال در چاهی در قریه سر چاه محبوس نموده او را به چهار میخ کشیدند و موهای سرش را با دست از بیخ کردند او که تازه از سفر عتبات باز گشته بود با چنین بلیه ای روبرو شد ولی شجاعت و شهامتی که بخرج داد حاکم قاین را متعجب و مضطرب ساخت .

بالاخره بوساطت حاجی میرزا ابراهیم شریعتمدار سبزواری که باطناً مومن بامر مبارک بود از زندان خلاص و رهائی یافت اما مشیت الله پسر ۱۵ ساله ملا خدا بخش که برای دیدار شوهر همشیره اش درویش علی اکبر که در زندان اسیر بود میرفت به دستور

میر علم خان امیر سفاک و بیرحم قائن در قریه علی آباد در عمارت بیلاقی امیر گرفتار گشت و بدستور او آن طفل نازنین را بچوب و فلک بستند و آنقدر چوب باو زدند که در زیر ضربات آن جان داد و شهید شد .

پس از شهادت آن نوجوان ۱۵ ساله امیر قائن دستور داد که جسد مطهرش را به قریه نو فرست برده دفن نمایند .

ملا خدا بخش در بین مردم به ملا علی معروف و مشهور بود و ناس او را باین نام صدا میکردند ، او پس از اینکه در شهرهای ایران گردش کرده مردم را هدایت و آنانرا دلالت نمود راهی کربلا گشت .

ملا خدا بخش در کربلا نیز مانند ایران به هدایت خلق مشغول بود و پیوسته بفکر این بود که رضایت مولایش را جلب نماید . او تا آخر عمر گرانمایه اش در کربلا زندگانی مینمود تا به مرگ طبیعی در آن شهر صعود فرمود و روح پر فتوحش در ملکوت ابهی قرین الطاف پروردگار گردید .

(میرزا محمد روضه خوان یزدی)

میرزا محمد اهل یزد و جزء نخستین کسانی بود که در آنشهر بایمان و ایقان به مظهر ظهور نائل و سرافراز گشت او ذاکر مصائب خاندان رسالت و از جمله اصحاب شیخیه و از علماء علاقمند به شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی بود که بموجب بشارات آندو انتظار ظهور موعود را داشت .

میرزا محمد در کربلا میزیست و در کلاس سید کاظم شرکت مینمود ، او حضرت با رادر کربلا زیارت کرده بود و بمحض فوت سید او نیز تحت تاثیر سخنان سید که بآنها گفته بود پس از مرگ من قائم ظاهر میگردد و شما باید بجستجوی خود جهت یافتن او حرکت کنید قیام نمود و از کربلا بطرف ایران حرکت کرد .

همینکه به شیراز رسید قوه پنهانی او را از ظهور حضرت صاحب الزمان آگاه نمود بنا بر این در شیراز ماند تا بحضور حضرت باب مشرف گردیده ایمان خود را اظهار و مومن گردید حضرت نقطه اولی او را نیز جزو حروفات حی محسوب فرمودند او طبق دستور حضرت اعلی برای تبلیغ حرکت نمود و به زادگاهش یزد مراجعت نمود .

در بدو ورود به یزد بنکر محامد و صفات و کرامات حضرت اعلی مشغول گردید اما دیری نپائید که با مخالفت علماء و پیشوایان دین رو برو گردید .

در ابتدا بیانات حضرت باب را مد نظر داشت که فرموده بودند شما مانند آتشی هستید که در شب تاریک بر فراز کوهی افروخته گردد امروز عظمت ظهور برای هیچکس واضح و معلوم نیست وظیفه شما این است که به هدایت مردم بپردازید و از تعرض جاهلین واهمه بر خود راه ندهید .

با وجود این تذکار او در مقابل دشمنان تاب مقاومت نیاورد و خیلی زود از پای نشست .

میرزا محمد با وجودیکه از حروفات حی محسوب شد اما در اواخر ایام سرد و مخمود گشت . او از یزد بکرمان رفت و جزء اتباع حاجی کریم خان در آمد .

زمانیکه بکرمان ورود نمود ملایان کرمان و مردم نادان و جاهل با اعتراض بسر

خاستند جناب فاضل‌مازندرانی در تاریخ خویش مینویسد :

" میرزا علی ترک مجتهد بلد فتوای کفر و قتل داد و او را ضعف نفس و بیم فرا گرفت ناچار خویش را به شیخیه منتسب و متکی ساخت و از خاندان خانان که بحاجی محمد کریمخان ارادت میورزیدند زن اختیار نمود تا از وی حمایت کردند و گروه اتباع خان منکور که در آن بلد خطیر و وفیر بودند کمال احترام و تجلیل بجای آوردند و او را شیخی حاجی محمد کریم خانی شناختند ولی در باطن باهی بود و بهر کس که مستعد عرفان و ایمان بدیع میدید ارائه عقیدت و اقامه حجت میکرد و بدین طریق ایام حیات به پایان رساند و از این جهان در گذشت "

(کتاب ظهورالحق جلد ۳ صفحه ۴۵۸)

میرزا محمد برای اینکه از شر فتوای علماء رهائی یابد با اصحاب و یاران مراوده و با آنان معاشرت نمی نمود و همیشه خود را دور نگاه میداشت بهمین جهت پیروان حاجی کریم خان از او حمایت میکردند و نزد آنان عزیز و محترم بود .

او تا آخر عمر در کرمان بسر برد و از آنجا خارج نشد تا اینکه در همان شهر و در همان حال وفات یافت .

(شیخ سعید هندی)

شیخ سعید هندی اهل هندوستان و ساکن کشور عراق از جمله اعظام کبار شاگردان سید کاظم رشتی و از تلامذه خوشنام مشارالیه بشمار میرفت .
 نامبرده به قصد تحری حقیقت و تفحص تا شیراز آمد و فوز به لقاء محبوب و ایمان بحضرت رب اعلیٰ نصیبش گردید و مامور تبلیغ و نشر نفعات گشت . او بلا درنگ پس از اطلاع از ماموریت خویش امر مولایش را اجابت نمود .
 حضرت رب اعلیٰ او را در سلك حروفات حی منسلك فرموده نام نامیش را در لوح امکان ثبت فرمودند و آنگاه او عازم محل ماموریت خویش بخره هندوستان گشت تا مژده این امر بدیع را در آن سرزمین به طالبان حقیقت ابلاغ نماید .
 شیخ سعید بلا درنگ حرکت کرد و مدتی در بسیاری از شهرهای آن شبه قاره بگردش و سیاحت پرداخت و هر جا مستعدی یافت پیام الهی را باو ابلاغ نمود تا آنکه بشهر مولیان رسید و بیدار سید بصیر هندی شتافت .

" سید بصیر معروف به سید اعمی در مولتان هندوستان در خانواده سیادت و ولایت منتسب و متسلسل از سید جلال هندی شهیر یکی از اولیای عظام و روسای کرام شعبی طریقت که طائفه جلالیه و در اویش داغداری ایران بدون نسبت دارند و خاندان و اخلا و اعقابش در هندوستان به غایت معتبر و صاحب مریدان متکثرند و جمعی از اولیای طریقت از این دودمان برخاستند متولد شد و در صغر سن تقریباً ۷ سالگی بمرض آبله از دو چشم نا بینا گشت "

(کتاب ظهور الحق جلد ۳ صفحه ۴۵۳)

شیخ سعید هندی امر مبارک را به سید بصیر ابلاغ کرد و مژده ظهور قائم موعود را باو داد وقتی سید بصیر از این امر مطلع گردید قلبش به نور ایمان روشن گشت و بدون فوت وقت شروع به تبلیغ نمود .

او که تازه به عرفان مظهر ظهور فائز شده بود چنان اشتعالی در درونش شعله ور شد که تاب و توانش را رها کرده بی اختیار عزم دیدار محبوب نمود لاجرم از وطن مالوف رهسپار شیراز گشت .

" علم و دانش بجای آنکه حجاب او شود رهبر او گردید ، زینت ریاست را از خود دور ساخت و خیل مریدان را از دور خود پریشان نمود و بخدمت امر قیام نموداول قدمی که بر داشت این بود که بشیراز عزیمت کرد و با آنکه ناهینا بود تحمل صدمات نمود و چون بشیراز رسید دانست که حضرت اعلی بامر شاه درکوه آذربایجان محبوس است فوراً از شیراز بطهران و از آنجا به نور سفر کرد و بملاقات حضرت بهاءالله فائز گردید این ملاقات تلافی مافات کرد و قلب تشنه او را از آب وصال سیراب ساخت بی اختیار بهدایت مردم از هرکیش و مذهب پرداخت "

(کتاب رحیق مختوم جلد ۱ صفحه ۲۳)

سید بصیر بشهرهای ایران سفر نمود و بملاقات اعیان و اشراف هر بلد شتافت پس از مدتی به لرستان سفر کرد و باردوگاه شاهزاده ایلدرم میرزا عموی ناصرالدین شاه وارد شد شاهزاده باو احترام فوق العاده معمول داشت و از او پذیرائی شایان کردتا آنکه مورد غضب واقع و به بدترین وضع شهیدش نمود.

حضرت بهاءالله چندی قبل از این واقعه به نبیل اعظم فرموده بودند :

" ایمان اولاد قاجار قابل اعتماد نیست این شخص در اظهار ایمان کذاب است زیرا بواسطه آن اظهار ایمان میکند که شاید روزی بای شاه را به قتل رسانند و او را بر تخت سلطنت بنشانند از این جهت اظهار ایمان میکند و بس "

(کتاب تاریخ نبیل صفحه ۶۳۵)

چند ماه پس از این واقعه صدق گفتار حضرت بهاءالله ظاهر شد و ایلدرم میرزا دستور داد که زبان سید بصیر را از قفایش بیرون کشیدند و این واقعه در سال ۱۲۶۷ هجری قمری ۷ سال پس از اظهار امر حضرت اعلی اتفاق افتاد سید بصیراز این عمل وحشیانه که باو وارد آمد بعد از مدت قلیلی صعود نمود.

شیخ سعید هندی همچنان در شهرهای مختلفه شبه قاره هندوستان بسفرهای خود ادامه داده عده کثیری را هدایت و راهنمایی کرد اما از عاقبت حالش کسی باخبر نگشت و معلوم نگردید که بچه سر نوشتی دچار شد.

(میرزا محمد علی قزوینی)

حضرت اعلی در توقیعی بافتخار میرزا محمد علی میفرمایند :

" بسم الله الرحمن الرحيم و ان من كتب النازلة بي كتاب اخي محمد علي نجل العالم الجليل الحاج عبدالوهاب القزويني ولما اني احببته في سري احببته عما سئل مني من زيارة الجامعة فاحفظ يا اخي ما سئلت واقرء ما اردت وكن لي ناصراً مثل النار الذي ورد على حشيش الارض ولا تبقي لاحد حجة واحفظ كل ما نزل من يدي بما الذهب على احسن خط كريم "

(کتاب ظهور الحق جلد ۳ صفحه ۳۰۵)

میرزا محمد علی اهل قزوین و شوهر خواهر جناب طاهره (قره العین) و از علمای معروف و مشهور قزوین بشمار میرفت او در شیراز بحضور حضرت اعلی فائز شد و قلبش بنور ایمان روشن و منیر گشت و از جانب آن حضرت بحروف حی تسمیه و محسوب گشت .

میرزا محمد علی چون برای یافتن حقیقت و شنیدن پیام الهی از قزوین عازم و مهیا شد حضرت طاهره مکتوبی سر به مهر با و سپرد تا هر زمان که حضرت قائم را یافت و بحضورش مشرف گردید آن مکتوب را تقدیم ایشان نماید .

و قتی که در شیراز میرزا محمد علی مشرف بحضور حضرت باب شد و جزو اهل ایمان در آمد مکتوب جناب طاهره را تقدیم حضرت اعلی نمود .

حضرت باب پس از قرائت آن نامه میرزا محمد علی را مورد تفقد و عنایت قرار داده حضرت طاهره را نیز جزو حروفات حی قرار فرمودند میرزا محمد علی طبق دستور آنحضرت که فرمودند اصحاب به کربلا رفته منتظر مراجعت هیکل مبارک از زیارت خانه خدا باشند فوراً بجانب کربلا رهسپار شد و مدتی را در آنجا ماند تا اینکه حضرت طاهره بکربلا تشریف بردند .

میرزا محمد علی یار و کمک حضرت طاهره در کربلا بود و بسبب خویشی که با آن امه موقنه داشت همواره مساعد ایشان و محافظ او بود در آن زمان حضرت اعلی در قلعه چهریق محبوس و گرفتار بودند و احبای با وفا از تشریف بحضور انورشان

ممنوع و محروم بودند در این حال از قلم حضرتش لوحی نازل و توقیعی منیع صادر که جمیع احباب به ارض خا (خراسان) بشتابند و در آنجا مجتمع گشته در ظل راییت جناب باب‌الباب در آیند .

چون میرزا محمد علی که در آن موقع در کربلا بود امریه مبارک را استماع نمود بلا درنگ بصوب خراسان حرکت و همراه جناب طاهره بطرف ایران عازم گشتند ایشان حسب الامر و با اجازه خواهر زن خود (حضرت طاهره) از کربلا تا قزوین که زادگاهشان بود از جناب طاهره دور نگشت و پیوسته همراه و ملازم ایشان بود و به تهیه وسائل و لوازم ضروری همت میگماشت .

وقتی بشهر قزوین وارد شد که پیشوایان روحانی و مجتهدین آن شهر بر ضدیاران و پیروان حضرت باب قیام کرده با تعصب خاصی بایذاء و آزار اصحاب مشغول بودند چون میرزا محمد علی اوضاع و احوال را چنین تشخیص داد بارسفر بربست و بطرف خراسان عازم گردید ، و آن زمانی بود که جناب ملا حسین بشرویه ای و جناب قدوس در مشهد تشریف داشتند و بساط درس و بحث گسترده بودند و به تبلیغ ناس مشغول بودند .

میرزا محمد علی موقع را مغتنم شمرده در محضر آن دو فاضل دانشمند بغرا گیری علم و دانش مشغول شد، در آن ایام شهر مقدس مشهد بر اثر طغیان سالار و سر کشی او دچار پریشانی و اضطراب بود و شاهزاده حمزه میرزا با لشگری مجهز در چهار فرسنگی شهر اردوزده و مراقب اوضاع و احوال بود و بیم آن میرفت که مردم متعصب بر یاران حضرت رحمن و جناب باب‌الباب و جناب قدوس حمله ور شوند و خدای نا خواسته ایذاء و اذیتی روا دارند .

لذا میرزا محمد علی همراه جناب قدوس شهر مشهد را ترك نموده بجانب استان مازندران حرکت نمودند و در ساری بمنزل میرزا محمد تقی مجتهد اقامت کردند در همین منزل بود که چندی حضرات در توقیف بودند .

پس از چند روز میرزا محمد علی شنید که جناب طاهره از قزوین بصوب خراسان حرکت کرده و حضرت بهاء الله نیز از طهران عازم خراسان هستند از این خبر دلشاد و مسرور گشت و در پی فرصت میگشت تا بآن بزرگواران بپیوندد .

این انتظار خیلی زود سرآمد و میرزا محمد علی آن دو گوهر تابناک را در بدشت زیارت نمود ، صبح مقارن طلوع آفتاب بود که در قریه بدشت جمعی از احباب را ملاقات و دیده بدیدارشان روشن نمود .

میرزا محمد علی در بدشت شرکت نمود و مدت ۲۲ روز میهمان حضرت بهاء الله بود پس از اجتماع بدشت یاران بصوب مازندران حرکت نمودند اما در قریه نیالا گرفتار هجوم اهالی گشتند تا اینکه از طریق بابل به قلعه شیخ طبرسی وارد و در آن مکان مستقر شدند .

میرزا محمد علی با دیگر اصحاب در قلعه شیخ طبرسی رشادت و شهادت زیادی از خود بروز داده با دشمن ماهها جنگیدند تا بالاخره بسال ۱۸۴۹ میلادی در قلعه بشهادت کبری فائز و روحش بملکوت اسرار پرواز نمود .

از آقا میرزا محمد علی که زوجه اش خواهر جناب طاهره بود دختری خلف باقیماند حضرت رب اعلی توابع بسیاری بافتخار میرزا محمد علی نازل فرمودند از جمله این تویع مبارک میباشد .

" بسم الله الرحمن الرحيم فاعلم يا اخ الخليل واثبت قدميك على صراط الله الجميل واعرف ان الله سبحانه ما خلق شيئا الا وقد بين حكمه في الكتاب وما قدر الله داء الا وقد خلق بازائه دواء فاستغفر ربك الذي لا اله الا هو الذي ليس كمثل شئى واجهد على العمل لان الله ما حكم للبلوغ الى ۰۰۰۰"

(کتاب ظهور الحق جلد ۳ صفحه ۳۰۵)

صورت این تویع منیع در کتاب مذکور مثبت است که در صورت لزوم میتوان به آن رجوع نمود .

(میرزا هادی قزوینی)

میرزا هادی اهل قزوین و پسر ملا عبدالوهاب از مجتهدین بنام آن شهر بود زمانی که حضرت رب اعلی بامر محمد شاه و دسیسه میرزا آغاسی صدر اعظمش عازم ماکو بودند يك شب در قریه سیادهن از قراء قزوین توقف داشتند در آن شب میرزا هادی به محضر حضرت نقطه اولی مشرف گردید .

میرزا هادی با برادرش میرزا محمد علی که جزو حروفات بیانیه بودند هر دو در آن شب در محضر هیکل مبارک بسر بردند و توابع آنحضرت را که بجمعی از علمای قزوین مرقوم فرموده بودند و توسط ملا احمد ابدال مراغه‌ای یکی دیگر از حروف حی برایشان ارسال نمودند حاضر و ناظر بودند .

یکی از علما نیکه افتخار دریافت توقیع نصیبش گردید ملا عبدالوهاب قزوینی پدر جناب میرزا هادی و میرزا محمد علی که هر دو نفر حرف حی بودند بود .
" حاجی میرزا عبدالوهاب از مشاهیر فقهای عظام و مراجع احکام و ساکن قزوین بود (زمانیکه شیخ احمد احسائی در قزوین بود میرزا عبدالوهاب نهایت احترام و مساعدت را در حق او بجای آورد) .

در آغاز ظهور امر بدیع دو پسرش ملا هادی و میرزا محمد علی که از فضلا و علماء بودند بشیراز رفته درك زیارت باب اعظم را نموده ایمان آوردند، و هر دو جزو حروفات حی شدند و حاجی خود نیز بنوع مذکور اظهار اقبال و ایمان نسبت باین امر نمود و حضرت در هنگام عبور از حدود قزوین برای آذربایجان در قریه سیادهن نامه‌ای بنوع توقیر و تجلیل بدو نگاشته طلب مساعدت و نصرت فرمودند و لسی برای شدت مقاومت دولت و صولت علماء و ائمه جماعت حاجی را کاری از پیش نرفت "

(کتاب ظهور الحق جلد ۳ صفحه ۳۰۴)

میرزا هادی طبق دستور حضرت رب اعلی به مشهد رفت و مدتی باتفاق برادرش در حضور جناب باب‌الباب بسر برد آنگاه در قضیه بدشت شرکت جست و در بین احباب و اصحاب حاضر گشت .

سپس بقزوین باز گشت . میرزا هادی از برادرش میرزا محمد علی سناً بزرگتر بود و در واقعه قلعه شیخ طبرسی شرکت نکرد از این رو محفوظ و مصون ماند و تا آخر حیات در زادگاهش قزوین ماند و بمرگ طبیعی وفات نمود .

الواح زیادی از طرف حضرت باب باعزازش نازلشده و در اکثر آثار جمالبارک ۱ و به عنوان " اسم هاء " و " حرف هاء " و یا هادی " مذکور گشته است .

از جمله لوحی از قلم اعلی بافتخارش نازل گردیده که در مقام نصیحت باومیفرمایند " ای هادی ان شاءالله بانوار صبح ازلی و ظهور فجر سرمدی مهتدی شده تا قلب از نفوس مظلومه فانیه مقدس شود و جمیع علوم و اسرار آن را در او مکتوب بینی چه که اوست کتاب جامعه و کلمه تامه و مرآت حاکیه کل شیئی احصیناه کتاباً ان انتم تعلمون "

(مجموعه الواح چاپ قاهره صفحه ۲۴۸)

بطوریکه محقق عزیز و دانشمند ارجمند جناب دکتر وحید رافنی در تحقیق و تشریح سوره حج بیت بغداد فرموده اند در صفحات ۲۴۸ الی ۲۵۲ کتاب " محبوب عالم " شرح مفصلی در باره میرزا هادی قزوینی نگاشته اند که حاکی از اعتراضات او در باره ظهور من یظهره الله میباشد .

میرزا هادی طی مکتوبی از حضرت بهاء الله برهان حقانیت ظهورشانرا طلب نموده و سئوالات و ایراداتی در این خصوص مطرح کرده این اعتراضات باعث کدورت و سبب احزان جمال قدم گشته چنانچه در سوره حج خطاب باومیفرمایند :

" یا هادی انک بائی شیئی آمنت بعلی من قبل و من قبله به محمد رسول الله ۰۰۰ وفات به ان انت من الصادقین "

(کتاب محبوب عالم صفحه ۳۴۹)

و نیز در همان سوره میفرمایند که سئوالاتش را بعلت " غفلت " و " سکر عظیمش " بی جواب گذارده از او میخوانند که بآنکه از طرف خدا با آیات الهیه آمده اعتراض ننماید و همچنین بر اساس حکم کتاب بیان باب ۱۸ از واحد ۲ میفرمایند که میرزا هادی اگر مستطیع بود امر میشد که هزاران قنطار الماس سفید برای کره و غمی که ایجاد نموده است بپردازد جبرای آگاهی بیشتر از احوالش باید بآن مقاله تحقیقی مراجعه نمود .

(ملا باقر تبریزی)

جمال اقدس ابھی در لوحی خطاب به ملا باقر میفرمایند :
 " ان یا حرف الحی لقد سمعت اذن الله ندائك و لا خطت عین الله کتابک ویناد
 حینئذ عن جهة العرش بآیات نفسه المهیمن لقیوم فطوبی لك بما كسرت صنم
 النفس و الوهم و خرقت احجاب الظنون بقدرة ربك المهیمن العزیز المحبوب "
 (منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله صفحه)

۱۸۷

ملا باقر از اهالی تبریز و از علماء و تلامذه سید رشتی و مقیم کربلا بود پس از استماع
 ندای ظهور بشیر از شتافت و مومن بحضرت باب گشت و نیز بزیارت روی محبوب و
 مولای خویش نائل گشته قلبش مالا مال از عشق او گردید، و از لسان مظهر ظهور جز
 حروف حی نامیده شد .

ملا باقر همه جا در ایران و عراق بتبلیغ و نشر نفحات پرداخت و با صراحت و شہامت
 بسیار که در گفتار داشت بترویج امر بدیع همت گماشت .

ملا باقر دقیقه ای آرام نداشت و آنی به بطالت و کسالت نگذراند و پیوسته مراقب
 سرگونی حضرت اعلی بود تا در قلعه چهریق بحضور حضرت باب مشرف گردید در
 قلعه چهریق مورد عنایت و مکرمت حضرتش واقع گشته او را متذکر گردانیدند که
 منتظر و مترصد ظهور قائم باشد و با و مزده دادند که بلقائ من یظہرہ اللہ نائل شده
 او را خواهد شناخت .

جمال اقدس ابھی در لوح شیخ محمد تقی نجفی میفرمایند :

" و همچنین به جناب حرف حی یعنی ملا باقر علیه بهاء الله و عنایتہ میفرما^{ند}
 " لعلک فی ثمانیة سنہ یوم ظهورہ تدرك لقاءہ "

(لوح شیخ نجفی " ابن ذئب " صفحه ۱۱۳)

حضرت ولی مقدس امر الله در باره توجه و عنایت حضرت اعلی بایشان میفرمایند :
 " آن حضرت اصحاب اولیہ را نوعی تربیت فرمودند که پیوسته منتظر استماع ندا ^{و مترصد}
 باشند حتی بعضی را با بیانات شفاهیه خویش مطمئن فرمودند که در ایام حیات به

درب جعبه را گشود تا دوستان بزیارت آن آثار نفیس موفق گردند ، محتویات جعبه ورقه‌ای آبی از بهترین جنس کاغذ لطیف بود که حضرت نقطه اولی با خط شکسته به شکل هیکل انسان قریب پانصد اشتقاق از کلمه بهاء مرقوم فرموده بود پس از زیارت آن لوح میرزا احمد آنرا در جعبه نهاده همان روز از قم بطهران حرکت نمود و بهمه گفت از مطالب مراسله حضرت اعلی آنچه را که میتوانم به شما بگویم آنستکه فرموده‌اند این امانات را در طهران بدست حضرت بهاء الله به سپارم .

یکی دیگر از ماموریت‌های مهمی که ملا باقر انجام داد این است که زمانی که جناب طاهره باراده حضرت بهاء الله از حبس قزوین نجات داده شدند و در منزل هیکل مبارک در طهران ساکن بودند حضرتش جناب کلیم برادر خود را مامور ساختند تا جناب طاهره را از طهران خارج نموده در محل امنی سکنی دهد تا موقع حرکت ایشان بخراسان برسد .

جناب کلیم حضرت طاهره را از طهران خارج نموده در باغی در اطراف شهربرده در محل مناسبی منزل دادند ، آنگاه بطهران باز گشته ملا باقر را با یکنفر دیگر مامور نمودند که در خدمت حضرت طاهره در آن باغ بسر برند تا وسیله حرکت بصوب خراسان آماده گردد .

این ماموریت با نهایت دقت انجام گرفت و در کمال ستر و خفا ملا باقر طاهره را بطرف خراسان حرکت داده خود همراه مشارالیه عازم گردیدتا در قریه بدشت از قراء شاهرود وارد شدند .

ملا باقر در اجتماع بدشت حضور داشت و شاهد و ناظر مناظرات جناب قدوس و حضرت طاهره بود پس از قضیه بدشت همراه حضرت بهاء الله بطرف نور حرکت نمود و ایامی چند میهمان حضرتش بود .

و چون هیکل مبارک بر حسب وعده‌ای که بملا حسین داده بودند از نور به جانب قلعه شیخ طبرسی حرکت فرمودند ، ملا باقر و یکی دیگر از اصحاب در معیت جمال مبارک بودند که در موقع استراحت در محلی نزدیک قلعه دستگیر و بطرف آمل حرکت دادند .

ی
در آمل حضرت بهاء‌الله را بچوب بستند و آنقدر زدند که از پای مبارك خون‌جار
گشت در آمل اولین کسی را که چوب زدند ملا باقر بود او پس از چوبکاری و صدمه
خوردن بواسطت حضرت بهاء‌الله آزاد گردید و پس از چند روز باتفاق همراهان
بطهران حرکت نمود.

ملا باقر بشهرهای مختلف سفر نمود و به تبشیر و اعلان امر بدیع همت گماشت
و هر جا فرد مستعدی یافت ابلاغ کلمه فرمود او مدت‌ها واسطه ارسال مکاتیب به
محضر حضرت رب اعلی بود خصوصاً موقعیکه آنحضرت برای زائرین که به سجن
میرفتند توقیعاتیکه مرقوم میفرمودند توسط ملا باقر بآنها میرسید.

پس از واقعه شهادت حضرت باب در تبریز او همچنان باطراف میرفت و ابلاغ امر
مینمود و بواسطه طول عمری که کرد در بین احباب بعنوان ملا باقر حرف حی
اشتهار یافت و بهمین نام در الواح مذکور گشت .

از توقیعات صادره در حقیقت توقیع منیعی است که در اواخر ایام سجن در جواب
عریضه‌اش که سؤال از من ینظیره‌الله کرده بود نازل گردیده :

" بسم‌الله الامنع الاقدس لحمدالله الذی لا اله الا هو العزیزالمحبوب وانما
البهاء من الله عز نکره الی من ینظیره‌الله جل امره و من یخلق بامرہ ولا یری
فیہ الا ما قد تجلی الله له بقوله الا انه لا اله الا هو المہیمن القیوم و بعد فقد
سمعت کتابک و ان ما فیہ جوهر لو لا فیہ ما اجبتک علی ذالک القرطاس ولا حینئذ
باعلی ما قدر فی الابداع ... "

(کتاب ظهورالحق جلد ۳ صفحه ۲۱)

زمانیکه حضرت بهاء‌الله پس از هجرت دو ساله از کوه‌های سلیمانیه به بغدادبر
گشتند بسیاری از اصحاب اولیه بقصد زیارت حضرتش رهسپار بغداد شدند تا به
حضور مبارك مشرف گردند از آنجمله ملا باقر تبریزی حرف حی بود که طبق وعده‌ای
که حضرت اعلی باو فرموده بودند بشر فلقای محبوب فائز گردید.

حضرت ولی امرالله در این باره میفرمایند :

" در همین اوان بود که اصحاب ایران بقصد تشرف بمحضر مبارك حضرت بهاء‌الله
چون سیل بجانب بغداد رهسپار شدند و بآستان مقدسیکه ابوابش بکمال ملا طفت و

عظوفت بر وجه اهل حقیقت از آشنا و بیگانه مفتوح بود ورود نمودند و پروانه^{صفت} حول آن سراج الهی مجتمع گشتند و پس از استفاضه از آن بحر زخار و دریای مواج با زاد و توشه ثمینی از بیانات شفاهی و کتبی مبارک که شاهد عظمت و جلال آن مرکز انوار بود بدیوار خویش معاودت نمودند و در بسط و انتشار امر جدیدالولاده الهی سعی بلیغ مبذول داشتند از جمله ملا باقر یکی از حروف حی بود"

(کتاب قرن بدیع جلد ۲ صفحه ۱۳۱)

ملا باقر پس از سالها طول عمر و خدمت بامر مبارک در اسلا مبول در کشور ترکیه بمرگ طبیعی صعود فرمود و روحش در ملکوت اعلی و در ساحت کبریاء قرین عفو و غفران گردید.

حضرت بهاءالله در باره سؤال ملا باقر و جناب آقا سید یحیی دارابی که از محضر حضرت اعلی راجع بحضرت بهاءالله پرسیده بود در کتاب بدیع میفرمایند :

" یک نغمه از نغمات ورقاء ظهور قلم نکر مینمایم ۰۰۰ و آن این است که بحر فحی و وحید اکبر علیهما بهائی میفرمایند در حینی که از این ظهور امنع اقدس سؤال نموده اند قوله تکبر کبریائه فوالذی تغرد بالعزوالجلال و ذرء الاشیاء لا من شیئی بالمثال یستحیی الیقین ان یوقن فیه او یسجد له و یستحیی الدلیل ان یدل علیه الغیره تری لا عرفنک او علی دونه تشهد لا ستدلن به علیه "

(کتاب مائده آسمانی جلد ۸ صفحه ۵۳)

(ملا حسن بجمستانی)

ملا حسن اهل بجمستان از قراء خراسان بود وقتیکه ندای امر بلندگردید و ظهور بدیع جلوه گر شد و اظهار قائمیت از شیراز باطراف پراکنده گشت ملا حسن از جمله افرادی بود که در پی تفحص و تجسس بشیراز رفت و در مدت قلیلی مومن بحضرت باب شد سپس بشرف دیدار آنحضرت موفق گردید و از لسان مبارک به حرف حی موسوم گشت .

ملا حسن پس از شرکت در جمع حروفات حی در حضور حضرت اعلی و استماع سخن مبارک که آنانرا تشویق به تبلیغ فرمودند از دیگر حروفات خدا حافظی کرده راهی سایر بلاد ایران شد و شروع به تبلیغ نمود ولی در اواخر ایام سرد و مخمود گشت و برای مدتی محتجب بسر برد و بواسطه شبهاتیکه بر او وارد آمد تاب مقاومت نیاورد و با این که از حروف حی حضرت اعلی محسوب میگشت خود را لایق این مقام نمیدانست او بر حضرت اعلی ایراداتی وارد کرد و خود را ضعیف و ناتوان دید .
او معتقد بود که مقام حروف حی بسیار عظیم و جلیل است و آنان باوصاف بی شمار وصف شده اند و چون خود را لایق این نعوت و اوصاف نمیدید تاب تحمل نیاورده شبهاتش سبب گردید تا اشعه تاثیر بال و پرش را سوزاند و از پرواز باوج سعادت محروم شد .

حضرت بهاء الله در لوح نبیل قبل علی در باره حسن بجمستانی میفرمایند :
"در حسن بجمستانی مشاهده نما وقتی در عراق بین یدی حاضر و در امر نقطه اولی روح ما سواه فداه شبهاتی بر او وارد چنانچه تلقاء وجه معروض داشت و جواب بالمواجهه از لسان مظهر احدیه استماع نمود : از جمله اعتراضاتیکه بر نقطه اولی نموده آنکه آنحضرت در جمیع کتب منزله حروف حی را باوصاف لا تحصی وصف نموده اند و من یکی از آن نفوس محسوبم و به نفس خود عارف و مشاهده مینمایم که ابدأ قابل این اوصاف نبوده و نیستم نفس اوصاف سبب ریب و شبهه او شده و غافل از آنکه زارع مقصودش سقایه گندم است و لکن زوان بالتبع سقایه میشود جمیع اوصاف نقطه بیان راجع است به اول من آمن و عده معدودات حسن

و امثال او بالتبع بما، بیان و اوصاف رحمن فائز شده اند و این مقام باقی تا اقبال باقی و الا باسفل مقر راجع این است که میفرمایند بسا از اعلی شجره اثبات در ظهور نیر اعظم از ادنی شجره نفی محسوب میشوند الامر بیدالله انه لهوالحکیم العلیم "

(کتاب امر و خلق جلد ۲ صفحه ۲۷۶)

ملا حسن با وجودیکه در محضر مبارک حضرت بهاءالله حاضر و شبهاتش را بیان و جواب از لسان مطهر شنید ولی عاقبت الامر قانع نشد و بکلی مخمود و سردگردید و خود را از الطاف الهی محروم نمود ، پسر جناب نبیل قبل علی در ایام حضرت عبدالبهاء طی عریضه‌ای در باره عاقبت ملا حسن از محضر مبارک سؤال کرد که بافتخار لوحی نائل گشت در آن لوح حضرت عبدالبهاء میفرمایند :

" ای سلیل نبیل جلیل سؤال از این عبارت مبارکه که در لوح مرحوم والد از سما، فضل نازل شده در ذکر حسن بجستانی که میفرماید نفس اوصاف سبب ریب و شبهه او شده غافل از آنکه زارع مقصودش سقایه گندم است و لکن زوان بالتبع سقایه می شود جمیع اوصاف نقطه بیان راجع است باول من آمن و عده معدودات ، حسن و امثال او بالتبع بما، بیان و اوصاف رحمن فائز شدند و این مقام باقی تا اقبال باقی و الا باسفل مقر راجع ۰۰۰ بعد سؤال نموده‌اید که اول من آمن روحی له الفداء اگر محروم میشد در ظهور جمال مبارک حال چگونه میگشت و این اوصاف به که راجع بود بدانکه جمیع نعوت و محامد و اوصاف و کمالات از خصائص شمس حقیقت است و چون ضیاء صادر از او و راجع باو و این کمالات در حقائق سایره مقتبس از آن شمس حقیقت است و هر حقیقتی از حقائق بحسب استعداد و لیاقت خویش از آن انوار اقتباس مینماید .

اول من آمن روحی له الفداء بمنزله مه تابان بود که اقتباس انوار از آن شمس حقیقت نمود و سائر نفوس مهتدیه جلیله در آن کور بمنزله نجوم "

(مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۱ صفحه)

" در سنین اولیه ارتفاع این امر (ملا حسن بجزستانی) قیام و اقدامی داشت و به قدر مقدور به بیان و استدلال میپرداخت ولی همینکه ناثره فتن بالا گرفت و نداء عظیم و آثار ایام اخیر حضرت رب اعلی و عظمت مقام اصحاب متدرجاً مکشوف گردید و ضعف در ایمان و عرفان رخوت و تزلزل و انحراف حاصل کردند ملا حسن نیز درک آن مراتب را نتوانسته اضطراب و تردد و تزلزل حاصل کرد و خصوصاً بعد از وقوع شهادت عظمی منحرف گشت و معذالک دچار تعرضات اعداء بود چندانکه اقامت بوطن نتوانست و مهاجرت بکربلا کرد."

(کتاب ظهورالحق جلد ۳ صفحه ۱۶۹)

تاریخ و محل فوت ملا حسن بجزستانی نا معلوم است و کسی از احباب از آن اطلاع ندارد .

(طاهره - قره‌العین)

حضرت بهاء‌الله در باره جناب طاهره میفرمایند :
 " و از جمله نقطه جذبیه جناب طاهره علیها بهاء‌الله‌الابهی مدتها با این عبد بوده
 و آنی لقا، این غلام را بملك دنیا و آخرت مبادله نمی نمود و ما ارادت ان تفارق
 عنی اقل من آن ولكن قضی ما قضی و چه مقدار از آیات و اشعار که در این امر بدیع
 ذکر فرموده "

(کتاب رحیق مختوم جلد ۲ صفحه ۵۹۵)

و حضرت اعلی در حقش فرمودند :

" و اما ما سئلت من المرأة التي زكت نفسها و اثرت فيها الكلمة التي القت الامور
 لها فانها امرأة صديقة عالمة عاملة طاهرة ولا ترد الطاهرة في حكمها لانها ادري بمواقع
 الامر من غيرها و ليس لك الا اتباعها لانك لن تقدر ان تطلع بحقيقه شانها "
 (کتاب چهار رساله تاریخی در باره قره‌العین صفحه ۲۵)

و نیز میفرمایند :

" و اما ما سئلت عن الطاهرة هي التي آمنت بر بها و خالفت من نفسها و خشيت
 من عدل ربها و راعت يوم لقاء بارئها و كلما استنبطت في احكام النبیان و استدللت
 علیها بآیات القرآن ... "

(کتاب طاهره قره‌العین صفحه ۷)

جناب طاهره در سال ۱۲۲۳ هجری قمری مطابق سنه ۱۸۱۷ میلادی در قزوین متولد
 گردید نامش فاطمه و لقبش زکیه و کنیه اش ام سلمه گذاردند او از طرف استادش
 سید کاظم رشتی بلقب قره‌العین و از جانب حضرت بهاء‌الله به طاهره ملقب گشت
 خاندان طاهره همگی از فضلا و مجتهدین معروف و بنام بودند ۳ برادر حاجی ملا
 محمد تقی ، حاجی محمد صالح ، حاجی ملا عبدالوهاب که همگی در بهرگان متولد
 شده و تحصیلات ابتدائی و عالییه خود را در قزوین ، قم ، اصفهان ، و کربلا به پایان
 رسانیدند .

حاجی ملا محمد تقی پدر شوهر و عموی طاهره آخوندی متعصب و جسور و مخالف

طایفه شیخیه و شیخ احمد احسائی بود و زمانیکه شیخ احمد بقزوین رفت و ساکن شد ملا محمد تقی با او مخالفت نمود و مردم را بر ضد او برانگیخت تا ناچار شیخ احمد احسائی از قزوین خارج گشت .

حاجی ملا محمد تقی پدر شوهر و عموی طاهره اخوندی متعصب و حسود و مخالف و پیوسته سب و لعن مینمود و چون ببد گوئی شیخ احمد احسائی ادامه داد یکی از مریدان طایفه شیخیه بنام ملا عبدالصالح شیرازی در سال ۱۲۶۳ هجری قمری او را در مسجد مقتول ساخت ، ملا محمد تقی نزد اهالی قزوین به شهید ثا لست معروف است و قبرش در بقعه شاهزاده حسین در قزوین میباشد .

حاجی ملا محمد صالح پدر جناب طاهره مجتهدی سلیم النفس و صاحب اعتبار و در بین اهالی قزوین از احترام خاصی بر خوردار بود او بامر مبارک علاقه ای ابراز نمیکرد ولی مخالفتی هم ننمود و خود را بیطرف نگاهداشت در اواخر ایام حیاتش بکربلا رفت و معتکف آستان گردید تا آنکه روزی در حین زیارت مرقد مبارک امام حسین بیهوش شده وفات نمود .

و اما حاجی ملا عبدالوهاب عموی دیگر جناب طاهره از علمای شیخیه و تلامذه سید کاظم رشتی بود که بامر مبارک مومن و پیوسته با مخالفین حضرت اعلی مکالمه و مناظره میکرد و از احبا پشتیبانی و حمایت مینمود، از او مکتوبی در اثبات حقانیت این ظهور اعظم باقی مانده است .

حاجی ملا عبدالوهاب که مجتهدی با نفوذ و با شخصیت بود به افتخار نزول توقیعاتی از قلم مبارک حضرت اعلی مفتخر شده که بایشان توصیه میفرمایند که مراعات حکمت را نموده با خانواده متعصب خویش معاشات نماید .

جناب طاهره يك خواهر و يك برادر داشت که همگی از ستین طفولیت آثار نکاوت و دانائی در آنان ظاهر و باهر گشت و آنان در تحصیل قرائت قرآن و کتابت عربیه و فارسیه و ادبیات و علوم رایجه عصر خود سر آمد اقران و بستگان شدند بخصوص جناب طاهره که از همگی فامیل با هوشتر و صاحب قریحه شعر و ادب بود و بواسطه همین فطرت ذاتی و هوش خدادادش در علم و فضل و کمالات انسانی مشار بالهنان و سر آمد نسوان عصر خود گشت .

مادرش فاطمه نام داشت و بین مادر و دختر روابط حسنه و تفاهم کامل بر قرار بود بطوریکه مادر پشت و پناهِش در جمیع احوال بود .

طاهره در سن ۱۳ سالگی بعقد و ازدواج پسر عمویش ملا محمد در آمد و از آن ازدواج صاحب دو پسر بنامهای شیخ اسماعیل و شیخ ابراهیم و یک دختر گردید ولی هر ۳ اولاد محروم از موهبت مادر شدند، این فرزندان پس از شهادت مادر بواسطه شدت عمل و بد رفتاری پدرشان از خانه فرار کردند ، پسر بزرگ به نجف رفت و پسر دیگر بطهران آمد و دخترش کمی پس از شهادت مادر از این جهان رفت .

حضرت عبدالبهاء در باره فرزندان جناب قره‌العين میفرمایند :

" قره‌العين که معروف آفاق است وقتیکه مومن بخدا شد و منجذب بنفحات الهی گشت از دو پسر بزرگ خویش بیزار شد زیرا مومن نشدند و دیگر ابداً با آنها ملاقات نکرد و حال آنکه دو اولاد رشید او بودند و میگفت که احبای الهی جمیع پسران من هستند ولی این دو ابداً پسر من نیستند و بیزارم "

(مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۳ صفحه)

۴۲۱

حضرت ولی مقدس امرالله در باره جناب طاهره میفرمایند :

" از طفولیت از لحاظ نکاوت و صباحت سر آمد اقران و در بین اهالی مشارالینا حتی بعضی از علماء و زعماء قوم که به کثرت علم و نهی معروف و باحراز مقامات عالیه مغرور بودند نظر بچودت ذهن و حدت عقل و افکار بدیعه و انکار جلیله ای که از ان ورقه طیبه تراوش مییافت قبل از اقبال و ایمانش بامر بدیع اورا مورد تجلیل و احترام و فیر قرار میدادند "

(کتاب قرن بدیع جلد ۱ صفحه ۳۲۵)

حضرت عبدالبهاء او را از جمله نساء طاهرات و آیات باهرات قبسه نار محبت الله و سراج موهبت الله نامیده میفرمایند اگر چه از ربات حجال بود لکن گوی سبقت را از فحول رجال ربوده در تقریر آفت دوران و در احتجاج فتنه جهان بود .

طاهره از کودکی علاقه به مطالعه کتب مذهبی داشت بهمین سبب بکتابخانه دختر عمویش راه یافت و بمطالعه کتب شخیه مشغول گردید .

هر چه عموی بزرگ و شوهرش با عقاید شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی مخالف و از آنها روگردان بودند بر عکس طاهره علاقه‌اش بیشتر و بخواندن آنها راغبتر میگشت تا آن که شروع به مکاتبه با سید کاظم رشتی نمود و مراسلاتی بین آنها رد و بدل شد .

سید کاظم رشتی در نامه‌های خویش مراتب عشق و حرارت و فهم و درایت طاهره را ستوده او را بخطاب قرّة‌العین ، لب ساخت .

طاهره علاقه شدیدی برفتن بکربلا جهت تحصیل نزد سید کاظم داشت بنا بر این حاجی ملا عبدالوهاب عمویش کوشید تا اجازه او را از پدر و شوهر و عموی دیگرش به امید اینکه به نجف و کربلا جهت زیارت میرود کسب نمود و او را همراه خود بکربلا برد ولی مقصد اصلی جناب طاهره ملاقات استادش سید کاظم رشتی بود این سفر در سال ۱۸۴۳ میلادی که طاهره ۲۶ سال داشت میسر شد .

طاهره بسلامت وارد کربلا گشت و یکسر بمنزل سید کاظم رفت ولی با کمال تأسف دریافت که استادش ۱۰ روز قبل از ورود وی وفات یافته با وجود این طاهره منزل سید کاظم ماند و به تمام کتب و نوشتجات او و حتی آنها که هنوز چاپ نگردیده بود دست یافت و همه آنها را مطالعه نمود .

پس از اینکه آن آثار و مطالب را خواند بشاگردان سید گفت ببینید چه گنجینه گرانبهائی از شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی بیادگار باقیمانده .

حضرت عبدالبهاء در این مورد میفرمایند :

" باری جناب طاهره بجوش و خروش آمد و بجهت تشرف بحضور حاجی سید کاظم رشتی توجه بکربلا نمود ولی قبل از وصول بده روز پیش حضرت سیدصعود بملاعلی نمود لهذا ملاقات تحقق نیافت ، اما حضرت سید مرحوم پیش از عروج تلامذه خویش را بشارت بظهور موعود میدادند و میفرمودند بروید و آقای خویش را تحری نمائید .

از اجله تلامذه ایشان رفتند و در مسجد کوفه معتکف گشتند و برياضت مشغول شدند و بعضی در کربلا مترصد بودند از جمله جناب طاهره روز بصیام و ریاضات و شب بتهجد و مناجات مشغول بود تا آنکه شبی در وقت سحر سر ببالین نهاد از

این جهان بیخبر شد و رویای صادقه دید در رویا ملاحظه نمود که سیدجوانی عمامه سبز بر سر و عبای سیاه در بر دارد پای مبارکش از زمین مرتفع است در اوج هوا ایستاده و نماز میگذارد در قنوت آیاتی تلاوت مینماید جناب طاهره يك آیه از آن آیات را حفظ مینماید و در کتابچه خویش مینگارد چون حضرت اعلیٰ ظهور فرمودند و نخستین کتاب احسن القصص منتشر شد روزی در جزوه احسن القصص جناب طاهره ملاحظه مینمود آن آیه محفوظه را آنجا یافت فوراً بشکرانه پرداخت و بسجود افتاد و یقین نمود که این ظهور حق است "

(کتاب تذکرة الوفا صفحه ۲۹۴)

شرح تصدیق جناب طاهره این است که چون پسر عمویش میرزا محمد علی که در ضمن شوهر خواهرش نیز بود از قزوین بقصد تحری حقیقت و یافتن حضرت قائم حرکت کرد طاهره مکتوبی سر بمهر بایشان سپرد تا هر هنگام که مظهر ظهور الهی را یافت و باو ایمان آورد این نامه را از جانب او تقدیم ساحت حضورش نماید و این بیت را از قبل او بحضور مبارکش عرض نماید.

لمعات وجهك اشرفت و شعاع طلعتك اعتلا

ز چه رو الست بر بکم نرنی بزنی که بلی بلی

زمانیکه میرزا محمد علی در شیراز بحضور مبارک حضرت اعلیٰ مشرف و بامر جدید مومن گشت و جزو حروفات حی محسوب شد نامه جناب طاهره را تقدیم مبارکش نمود .

طاهره در کربلا بود تا ملا علی بسطامی از طرف حضرت باب برای ابلاغ امرالله وارد کربلا گشت ملا علی مامور بود که در کربلا آیات احسن القصص را اعلام نماید وقتی آن آیات را به طاهره ارائه داد و شرح اظهار امر را بیان داشت بر مراتب انجذاب و اشتعال طاهره افزود و بر اثر رویائی که نیز دیده بود بر ایمان و ایقان و اطمینانش افزون شد و بتمام قوی بر خدمت امر اقدس اعلیٰ قیام نمود این واقعه در سال ۱۲۶۰ هجری قمری مطابق سنه ۱۸۴۴ میلادی بود .

حضرت ولی مقدس امرالله در باره خدمات طاهره پس از ایمانش میفرمایند :
" با نهایت شوق و انجذاب به تبلیغ امر حضرت رب الارباب مشغول و مالوف بود

از تعرضات شدید پدر نهراسید و به تکفیر و تدمیر عم خویش وقعی ننهاد و تحت تاثیر مستدعیات شوهر و برادران خود قرار نگرفت و از تدبیرات و تشبثاتی که علماء و زمامداران قوم بمنظور جلوگیری از تبلیغات وی بدو در کربلا و سپس در بغداد و بالاخره در قزوین مسقط الراس او اتخاذ نموده بودند مایوس نگشت و به جمیع قوی در ارشاد نفوس و هدایت طالبان و نشر نفعات مسکیه حضرت رحمن قیام نمود .

نظر بطلاقت لسان و قوت جنانی که داشت و همچنین در اثر انشاء رسائل و اشعار و تراجم و تفاسیر و مکاتیب که از قلم مشکینش صادر میشد انظار را جلب و افکار را متوجه امرالله ساخت و جم غفیری از عرب و عجم را بامر جدید دعوت نمود ۰۰۰ و بقوت بیان و سحر تبیان هیئتی را که از طرف صنایع قوم از شیعه و سنی و یهود و نصاری در بغداد برای الزام وی بترك تبلیغ و انتشار امرالله نزد او گسیل شده بود مسحور و مبهور و متعجب و حیران ساخت .

و با نهایت اتقان و استحکام در بیت قاضی مشهور شیخ محمود آلوسی مفتی بغداد و در حضور وی باقامه حجج و براهین و اثبات امر حضرت رب العالمین مالوف گردید بعداً با شاهزادگان و علماء و ارکان حکومت مقیم کرمانشاه مناظرات تاریخیه تشکیل داد و در آن مجامع تفسیر سوره مبارکه کوثر را که از قلم ملهم حضرت باب نزول یافته بود علناً تلاوت و بترجمه مضامین بدیعه آن مبادرت نمود در نتیجه حاکم آن شهر و اهل بیتهش بامر الهی اقبال نمودند .

همین آئنه مومنه بود که لاجل اطلاع دوستان ایران با نبوغ و قریحه‌ای بی مانند بترجمه تفسیر مشروح و عظیم سوره یوسف یعنی قیوم الاسماء پرداخت و بجمیع قوی در تبیین و اشاعه مندرجات آن رق متین و سفر مبین اقدام نمود . شجاعت و کاردانی و اشواق خاموش نشدنی آن نقطه جذبیه بود که توانست موفقیت های جدیده اش را در قبال مخالفت اعداء در مرکزی چون قزوین که بوجود بیش از بکصد تن از علمای اعلام و مجتهدین طراز اول اسلام در دایره خویش فخر و مباهات مینمود حفظ و تقویت نماید "

طاهره با بصیرت تام و احاطه بی پایان به تبلیغ مشغول شد و قبل از جناب قدوس بشراف ایمان فائز گردید و تنها امه‌ای از اماء الرحمن است که در اعداد حروف حی در آمد و نیز یگانه نفسی بود که بحضور حضرت اعلی مشرف نگشت .

طاهره بواسطه تبلیغ نفوس مورد غضب و عناد روحانیون نجف و کربلا که مرکز علمای اسلام بود واقع شده و از اینکه او جزو پیروان باب قرار گرفته سخت پشیمان و آشفته گشته شکایت بحکومت بردند حکومت خانه ایشان را تحت نظر و مراقبت گرفت و به بغداد نوشت تا دستورالعملی صادر نمایند .

مدت سه ماه جناب طاهره در منزل محبوس بود و اجازه نداشت که از خانه بیرون برود و چون جوابی از بغداد نرسید طاهره از حکومت درخواست کرد که ما خود به بغداد میرویم و منتظر دستورالعمل از اسلامبول میگردیم لذا بطرف بغداد حرکت نمود .

در این سفر عده‌ای از اصحاب منجمله شوهر خواهرش جناب میرزا محمد علی که از حروف حی بود با او همراه گشت ، در بغداد بمنزل آقا شیخ محمد شبل پدر جناب آقا محمد مصطفی بغدادی شرف نزول فرمود و چون در آن منزل رفت و آمد و مراود ناس تکثیر یافت منزل را تغییر داد اما شب و روز به تبلیغ اهالی مشغول و معاشر مینمود .

و چون باب مکاتبه با علمای کاظمین گشود علمای شیعه در محل شکایت بحکومت نمودند و جزع و فزع براه انداختند تا آنکه حکومت طاهره را بمنزل مفتی بغداد فرستاد و منتظر دستور از اسلامبول گردید ابن آوسی که مفتی بغداد بود خود شیفته و فریفته سخنان طاهره گردید و وسائل خلاصی نامبرده را از بغداد فراهم نمود تا بایران مراجعت نماید .

جناب طاهره در تاریخ ۱۲۶۳ هجری قمری بطرف ایران حرکت نمود تا اینکه وارد کرمانشاه شد پس از مدتی قلیل از طریق همدان به قزوین رسید و یکسر به منزل پدر رفت .

فامیل و بستگان که از ورود طاهره بقزوین مطلع شدند بدورش جمع گردیده سعی کردند که میان او و شوهرش را آشتی دهند ولی طاهره نپذیرفت و دلیل آورد که

شوهر من چون دیانت الهی را رد کرده ناپاک است و در ثانی در طرز تفکر ما وجه اشتراکی وجود ندارد بهمین خاطر شوهرش او را طلاق داد و کوشش نمود که در جمع او را کافر خوانند .

طاهره در قزوین نیز از پای ننشست و با زنان مشهور در شهر در باره تعالیم امر به مذاکره و مباحثه نشست در نتیجه برادر شوهر و خواهر شوهرش مومن بامر شدند در همان هنگام عموی طاهره ملا محمد تقی امام جمعه قزوین در مسجد بقتل رسید ضوا و غوغا در شهر بلند شد و این قتل را به بابیان نسبت دادند لهذا عده ای را گرفته شکنجه و آزار دادند و مسبب اصلی قتل را طاهره دانستند و هر چند مادر بیگناهی طاهره را اثبات کرد و دخترش را بی گناه جلوه داد موثر نیافتاد بنا بر این طاهره را در منزل حبس نمودند .

شوهرش ملا محمد و پسر عموی دیگرش در صدد مسموم کردنش بر آمدند ولی موفق نشدند فقط کسی از احبا که اجازه داشت او را ملاقات کند خاتون جان زن برادرش بود که او نیز گاهی به بهانه شستن لباس وارد خانه میگردید و بعضی اوقات بسا تر دستی غذا میبرد .

طاهره مجبور بود که از غذائی که در منزل تهیه میگردید خودداری نماید چونکه میترسید در غذایش سم بریزند شوهر خاتون جان که آقا محمد هادی نامداشت در صدد نجات طاهره برآمد و مخفیانه بطهران رفت تا قضیه را حضور حضرت بهاء الله معروض دارد حضرت بهاء الله نامه ای توسط آقا محمد هادی برای جناب طاهره که جانش در خطر بود مرقوم فرمودند که توسط خاتون جان بدست او رسید و فهمید که حضرت بهاء الله در صدد آزادی او است .

چنانچه در صفحات گذشته آمده است سید احمد پدر جناب سید حسین کاتب یزدی پیغام گرفتاری طاهره را در جشن عروسی یکی از شاهزاده خانمها بسمع حضرت بهاء الله رسانید و جمال مبارک برادر خویش جناب کلیم را مامور فرمودند که از طاهره مواظبت نماید بنا بر این حضرت بهاء الله به آقا محمد دستور دادند که بقزوین رفته مخفیانه جناب طاهره را بطهران آورده تحویل جناب کلیم بدهد آقا محمد هادی فرهادی با هر تدبیری بود طاهره را مخفیانه بطهران برد و بمنزل

جمال مبارك رساند در تاریخ نبیل مذکور است که حضرت بهاء الله فرمودند :

" چون دشمنان بمنزل ما استیلا یافتند نتوانستیم طاهره را در منزل خود نگاهداریم از اینجهت تدبیری اندیشیدیم و ترتیبی دادیم و طاهره را از منزل خودمان بمنزل وزیر جنگ انتقال دادیم وزیر جنگ مورد غضب پادشاه قرار گرفته بود و شاه او را بکاشان تبعید کرده بود .

ما بخواهر وزیر جنگ سفارش کردیم که از طاهره پذیرائی کند و او را نگاهداری نماید حضرت طاهره در نزد مشارالیهها بسر برد تا وقتی که حضرت باب بمومنین امر فرمودند که بخراسان بروند ما خواستیم طاهره را فوراً بخراسان بفرستیم بمیرزا (مقصود آقای کلیم است) امر کردیم حضرت طاهره را از شهر بیرون ببرد و در جای مناسبی از اماکن مجاور مشارالیهها را برساند .

میرزا حضرت طاهره را بر داشته بباغی برد در میان باغ منزلی بود که کسی در او سکنی نداشت و پیر مردی بحراست آن باغ مشغول بود بعد میرزا موسی نزد ما آمد و گفت طاهره را بمحل مناسبی رساندم، خیلی از آن باغ تعریف کرد و گفت اطرا باغ چشم اندازهای خوبی دارد ما پس از آن وسائل عزیمت طاهره را بخراسان فراهم کردیم و او را فرستادیم و وعده دادیم که ما هم خواهیم آمد .

پس از چند روز ما عازم شدیم و در بدشت بطاهره رسیدیم در بدشت مخصوص حضرت طاهره باغی اجاره کردیم همان محمد هادی فرهادی را که طاهره را از حبس قزوین خلاص کرده بود دربان باغ حضرت طاهره قرار دادیم "

(کتاب تاریخ نبیل صفحه ۴۸۹)

اول تابستان بود که جناب طاهره با همراهان وارد بدشت شدند .

حضرت عبدالبهاء در مورد قضیه بدشت میفرمایند :

" در بدشت میدانی در وسط آب روان از یمین و یسار و خلف سه باغ غبطه روضه جنان در باغی جناب قدوس روح المقربین له الفداء مخفیاً منزل داشتند و در باغی دیگر جناب طاهره ماوی داشتند و در باغی دیگر جمال مبارك در خیمه و خرگاه تشریف داشتند و در بین میدان واقع در وسط احبا خیمه زده بودند در شبها جمال مبارك و جناب قدوس و طاهره ملاقات مینمودند .

هنوز قائمیت حضرت اعلیٰ اعلان نشده بود جمال مبارک با جناب قدوس قرار بر اعلان ظهور کلی و فسخ و نسخ شرایع دادند ، بعد روزی جمال مبارک را حکمة نقاهتی عارض یعنی نقاهت عین حکمت بود جناب قدوس بغتاً واضح و آشکار از باغ بیرون آمدند و بخیمه مبارک شتافتند طاهره خبر فرستاد که چون جمال مبارک نقاهت دارند رجا دارم باین باغ تشریف بیاورند در جواب فرمودند این باغ بهتر است شما حاضر شوید .

طاهره بی پرده از باغ برون آمد بخیمه مبارک شتافت ولی فریادکنان این نعره ناگوار است این نوحه صور است اعلان ظهور کلی شد جمیع حاضرین پریشان شدند که چگونه نسخ شرایع شد و این زن چگونه بی پرده برون آمد بعد جمال مبارک فرمودند سوره واقعه را بخوانید قاری سوره اذا وقعت الواقعة را تلاوت نمود اعلان دوره جدید شد و ظهور قیامت کبری گردید "

(کتاب تذکرةالوفا صفحه ۳۰۷)

حضرت ولی عزیز امرالله در باره آن واقعه مهم میفرمایند :

" در ارض بدشت شرکت و معاضدت وی سبب گردید که نقاب از وجه حقایق ظهور جدید بر داشته شد و مقاصد و مآرب این امر اعظم که تا آن تاریخ بر اصحاب کاملاً معلوم و مفهوم نبود بر ملا و مکشوف گردید و نظم بدیع الهی از انظمه سابقه و حدود و شعائر اسلامیة بالمره منفصل و متمایز شد "

(کتاب قرن بدیع جلد ۱ صفحه ۳۳۲)

پس از اجتماع بدشت جناب طاهره در معیت حضرت بهاءالله بجانب نور حرکت کردند و جناب قدوس و دیگر اصحاب بطرف بارفروش رهسپار شدند اما در بین راه در قریه نیالا گرفتار دشمنان گردیدند که با حمایت حضرت بهاءالله از آن ورطه نجات یافته طاهره با خادمه خود به نور وارد گردیدند و جناب شیخ ابوتراب اشتهاوردی از طرف جمال مبارک مسئول حفاظت ایشان گردید.

جناب طاهره تا سال ۱۲۶۶ در نورباقی بودند که واقعه شهداء سبعة طهران اتفاق افتاد و طاهره نیز گرفتار شد ایشان را در طهران در منزل محمود خان کلانتر حبس نمودند سکونت طاهره در منزل کلانترتا واقعه رمی شاه در ۱۵ اگست ۱۸۵۲ ادامه

یافت شاه و صدر اعظم و تمام دستگاه حکومت بحال آماده باش در آمدند و با وجود^{یکه} طاهره در منزل کلانتر حبس بود ولی بعلت ایمان بحضرت باب او را محکوم بمرگ نمودند و اطرافیان شاه تصمیم گرفتند که هر طوری شده طاهره را مقتول سازند حضرت عبدالبهاء در این باره میفرماید :

" بر این حالت مظلوم و مسجون ماند تا آنکه حکایت شاه واقع شد فرمان به قتل او صادر ، بعنوان خانه صدراعظم او را از خانه کلانتر برون بردند دست و روی به شست و لباس در نهایت تزیین بپوشید ، عطر و گلاب استعمال نمود و از خانه برون آمد او را بباغی بردند میر غضبان در قتلش تردید و ابا نمودند غلامی سیاه یافتند در حال مستی آن سیاه روسیاه دل سیاه خو دستمالی در فم مبارکش فرو برد و مخنوق نمود بعد جسد مطهرش را در آن باغ بچاهی انداختند و خاک و سنگروی آن ریختند ولی او بنهایت بشاشت و غایت مسرت مستبشر به بشارات کبری^{چه} مملکوت اعلی جان فدا فرمود "

(کتاب تذکرةالوفا صفحه ۳۰۹)

حضرت ولی مقدس امرالله در باره اش مرقوم فرمود :

" طاهره شبی که آخرین دقایق حیاتش را نزدیک دید لباس نو در بر کرد و چون عروسی خود را بیاراست و هیکل را با عطر و عنبر معطر و معنبر نمود آنگاه زوجه کلانتر را نزد خویش خواست و او را از تصمیمی که نسبت بشهادت وی اخذ نموده بودند مستحضر ساخت و آخرین نوایاو وصایای خویش را با وی در بین نهاد سپس درهای حجره را بر روی خود به بست و برآز و نیاز بدرگاه ملیک بی نیاز مشغول شد و بانکار و مناجات مالوف گردید ۰۰۰۰ که ناگاه فراشان و چاوشان عزیز خان سردار در دل شب وارد شدند و آن مظهر استقامت را اخذ و به باغ ایلخانی که در خارج شهر واقع و در حقیقت مشهد فدای آن بزرگوار بود هدایت کردند ۰۰۰۰ و آن جوهر وفا را با دستمال ابریشمی که بنا باحساس خویش و بهمین نیت همراه آورده و طی راه به پسر کلانتر سپرده بود مخنوق ساختند "

(کتاب قرن بدیع جلد ۲ صفحه ۴۱)

طاهره نمونه کامل و مطلوب عالم نسوان است که عاشقان پر شور و حرارتش اشتیاقاً

فراوان بااستماع تفصیل حیات پر افتخار وی دارند و سجایای عالیه و ملکات فاضله اش را میستایند و آرزو دارند که بر حسب تهذیب و تعدیل افکار او مشی نمایند و برخی با مطالعه اشعار و غزلیات پر شورش و تغنیات ملیحش روح را منتعش نموده دل در گرو عشق و محبتش مینهند و با دلی آرزومند و مشتاق راهی را که او رفته دنبال کرده در اثر اقدام آن امه مومنه حرکت مینمایند .

حضرت ولی مقدس امرالله در باره مقام طاهره درعالم بشریت میفرمایند :
 حیات طاهره کوتاه ولی پر شعشه و جلال بود زندگانش از يك جهت قرین مصائب و آلام و از جهت دیگر مشحون از شئون و افتخارات بی پایان و بر خلاف سایر پیروان اولیه امر حضرت باب که قسمت اعظم خدمات و فتوحاتشان از انظارنفوس مستور و در افواه معاصرین از بلاد بیگانه غیر مذكور ماند این امه موقنه صیبت شهرتش باطراف و اکناف عالم منتشر گردید و آوازه بزرگواریش با سرعت حیرت انگیزی بعواصم ممالک غرب متواصل شد .

مرد و زن از ملل و نحل مختلفه و احزاب و طوایف متنوعه لسان به تحسین و تقدیر گشودند و مراتب فضل و دانش و شجاعت و شهامت وی را ستودند این است که حضرت عبدالبهاء نام آن ورقه منجذبه سر حلقه نساء دور بیان را در اعداد اسماء مبارکه ساره و آسیه و مریم عذرا و فاطمه زهرا که در ادوار و ظهورات گذشته در اثر علو ذات و سمو صفات و مقامات روحانی فوق نساء عصر قرار داشتند قلمداد و در شان آن امه مشتعله فرمودند " در تقریر آفت دوران بود و در احتجاج فتنه جهان " و همچنین در مقام دیگر او را " قبسه نار محبت الله و سراج موهبت الله " یاد و باین اوصاف و نعوت کریمه متصف و منعوت فرمودند "

(کتاب قرن بدیع جلد ۲ صفحه ۴۲)

در سال ۱۹۱۴ که کنگره ملی زنان ایالات متحده آمریکا در شیکاگو تشکیل گردید از جمله اسامی زنان دنیا که در حریت جامعه نسوان سهم بسزائی داشتند حضرت طاهره را نام برده اند خبر این واقعه در مجله نجم باختر شماره ۵ سال پنجم ۱۹۱۴ میلادی برابر با سنه ۱۳۳۲ هجری قمری چنین مندرج است.

" بتاریخ ۹ جون ۱۹۱۴ سه هزار زن از جمیع ایالات متحده شیکاگو آمدند و تقریباً

هفت هزار زن هم از افاضل نساء شیکاگو حاضر شدند و مجلس عظیمی منعقدگردید و مقصدشان طلب حقوق و مساوات نساء و رجال است و اسماء نساء مهمه این عصر را به قلم درشت نوشته و بر دیوار ساحت اجتماع آویز کرده بودند از جمله اسم قرآء العین بخط فارسی و انگلیسی نوشته بود که این روح پاک از برای حریت نساء شرق شهید شد "

(مجله نجم باختر شماره ۵ سال ۵ صفحه ۶)
 این نجم دری فلک امرالله جلوه و سطوعش از کربلا آغاز و در بدشت بنهایت اشراق متجلی شد ، تولدش مقارن سال ولادت حضرت بهاءالله بود و در اثر انشاء رسائل و سرودن اشعار و غزلیات شیوا انظار مردم را بامرالله جلب کرد و جم غفیری را بامر مبارک هدایت نمود .

در بدشت نقاب از وجه منیرش برکشید و اعلان ظهور جدید و خرق عادات قدیم بنمود و نظم بدیع الهی را از انظمه سالفه و حدودات اسلامیه بالممره منفصل نمود و در حالیکه هنوز سنش از ۳۵ سال تجاوز ننموده بود خود را فدای محبوبش کرد و آن در سال ۱۲۶۸ هجری قمری مطابق سنه ۱۸۵۲ میلادی بود که بملکوت الهی پرواز نمود .

و اما عاقبت حال محمود خان کلانتر که به محمود عنود ملقب گشت و ورقه طیبسه زکیه ظاهره مطهره را در چنگال سیاه خونخوار انداخت خود پس از سنین معدوداً به غضب سلطانی معذب و گرفتار شد و دستور داد که جسد نا مبارکش را بریسمان بسته در کوچه و بازار شهر طهران کشیدند تا بسزای عمل جنایتکارانه خود برسد بدین ترتیب آن مرد شرور در ملاء عام مقتول گشت و به مقر خود در اسفل جحیم راجع شد .

تاریخ نویسان و محققین بهائی و غیر بهائی کتب و رسائل بسیار در ذکر آن قدوه ابرار نوشته اند و برای آن نجم دری افق امرالله مقامات و شئون قائل گردیده اند که برای مطالعه آنها باید بکتاب متعدده مراجعه نمود در این مقام برخی از آنها را ذکر مینمایند .

کتاب قرن بدیع ، تاریخ نبیل ، کتاب ظهورالحق ، ریحیق مختوم ، تاریخ سمندر ،

تاریخ حاجی میرزا جانی کاشانی ، تاریخ قابل آباده‌ای ، رساله طاهره ، مجله نجم باختر ، کتاب رهبران و رهروان ، کواکب الدریه ، تذکره الوفا ، چهار رساله تاریخی در باره قره‌العین ، رساله بقلم میس مارتاروت ، بهاء‌الله شمس حقیقت ، حضرت نقطه اولی ، کتاب حضرت بهاء‌الله ، تذکره شعرای قرن اول بهائی ، سلطان رسل اختران تابان ، مقاله شخص سیاح ، رویاهای صادق ، نجم باختر ، مائده آسمانی مکاتیب حضرت عبدالبهاء ، یوسف بهاء در قیوم‌الاسماء ، جمال ابهی حضرت بهاء‌الله ، فرهنگ لغات مختلفه ، و دهها کتاب دیگر که نویسندگان غیر بهائی درباره طاهره نوشته اند بعضی از این قرارند .

از صبا تا نیما نوشته دکتر اریان پور ، دائرةالمعارف فارسی بقلم دکتر مصاحب لغت نامه دهخدا ، قره‌العین شاعره آزادیخواه و ملی ایران از معین‌الدین محرابی .

از نویسندگان غرب که در باره طاهره نوشته‌اند برخی از این قرارند :
کنت دوگبینو فرانسوی ، ژرژازان تارو فرانسوی ، مسیو نیکلا فرانسوی ، دکتر جاکب هلاک اطریشی و ادوارد براون انگلیسی ، اولمر فرانسوی ، خانم ماریانه های نیش مادر رئیس جمهور اطریش ، ژول بوآ فرانسوی ، دکتر چاپن انگلیسی لرد کورزن ، خانم گرینوساکایا روسی ، سر والننتین چیرل ، سر فرانسیس یانک سر دنیس راسل ، سلیمان ناظم بیک شاعر ترک .

طاهره آثاری به نظم و نثر داشته که در همان سنین اولیه اغلب از میان رفته‌است و مقدار کمی از آنها بجای مانده که بخط او یا بخط دیگران است و آن شامل مواضع و اصطلاحات روحانیه جذبه و عبارات رمزیه ایست که برای درک حقایق مودعه و مستوره در آنان احتیاج به تحصیل مصطلحات قدیمه و اطلاعات کثیره است طاهره اشعار و غزلیاتی سروده که در کتب امری مندرج است .

طاهره در یکی از نوشتجاتش اشاراتی بوجود جمال اقدس ابهی نموده عشق و علاقه درونی خویش را نسبت بآن ذات بی همتا بصورت مناجاتی میستاید و چنین مناجا میکند .

" الهی مشاهده مینمایم بعین‌العیان که (ایشان) مطهر از کل ماسوی آمدند و

ملاحظه میفرمایم که قابل عطیات کبری شدند الهی عطیه نازله از مصدر قدرتت الیوم سرّ ربوبیت است و آنچه قابل عطای الهیه است آن عین الوهیت است الهی و رقات چند از نزد (ایشان) در نزول و آیات بسیار از حقیقتشان در ظهور " (کتاب اختران تابان صفحه ۴۱)

از قلم جمال اقدس ابهی زیارتنامه‌ای باعزازش نازلشده که همان زیارتنامه مریم نیز میباشد.

بسم الله العلی الاعلی

" ان یا قلم الاعلی ما اخذک السرور فی ایام ربک العلی الاعلی لتغن به علی افنان سدرۃ المنتهی بنغمات البهاء ، ولكن مستک المصیبة العظمی اذا ضج بین الارض و السماء ثم انکر ما ورد علیک من شئون القضا لتجرى دموع من فی لجج الاسماء فی هذه المصیبة التی فیها اهتز الرضوان و تزلزلت الاکوان و اضطربت حقایق الا مکان و بکی عین العظمة علی عرش اسمه الرحمن ... " (کتاب اختران تابان جلد ۱ صفحه ۴۲۷)

(برخی از القاب طاهره در آثار مبارکه)

ورقه منجذبه ، سر حلقه نساء ، امه مشتعله ، قبه نار محبت الله ، گوهر تابناک سراج موهبت الله ، امه مخلصه ، ورقه زکیه ، طاهره مطهره ، طاهره طیبه ، طاهره زکیه ، امه موقنه ، ورقه طیبه ، نجم دری آسمان امرالله ، نقطه جذبیه ، جذوه نار محبت الله ، جوهر ایمان ، عصاره ایقان ، مجاهد فی سبیل الله ، مظهر استقامت بزرگوار ، امه مومنه ، جان پاک ، جوهر وفا ، جند شجیع الهی ، منبع خلوص ، — بانوی بزرگوار ، امه منجذبه ، طاهره طیبه مطهره ، امه فنا ناپذیر ، ورقه طیبه طاهره زکیه ، مشاعل حب و وداد ، مطالع استقامت و انقطاع ، زکیه ، جناب طا ، زرین تاج و غیره .

(جناب قدوس)

حضرت بهاء الله در لوح تفسیر آیه نور در باره قدوس میفرمایند :

" فاعلم بان اول ما بعثناه بالحق فهو على قد اشرقناه عين افق الفارس وانزلناه على ظل الروح من سماء عز عليا و آخر ما بعثناه فهو ايضا على و سميناها في الملاء الاعلى باسمنا القدوس ان انت بذلك عليما و عززناهما بهذا الجمال الذي ظهر بالحق و اشرق عن افق الامر بسلطان مبين "

(مائده آسمانی جلد ۴ صفحه ۸۸)

و نیز در لوح کل الطعام میفرمایند :

" فاه آه لو يكون نقطة الاخرى طلعة حبي قدوس ليحزن على حالي و يبكي على ما نزلت بي ... "

(کتاب رحیق مختوم جلد ۲ صفحه ۱۰۳)

ملا محمد علی بار فروشی ملقب به قدوس در سال ۱۲۳۱ هجری قمری مطابق سنه ۱۸۲۲ میلادی در شهر بارفروش (بابل) متولد شد و از طرف مادر نسبتش بحضرت امام حسن مجتبی نوه بزرگ حضرت رسول اکرم میرسید .

پدرش محمد صالح نامداشت که مردی امی و زارع ساکن محله آق رود منتهی الیه شهر بارفروش مازندران بود و تولد جناب قدوس در همین خانه اتفاق افتاده است جناب قدوس دوران کودکی خویش را در شهر بابل گذراند و تحصیلات مقدماتی را در همان شهر و شهر ساری طی نموده حدود ۱۲ سالگی از مجلس خارج و برای ادامه تحصیل روانه مشهد مقدس گردید .

در مشهد در مدرسه میرزا جعفر داخل گردید و مدت شش سال در کسب معلومات و فراگیری علوم متداول آنزمان کوشش بعمل آورد از همان دوران نوجوانی و ایام شباب آثار زهد و تقوی و نکاء فطری در او دیده میشد که او را از سایر همسالان و دیگر شاگردان ممتاز و مشخص مینمود .

او پیوسته در عوالم روح به عبادت و مناجات بدرگاه خداوند بی نیاز مشغول و باذکار و اوراد و تلاوت ادعیه میپرداخت .

جناب قدوس در سنین ۱۸ سالگی جهت تحصیل بکربلا عزیمت نمود و مدت چهار سال در کربلا ماند و در محضر سید کاظم رشتی بفرآگیری علوم دینی پرداخت و در کلاس درس حاضر گردید.

جناب قدوس در سالهای آخر حیات سید کاظم رشتی که در کلاس درس شرکت میکرد از همه دیرتر میآمد و در پائین کلاس مینشست و زودتر از شاگردان دیگر از جلسه خارج میگردد، سید بزرگوار اغلب بشاگردانش میفرمود که در میان شما اشخاصی هستند که هر چند ساکت و آرامند و در صف آخر مینشینند ولی در نزد خدا بقدری عزیز و مقربند که من آرزو دارم از خادمین آنها محسوب گردم این اشاره سید مربوط به جناب قدوس بود.

جناب قدوس پس از مدت زمانی که در کربلا بود بوطن بازگشت و در بار فروش با علماء و مجتهدین دینی بحث و مذاکره مینمود تا اینکه خبر وفات سید کاظم رشتی را شنید و برای زیارت حج خود را آماده کرده از طریق شیراز حرکت نمود اما وقتی به شیراز رسید که جناب ملا حسین و ملا علی بسطامی و دیگر اصحاب در شیراز مجتمع بودند.

جناب قدوس روزی بر حسب تصادف در بازار شیراز میگشت که حضرت اعلی را که از آنجا عبور میفرمودند زیارت نموده ایمان آورد ایشان حدود ۲۲ سالگی حقیقت امر را دریافت و مظهر ظهور را شناخت و جزو حروفات حی محسوب گشت جناب قدوس آخرین حرف از حروفات بیانیه میباشد که با ایمان آوردنش عدد حروفات تکمیل گردید.

حضرت ولی مقدس امرالله در این باره میفرمایند :

" آخرین نفس مقدسی که نامش در لوح محفوظ مستور و در سلك حروف حی محشور گردید عالم کامل و نحریر جلیل جناب قدوس بود که در آن زمان ۲۲ سال از عمر مبارکش میگذشت و نسبتش بحضرت امام حسن علیه السلام میرسید و از اعظم و اقدم تلامیذ سید کاظم رشتی اعلی الله مقامه محسوب میگردد "

(کتاب قرن بدیع جلد ۱ صفحه ۸۰)

در باره نحوه تصدیق و ایمان جناب قدوس بامر جدید در تاریخ چنین مذکور است

شبى حضرت اعلى بجناب ملا حسين فرمودند يکنفر ديگر باقيست که هيچده نفر حروف حى تکميل شود و او فردا وارد شيراز خواهد شد در روز بعد وقتيکه جناب ملا حسين در حضور مبارك بطرف منزل ميرفتند در اثناء طريق جوانى تازه از راه رسيده بملا حسين بر خورد نموده او را در آغوش کشيد و از چگونگى حال او و كيفيت تحقيق و تجسس محبوب عالميان پرسش نمود .

جناب ملا حسين طبق دستور از جواب صريح خوددارى نمود و او را دعوت باستراحت کرد آنجوان چون حضرت اعلى را قبل از کربلا در زيارت نموده بود بطرف آنحضرت که در آن حين از آنجا عبور مي فرمودند اشاره نموده گفت من اين امر عظيم را از اين سيد بزرگوار بر کنار نمى بينم ملا حسين با مسرتى زائدالوصف بى اختيار اين بيت بر لسانش جارى شد .

ديده اى خواهم که باشد شه شناس شاه را بشناسد اندر هر لباس و قضيه را فوراً بحضور مبارك معروض داشت ، باو فرمودند تعجب مدار ما در عوالم روحانى با اين جوان مرابطه و مکالمه داشته و منتظر ورودش بوديم اين جوان جناب ملا محمد على بارفروشى بود که بقصد زيارت و حج خانه کعبه رهسپار طريق فارس گرديده و موقعى بشيراز رسيد که جناب ملا حسين و ساير اصحاب در شيراز بودند و با ايمان او حروف حى کامل گرديد و بعداً بلقب قدوس شهرت يافت هر چند آخر از همه حروف حى بيان مشرف گشت ولى بر همه آنها تقدم يافت .

حضرت اعلى در موقع وداع و اعزام حروفات حى براى نشر نجات و تبشير پيام الهى جناب قدوس را جهت همراهى خود به زيارت حج انتخاب فرمودند و با غلام حبشى خویش در تاريخ شعبان ۱۲۶۰ هجرى قمرى مطابق با سپتامبر سال ۱۸۴۴ ميلادى عزم طواف بيت الله و زيارت بقاع متبرکه فرموده در روز نوزدهم رمضان به معيت جناب قدوس که او را براى خدمات آتیه تر بيت مي فرمودند با کشتى بجناب مقصد روان شدند .

جناب قدوس از جده تا مکه مهار مرکوب حضرت اعلى را در دست داشت تا آنکه پياده بآن مقام رسيدند ، هيکل مبارك در يوم منى ۱۹ گوسفند قربانى فرمودند ۹ راس با سم مبارك خودشان ۷ راس بنام قدوس و ۳ راس بنام غلام حبشى .

در آن سفر حضرت باب توقیعی بوسیله جناب قدوس جهت شریف مکه ارسال فرموده وی را دعوت بشریعت الهی نمودند ولی او چنان سرگرم امور مادی و مقاصد نفسانی خویش بود که از درك عظمت امرالله و اجابت ندای الهی محروم ماند این توقیع در دسامبر سال ۱۸۴۴ میلادی بشریف مکه داده شد .

حضرت اعلی پس از زیارت خانه خدا از سفر حج مراجعت به بوشهر فرمودند و به جناب قدوس امر فرمودند که به شیراز مسافرت نماید و بدیدار خال اعظم برود و از جمله باو فرمودند که :

" دوران مصاحبت من و تو به پایان رسیده ، ساعت جدائی نزدیک است دیگر در این دنیا یکدیگر را ملاقات نخواهیم کرد در ساحت قرب حضرت بهاء الله بهم خواهیم رسید در این جهان ترابی دوران معاشرت تو با من فقط ۹ ماه بود که خاتمه یافت اما در عالم ابدی مصاحبت و معاشرت ما جاودانی است عنقریب قضای الهی ترابه دریای بلا غوطه ور خواهد ساخت تا در راه او با محنت و سختی دچار شوی منمهم پس از تو خواهم آمد و به مصائب بسیار گرفتار خواهم شد .

باید خیلی مسرور باشی زیرا خداوند ترا برای ملکوت انتخاب فرموده تو علمدار طایفه ای هستی که مورد نزول شدائد و بلیات خواهند بود عنقریب در طلیعه آن لشکر جام شهادت را در راه خدا خواهی نوشید و نیز در کوچه و بازار شیراز مصیبت بسیاری بتو خواهد رسید ، جسم تو اذیت شدیدی خواهد یافت .

ولکن در مقابل اقدامات دشمنان غلبه با تو خواهد بود آنقدر عمر خواهی کرد که بحضور حضرت مقصود خواهی رسید در آنجا هر درد و مصیبتی را فراموش خواهی کرد و بجنود غیب موئید خواهی گشت منمهم بعد از تو شهید خواهم شد و در ملکوت جاودانی بهم خواهیم رسید "

(کتاب تاریخ نبیل صفحه ۱۲۸)

جناب قدوس طبق امریه مبارک بشیراز آمد و یکسر بمنزل حاجی میرزا سید علی خال اعظم تشریف برده شرح احوال را بیان داشت و امر مبارک را باو ابلاغ نمود جناب خال پس از استماع امر مبارک مومن شدند .

ایشان اولین مومن بحضرت رب اعلی پس از حروفات حی محسوب میگردند .

دومین شخص که جناب قدوس در شیراز ملاقات و امر مبارک را باو ابلاغ نمود ملا صادق مقدس خراسانی ملقب به اسم الله الاصدق است که در آن ایام صاحب منبر و وعظ بود ، طلعت قدوس از جانب حضرت اعلی مامور گشت تا در شیراز رساله خصائل سبعة را بجناب ملا صادق که از محضر سید کاظم رشتی حکم اجتهادداشت بدهند تا ایشان خبر ظهور را ضمن اذان و از بالای منبر بمردم ابلاغ نماید .

ملا صادق طبق امریه هیکل مبارک عمل نمود و در مسجد نو علناً از بالای منبر امر الهی را اعلان و ملا علی اکبر اردستانی را مامور اذان در بالای مناره مسجد کرد تا جمله اشهد ان علیا قبل محمد باب بقیة الله را باذان اضافه نماید .

با ایمان آوردن ملا صادق مقدس که بی پروا مردم را از بالای منبر بامر جدید دعوت میکرد شهر شیراز بهم ریخت و فریاد علماء بلند شد حسین خان ایروانی حاکم شیراز که مردی ظالم و شقی بود چون از هیجان مردم مطلع گردید دستور توقیف ملا صادق را صادر کرد و امر نمود که او را بحضورش ببرند و نیز دستور داد که جناب قدوس را حاضر نمایند .

حسین خان ابتداء سئوالاتی نمود که چون ملا صادق برخی از آیات کتاب قیوم الا سماء را تلاوت کرد او خشمگین شده شروع به ناسزا و دشنام نمود و دستور داد تا لباس ملا صادق را در آورده هزار تازیانه زنند و سپس امر کرد که ریش ملا علی اکبر اردستانی و ملا صادق خراسانی و جناب قدوس را بسوزانند و بینی آنها را سوراخ کرده مهار کنند و در تمام شهر شیراز با غل و زنجیر بگردانند تا عبرت دیگران شود بدین ترتیب جناب قدوس جزو اولین کسانی بودند که در راه محبوب به بلا و صدمه و زجر و شکنجه دچار گردیدند .

حاکم شیراز پس از اجرای این دستور امر نمود که آنها را از شیراز اخراج نمایند در مورد این واقعه وحشتناک روز نامه تایمز لندن شرحی در روزنامه خود نوشت و در آن ایام منتشر کرد که در واقع یکی از اولین اشارات و اخباریست که در مطبوعات غرب در باره امر بچاپ رسیده است .

ترجمه مضمون خبر مندرجه در روزنامه تایمز

تفرق در دین محمد

" اخيرا يك فرقه جديد در ايران بوجود آمده است که در صدر آن تاجری است که از زیارت مکه (حج) مراجعت نموده و خود را جانشین پیغمبر اعلام کرده است نحوه مقابله با اینگونه مدعیات ، از طرز رفتاریکه در مورد ذیل در شیراز نموده اند مشخص میگردد .

۲۳ جون چهار نفر که تبلیغ امر آن مدعی باطل مینمودند توقیف شدند و بجرم نا بخشودنی کفر و الحاد محاکمه و محکوم گشتند که ریش آنها را با آتش سوزانیده شود و این حکم با شدت ناشی از تعصب پیروان حقیقی محمد اجرا شد ۰۰۰۰۰۰ و برای گرداندن هر يك از آنها يك مير غضب معین گردید و آنها بینی محکومین را سوراخ کرده و از آن نخی عبور داده و سر نخ را بدست گرفته و با کشیدن آن با خشونت و شدت محکومین را به ناله و فریاد و استغاثه و نفرین میآوردند در ایران مرسوم است که ، بر غضب ها در چنین موقعیتهای و مراسمی از تماشاچیان و بخصوص از دکانداران بازار انعام میگیرند و در آنروز بعد از آنکه جیب میر غضب ها پر پول شد ، بهنگام غروب محکومین بیچاره را بطرف دروازه برده و آنها را از شهر اخراج نمودند .

سپس ملا های شهر مامورینی را برای دستگیری مدعی باطل به بوشهر فرستادند و او را دستگیر نموده در شیراز محاکمه کردند اما وی بسیار عاقلانه اتهامات الحاد و ارتداد را انکار نمود و از مجازات معاف گردید و نجات یافت "

(سلطان رسل حضرت رب اعلی صفحه ۹)

جناب قدوس پس از اخراج از شیراز چند روزی همسفر جناب ملا صادق بود آنگاه برای دعوت حاجی کریمخان راهی کرمان شد در بدو ورود بمنزل حاجی سید جواد کربلائی وارد گشت و مدتی را در کرمان گذراند .

در کرمان جناب قدوس شرح مسافرت خود با هیکل مبارک را و همچنین داستان مکه و واقعه اسیری و شکنجه شدن در شیراز را مفصلاً برای حاجی سید جواد تعریف نمود حاجی بر اثر آنهمه شرح و تفصیل آتش ایمان در قلبش بر افروخت و از آنهمه شکنجه و عذابی که بر آنان وارد گشته بود متاثر و متالم گشت .

ولی بواسطه وجود حاجی کریمخان که دشمنی با امر داشت سکوت اختیار نموده به دست مخالفین بهانه‌ای نداد تا جناب قدوس از کرمان عازم یزد گردید و از آنشهر به اردکان ، نائین ، اردستان ، اصفهان ، کاشان ، قم ، و بالاخره بطهران رفت و هر کجا شخص مستعدی یافت بامر جدید هدایت نمود .

جناب کلیم برادر حضرت بهاءالله که در طهران جناب قدوس را ملاقات کرده در باره او میگوید که دارای صورتی جمیل و اندامی موزون بود و محبت و عنایتی شدید و گیرا داشت همه او را دوست میداشتند ، او مجسمه طهارت و تقوی و فروتنی بود در طهران بحضور حضرت بهاءالله مشرف گردید پس از آن به مازندران مسافرت کرد و در بابل بمنزل پدری وارد گشت و مدت دو سال در بابل اقامت گزید و در بین خویشان و اقوام محبوبیت خاصی داشت ، وقتی به بابل رسید که مادرش وفات یافته و پدرش زوجه دیگری اختیار کرده بود .

در باره زن پدرش در تاریخ نبیل چنین مذکور است .

" این زن نسبت بجناب قدوس از مادر مهربانتر بود و با او بنهایت محبت رفتار میکرد و پیوسته میکوشید که زودتر وسائل تاهل حضرت قدوس را فراهم آورد زیرا میت رسید بمیرد و جشن دامادی او را نبیند ، جناب قدوس باو فرمود زمان دامادی من هنوز نرسیده آن روز که برسد روز خوب و پر سعادت است دامادی من در میان این خانه نخواهد بود بلکه در وسط سبزه میدان در مقابل چشم هزاران نفر جشن عروسی من بر پا خواهد شد .

۰۰۰ سه سال بعد که واقعه شهادت قدوس در سبزه میدان بار فروش به سمع آن زن رسید گفته های قدوس را بیاد آورد و مقصود او را از آن سخنان فهمید که اشاره بواقعه شهادتش بوده "

(کتاب رحیق مختوم جلد ۲ صفحه ۱۰۱)

جناب قدوس در شهر ساری تفسیر صاد صمد را نوشت و نیمی از آن که معادل سه برابر قرآن شد برشته تحریر در آورد آنگاه نیم دیگر آنرا در بحبوحه حملات دشمن در قلعه شیخ طبرسی انجام داد .

و این همان رساله ایست که جناب بابالباب يك صفحه از آنرا قرائت نموده دریا

که سرچشمه ای که مولف این کتاب از آن استفاده کرده وحی الهی است ، جناب قدوس در بابل توقف فرمود تا ملا حسین از قلعه ماکوپس از زیارت حضرت اعلی مراجعت نمود و بمنزل ایشان وارد گشت .

جناب قدوس برای تجلیل از ملا حسین ترتیب ضیافتی داد که عده زیادی از احباب در آن جشن شرکت داشتند .

ملا حسین در ضمن شرح مسافرت بماکو و دیدار حضرت اعلی بیان داشت که همه وقت که در حضور مبارک بودم در موقع خدا حافظی وعده ملاقات بعدی رامیدادند اما این بار فرمودند که از طهران بجانب مازندران حرکت کن در مازندران گنجی پنهان است که بر تو مکشوف خواهد شد و آن گنج مستور دستورات لازمه را بتو خواهد داد ، و چون در این بار وعده ملاقات ندادند من مطمئنم که دیگر حضرتش را در این دنیا نخواهم دید .

و چون جناب قدوس بعضی از صفحات کتاب صاد صمد را بجناب بابالباب نشان دادند ملا حسین یقین کرد که جناب قدوس همان گنج پنهانی هستند که ملاقات او را حضرت اعلی بشارت داده بودند لذا از جناب قدوس سؤال کردند که ماموریت من چیست آنگاه اولین ماموریت ملا حسین ملاقات سعیدالعلماء مجتهد نادان بابل تعیین گردید .

این مجتهد جاهل که با امر الهی مخالفت میورزید در اثر حسادت به مقام و شان قدوس که مردم بابل باو احترام میگذاشتند با ایشان نیز از در لجاج و عناد در آمده منتظر فرستی بود تا خبث نیت خویش را آشکار کند .

جناب قدوس برای دیدار یاران و شرکت در جلسات تبلیغی عازم مشهد گشت و چون بدانجا رسید جناب ملا حسین را در بیت میرزا محمد باقر قاشنی ملاقات نموده هر دو مشغول تدریس گشته جم غفیری را در آن بیت هدایت نمودند خانه ایکه در آن کلاس تشکیل میگردید به بیت بابیه مشهور و معروف شد که بعدها هم بهمین نام نامیده میگردید .

در این وقت حضرت اعلی در قلعه چهریق محبوس بودند و احباء از تشریف بدان ساحت ممنوع و محروم بودند تا اینکه از طرف هیکل مبارک توقیعی نازل شد که

احباب در ایران با نهایت سرعت بجانب خراسان حرکت نموده در محضر جناب قدوس حاضر گردند بنا بر این عده زیادی از اطراف و اکناف خراسان شتافتند تا در محضر جنابش کسب فیض و فضائل اخلاق نمایند، مقام علمی و روحانی جناب او بر همه واضح و آشکار بود و جملگی معترف به مقام والای جناب قدوس بودند لذا اصحاب دور آن شمع عرفان مجتمع گشتند .

حضرت رب اعلی در باره مقام قدوس میفرمایند :

" و کسی که او را میشناخته و با او حج کرده همان است که عدد هشت واحد بر او گذاشت که خداوند با او مباحات فرمود در ملاء اعلی بانقطاع او و اخلاص او در رضای او نه اینستکه بر او فضل خاصی شده بلکه همان فضل در حق کل شده ولی کل خود را محتجب داشته از آن فضل "

(کتاب بیان صفحه ۱۴۸)

حضرت ولی مقدس امرالله در باره اش میفرمایند :

" اشرف و اقدم آن ذوات مقدسه جناب قدوس است که از لسان طلعت اعلی به لقب اسم الله الاخر ملقب و از یراعه مقدس حضرت بهاء الله در لوح مبارك كل الطعام بعنوان جلیل و شامخ نقطه اخری موصوف و در لوح دیگر صاحب مقامی رفیع بعد از مقام منبع حضرت مبشر منعت گردیده است و باز در یکی از آثار منزله یکی از دو فرستاده عظیم که در قرآن کریم ببیان " اذ ارسلنا الیهما نین فکذبوهما " منکور خوانده شده است .

آن وجود مبارك در کتاب مستطاب بیان بشرف مصاحبت هیکل اطهر در سفر حج و نفس مقدسیکه هشت واحد از مرایا در ظلش مستظل تجلیل گشته و در علوشان و سمو تقدیش این بیان جلیل از قلم رب جمیل نازل قوله العزیز " خداوند با او مباحات فرمود در ملا اعلی بانقطاع او و اخلاص او در رضای او " حضرت عبدالبهاء آن روح مجرد را قمر هدایت نامیده و حضرت یوحنا در مکاشفات خویش طلوعش را یکی از دو شاهد مقدس که قبل از مزی وای دوم روح حیات از جانب خداوند بدیشا نازل خواهد گردید ستوده است "

(کتاب قرن بدیع جلد ۱ صفحه ۲۳۷)

وقتی شهر مشهد بواسطه قیام مخالفین دولت دچار پریشانی و اضطراب گشت جناب قدوس و جناب میرزا محمد علی قزوینی که از حروف حی و شوهر خواهرجناب طاهره بود بقصد عزیمت به ما زندران حرکت کردند و چون خبر حرکت حضرت بهاء‌الله را شنیدند به پیشباز هیکل مبارک رفته در بین راه میرزا سلیمان‌نوری را ملاقات نموده از خبر نجات یافتن حضرت طاهره از زندان قزوین خوشحال شده جملگی بطرف بدشت رفتند و در آنجا بحضور حضرت بهاء‌الله مشرف گشتند مدت ۲۲ روز میهمان حضرت بهاء‌الله بودند .

مقصود اصلی اجتماع بدشت اعلان استقلال امر مبارک و آغاز نظام جدید بود که حاصل شد .

حضرت بهاء‌الله در لوحی میفرمایند :

" جناب قدوس جل ثنائہ الواحی چند در ارض بدشت مرقوم فرموده و ارسال داشته ابداً این عبد اظهار ننموده و از جمله در این امر بدیع اخبار فرموده اند تصریحاً من غیر تلویح قوله جل ثنائہ و اذا اظهر الرب سرّاً من افق البهاء فی ارض او ادنی فقد کان ذلك الطلعة المنلامعة من نقطة البهاء طرزیاً و اذ اقامت السموات الجذبية با سطر السراسطریه فذلك من امرنا لاهل العماء قد کان طلیعاً و آن الواح مبارکه آلا ن موجود است و جمیع در ذکر این امر باصرح کلمات شاهد و گواه "

(کتاب مائده آسمانی جلد ۷ صفحه ۹۷)

پس از خاتمه قضیه بدشت یاران بصوب ما زندران حرکت نمودند حضرت بهاء‌الله دستور فرمودند کجاوه تهیه شود ، جناب قدوس و حضرت طاهره با هم سوار یک کجاوه شده عزیمت کردند اما در بین راه وقتیکه به نیالا رسیدند عده‌ای از مردم محل بآنها حمله نموده سنگ بارانشان نمودند .

حضرت بهاء‌الله لباسهای خود را بتن جناب قدوس کردند تا شناخته نشوند و او را بمحل امنی فرستادند ولی چون در بین راه مجدداً دچار حمله اشرار شدند آنها خود را بشهر ساری رسانیده در منزل میرزا محمد تقی مجتهد آنشهر که از اقربای جناب قدوس بود شکنی گزیدند ، مجتهد مذکور نهایت درجه احترام را نسبت به ایشان مبذول داشته از آنان پذیرائی نمود .

بعضی از اصحاب که در بدشت حضور داشتند بمحضر جناب قدوس شتافتند جناب قدوس در موقع اقامت در آن منزل سعی فرمودند که حقیقت این امر مبارک را به میرزا محمد تقی بشناسانند اما مجتهد مذکور با وجودیکه با امر مبارک مخالف بود ولی کوشش کرد تا مردم متعصب و جاهل و علماء محل اذیت و آزاری بجناب قدوس نرسانند .

آخرالامر میرزا محمد تقی با سعیدالعلماء همدست شد و شروع بایذاء و دشمنی با پیروان حضرت باب نمود و در قتل عام احباب با آن مجتهد خبیث همراه گردید جناب قدوس در مدتیکه در منزل این مجتهد بود ملا حسین و دیگر اصحاب بقلعه شیخ طبرسی رسیده بودند و چون حضرت بهاءالله برای بازدید بقلعه تشریف فرما شدند و از هر جهت دستور استحکامات قلعه را صادر فرمودند و مطمئن شدند که اصحاب از هر جهت آماده هستند آنگاه بملا حسین فرمودند :

" وسائل از هر حیث فراهم شده فقط يك نقص برای این قلعه موجود است اگر آنهم کامل شود کار از هر حیث کامل و تمام است و آن عدم حضور جناب قدوس در قلعه است "

(کتاب تاریخ نبیل صفحه ۳۵۶)

و آنگاه دستور دادند که ملا مهدی خوئی با شش نفر از اصحاب بساری رفته به منزل میرزا محمد تقی وارد شده جناب قدوس را همراه بیاورند .

این نکته قابل توجه است که با وجودیکه میرزا محمد تقی که از اقوام جناب قدوس بود اما بخیال واهی خویش ایشانرا در منزل خود حبس نموده بود ولی بمحضر رسیدن اصحاب از قلعه شیخ طبرسی میرزا محمد تقی جناب قدوس را تحویل داد و گفت که ایشان در تمام این مدت میهمان من بودند و منزل من متعلق بخودشان داشت و با احترام جناب قدوس را تسلیم کرد .

چون خبر آزادی جناب قدوس بملا حسین رسید فوراً دستور داد که اصحاب آماده باشند تا بمحض ورود ایشان استقبال شایانی بعمل آید .

جناب بابالباب به یاران خویش چنین فرمودند :

" حضرت قدوس بزودی تشریف خواهند آورد شما باید همان احترامی را که بحضرت

باب میکنید در باره حضرت قدوس مراعات کنید من کوچکترین بندگان حضرت قدوس هستم هر چه را او بفرماید بدون تردید باید اطاعت کنید ۰۰۰ هیچیک از شما نباید در حضور او حاضر شوید مگر آنکه شما را احضار کند، بمیل خود هیچوقت رفتار نکنید ببینید میل جناب قدوس چیست همانطور رفتار کنید برای بوسیدن دست و پای جناب قدوس اقدام نکنید زیرا قلب پاک و طاهر او اینگونه رفتارها را دوست ندارد باید با ایشان طوری رفتار کنید که اسباب سرافرازی من باشد همه مطیع او باشید هر کس از نصیحت من سر پیچی کند و آنچه را که گفتم در ظاهر و باطن اجرانکند به سختترین عذاب مبتلا خواهد شد .

(کتاب تاریخ نبیل صفحه ۳۵۷)

چون جناب قدوس بنزدیک قلعه رسیدند جناب ملا حسین با شور و شعف بسیاری با یکصد نفر از اصحاب که هر یک دو شمع در دستها داشتند به پیشباز قدوس رفتند روشنائی شمعهها تاریکی شب را از بین برد و طلعت قدوس در وسط جنگل که با ابهت خاصی حرکت میفرمودند بچشم خورد همه اطراف اسب ایشان حلقه زده با اظهار خلوص و محویت و عبودیت در حالیکه شمعهای روشن را در دست داشتند از پی ایشان روان گشتند.

اصحاب در بین راه همراه ملا حسین با کمال فرح و نشاط سبوح قدوس ربهنا و رب الملائكة والروح را میخواندند تا بدرت قلعه رسیدند .

جناب قدوس وارد گشته تکیه به ضریح مقبره طبرسی داده فرمودند " بقية الله خير لكم ان كنتم مومنين " آنگاه جناب قدوس در مورد حضرت بهاء الله از جناب ملا حسین سئوالاتی کردند که در جواب بعرض ایشان رسید که حضرت بهاء الله فرمودند که اگر خدا بخواهد پیش از ماه محرم بقلعه مراجعت خواهم کرد مگر آنکه مشیت الهی طور دیگر قرار گرفته باشد .

ملا حسین احترامات مخصوصی به جناب قدوس روا میداشتند و اغلب شبها اطراف محلی که ایشان خوابیده بودند گردش فرموده و در حال توجه و تبتل سبوح قدوس رب الملائكة والروح را میخواندند.

جناب قدوس در آن ایام صبح و شامگاه اصحاب را احضار فرموده امر میکردند که از

توقیعات حضرت باب تلاوت نمایند و خود ایشان وسط جمع قرار گرفته بااستماع توقیعات میپرداختند و گاهی هم شرح و تفسیر در باره آنها میدادند.

شیخ حسن زنوزی تعریف میکند که وقتی واقعه قلعه شیخ طبرسی بحضور حضرت اعلی رسید جمیع اصحاب و یاران را مامور فرمودند که بقلعه بشتابند و به نصرت جناب قدوس قیام کنند یکروز بمن فرمودند که اگر من در قلعه چهریق محبوس نبودم بنصرت جناب قدوس میشتافتم .

حضرت بهاءالله در لوح مبارکی میفرمایند :

" و همچنین در رتبه جناب قدوس روح العالمین فداه میفرمایند عز ذکره که به عدد هشت واحد از مرآت الله بر مقعد خود بوده و از شدت نار محبت الله کسی قدرت بر قرب بهم نرسانده حال ملاحظه نمائید که هشت واحد از مرآت الله رادر نفس مبارکشان نکر فرموده اند فتفکروا یا اولی الافکار و در این بیان کنائز علمیه مستور است و این عبد مذکور نداشت خوفاً من نمرود الظلم و فرعون الجهل " (کتاب مائده آسمانی جلد ۷ صفحه ۸۶)

چنانچه قبلاً ذکر شد جناب قدوس وقتیکه در منزل میرزا محمد تقی مجتهد ساری اقامت داشت بنا بر خواهش ان مجتهد تفسیری بر سوره توحید نگاشت و در شرح صاد صمد سه برابر قرآن مجید مرقوم فرمود البته تفسیر صاد صمد در ساری تمام نشد بلکه تنمه آن در بحبوحه جنگ و جدال و حمله دشمن اتمام پذیرفت .

حضرت عبدالبهاء در باره تفسیر صمد میفرمایند :

" حضرت قدوس روحی له الفداء يك کتاب در تفسیر صمد نازل فرمودند از عنوان کتاب تا نهایتش انی انا الله است "

(کتاب مکاتیب جلد ۲ صفحه ۲۵۴)

و نیز در عظمت مقامشان میفرمایند :

" حضرت قدوس روحی له الفداء هر چند کینونتی بودند که بتمامه از آن شمس حقیقت حکایت فرمودند ، نور بازغ بودند و کوکب شارق ، جوهر تقدیس بودند و ساذج تنزیه و البته صد هزار انی انا الله از فم مظهرش صادر با وجود این کینونة لا تحکی الا عن الله ربها و کان مظهرًا بدیعاً و عبداً و فیاً " (کتاب فوق ص ۲۵۲)

جناب قدوس قبل از اینکه از قلعه خارج گردند توسط یکی از اصحاب تفسیر صاد صمد را همراه نوشتجات دیگر جهت ملا محمد حمزه که مجتهدی مورد اطمینان بود برای حفاظت ارسال داشت ولی معلوم نیست که آنها چه شدند.

حضرت ولی امرالله در باره نگارش تفسیر صاد صمد میفرمایند :

" چقدر عظیم و شگفت انگیز است مراتب حکمت و وقار و متانت و اصطبار جناب قدس و روح اطمینان و استقامتی که بمجرد ورود در پیروان امرالله دمیدند و کاردانی و لیاقتی که از خود بمنصه ظهور رساندند و شور و شعفی که از جانب آن جمع مشتاق دراستماع بیانات ایشان در تفسیر مشهور صاد صمد که هنگام صبح و شام توسط آنحضرت با لحن ملیح تلاوت میگردید ابراز میگشت .

تفسیری که نیمی از آن یعنی معادل سه برابر قرآن در ایام توقف ساری از قلم معجز شیمش صادر شده و اکنون با وجود حملات دشمن و مخاطرات بی شمار که آن وجود مقدس و سایر اصحاب را احاطه نموده بود با تمام رسید و برابر همان مقدار که از قبل مرقوم گردیده بود بر آن اضافه شد "

(کتاب قرن بدیع جلد ۱ صفحه ۲۰۳)

در واقعه و سکس در حالیکه اصحاب دور حضرت قدوس حلقه زده و منتظر بودند که اگر دشمن حمله کند بدفاع بر خیزند ناگهان لشکر جرار از همه طرف حمله کرد و هزاران گلوله بطرف اصحاب پرتاب گردید جناب قدوس از یکطرف و جناب باب الباب از طرف دیگر بدشمن حمله ور شدند که ناگاه یکی از گلوله ها بدهان قدوس اصابت نمود که در نتیجه چند دندان شکست و حلق و بینی آسیب فراوان دید تا پس از تارمار شدن دشمن بقلعه باز گشتند و بمعالجه پرداختند واقعه قلعه شیخ طبرسی مدت چهار ماه بطول انجامید تا جناب ملا حسین شهید شدند.

جناب قدوس در نوروز سال ۱۲۶۵ هجری قمری ورقه‌ای برای اصحاب مرقوم فرمودند باین مضمون که عنقریب امتحانات شدیدی بر ما وارد خواهد آمد و در نتیجه عده ای از اصحاب شهید خواهند شد .

هنوز ۹ روز از آن تاریخ نگدشته بود که شاهزاده مهدی قلی با لشگری بسیار برای در هم کوبی اصحاب حمله نمود .

ولی آنان یورش دشمن را در هم کوبیدند تا اینکه در تاریخ ۱۶ جمادی‌الثانی سال ۱۲۶۵ هجری قمری سردار خائن قرآنی مهر نموده قسم یاد کرد که ما با شما کاری نداریم و چنانچه از قبل مذکور گشت با این خدعه و نیرنگ اصحاب را بدام انداخت عده‌ای را شهید و تعدادی را اسیر نمود .

جناب قدوس یکی از اسرا بود که در حالیکه عمامه مرحمتی سبز حضرت اعلی رابر سر داشت در چنگال دشمن گرفتار گشت و دو روز بعد در تاریخ ۱۸ جمادی‌الثانی بعد از ظهر روز جمعه با شاهزاده مهدی قلی وارد بابل شد .

آروز شهر بابل چراغانی گردید و علماء متعصب بسرکردگی سعیدالعلماء در بابل جشن عظیمی بر پا کردند ، مردم وقت را غنیمت دانسته آن جوان نازنین را برهنه کرده بدنش را پاره پاره نموده در آتش کین سوزاندند .

وقتی خبر شهادت جناب قدوس بحضرت اعلی که در قلعه چهریق بودند رسید و قضایای قلعه و خیانت دشمن را شنیدند از حزن و اندوه این مصیبت مدت ۶ ماه چیزی مرقوم نفرمودند و پیوسته بیاد جانبازی اصحاب و مظلومیت آنان اشک از چشمان مبارک جاری بود .

حضرت ولی مقدس امرالله در باره این واقعه میفرمایند :

" قدوس قائد آن جمع بی پناه نیز در اثر خیانت مجددان شاهزاده خائف در چنگال سعیدالعلماء که نسبت بدان حضرت نهایت بغض و عداوت را داشت گرفتار گردید ، توده ناس بتحریرک آن مجتهد فتنه انگیز بر آن وجود مبارک هجوم نمودند لباس از تن برکنندند و هیکل الطفش را در غل و زنجیر کشیدند و درکوچه و بازار بار فروش حرکت دادند و جمیع بسب و نعن پرداختند حتی بعضی از نسوان فرومایه شهر آب دهان برآن مظهر تقدیس افکندند و در پایان کار با تیغ و تبر آن جوهر استقامت را شرحه شرحه کردند و جسد مطهرش را با آتش کین سوزانیدند " (کتاب قرن بدیع جلد ۱ صفحه ۲۱۰)

و نیز میفرمایند :

" جوهر تقدیس و سازج تنزیه طلعت قدوس اسمالله الاخر که بلقب نقطه اخری در تفسیر آیه مبارکه کل الطعام از قلم مالک انام ملقب و بشهادت منزل بیان به

عدد هشت واحد از مرآت الله بر مقعد خود بوده و از شدت نار محبت او کسی قدر بر قرب بهم نرسانده و در تفسیر صاد صمد پانصد هزار بیت از قلم معجز شیمش صادر جسد مطهر چنین نفس مقدسی را اشرار بتحریرك اشقی الاشقیاء سعیدالعلماء در مدینه بار فروش قطعه قطعه نمودند و در آتش بیانداختند"

(توقیع نوروز ۱۰۱۰۱ قرن احبای شرق صفحه)

۲۳

جناب قدوس بدین نحو در سن ۲۷ سالگی در حالیکه در میان گرگان بد کردار و در دست جاهلان از خدا بی خبر محاط بود در سبزه میدان بار فروش فریاد بر آورد که ای کاش مادرم اینجا بود تا جشن عروسی مرا میدیدا و در روز ۲۳ جمادی الثانی سال ۱۲۶۵ هجری قمری مطابق سنه ۱۸۴۹ میلادی شهید گشت و تاج سعادت ابدی بر سر نهاد .

پس از شهادتش حاجی ملا محمد شریعتمدار معروف به حمزه که جناب قدوس صاد صمد را نزدش بامانت فرستاده بودند شبانه اشخاصی فرستاد و بعضی از قطعات جسد مطهر جناب قدوس را آورده در مدرسه خرابه‌ای نزدیک منزلش که معروف به مدرسه میرزا زکی بود دفن کردند که همان محل اکنون زیارتگاه اهل بهاست .

آثار قلمی آنحضرت بسیار است که بیشتر آنها از بین رفته و تعدادی در کتب مختلفه آمده است منجمله کتاب ظهور الحق نوشته جناب فاضل مازندرانی است حضرت بهاء الله در لوح جناب ورقا در باره جناب قدوس میفرمایند :

" حضرت مبشر یعنی نقطه اولی روح ماسواه فداه در ایام توجه بماکو بر حسب ظاهر مستوراً عن الكل بشرف لقا فائز و حضرت قدوس علیه من کل بهاء ابهاه مکرر فائز در سفر ارض خاء مخصوص ایشان را طلبیدند و اشهر معدودات در حضور بلقاء فائز ایشان و حضرت باب اعظم (ملا حسین) علیه من کل بهاء ابهاه را حضرت نقطه اولی ماسواه فداه باسم اول و آخر نامیده اند "

(کتاب مانده آسمانی جلد ۴ صفحه ۱۵۴)

حضرت عبدالبهاء در مورد تبیین و عززناهما بثالث که در سوره یس قرآن مجید نازل شده چنین میفرمایند :

" فرمودند هیکل ثالث جمال مبارك است و این لوح قبل از اظهار امر نازل شده و هنوز جمال مبارك در پرده بودند ظهور مبارك را به ثالث اشاره فرمودند اول حضرت باب دوم جناب قدوس و سوم جمال مبارك و احبا مرا سوم گمان میکنند این ذکر ثالث و اشاره آیه مبارکه در آن فعززناهما بثالث در الواح جمال مبارك بسیار است ولی ثالث جمال مبارك است اگر بعضی از احبای الهی گفته اند که ثالث عبدالبهاء است ولی من مبین آیاتم و میگویم اول و ثانی حضرت اعلی و حضرت قدوس و ثالث جمال مبارك است "

(مجله آهنگ بدیع چاپ طهران)

این بیانات مبارك با کمی اختلاف در مجله عندلیب شماره ۲۹ صفحه ۱۱ به چاپ رسیده است .

اما عاقبت حال سعیدالعلماء که با جناب قدوس عداوت میورزید و آخرالمرباعث شهادتش گردید در آثار و الواح و کتب منتشره مطالب بسیار است از جمله .
حضرت ولی مقدس امرالله میفرمایند :

" سعید شقی که مسبب فتنه هائله مازندران و شهادت طلعت قدوس گشت بمرض عجیب مبتلا گشت و از برد شدید بحدی متالم که فریاد و فغانش مرتفع گشت و در این حال پر وبال باشد حرمان و خذلان بسقر راجع شد "

(لوح قرن احبای شرق نوروز ۱۰۱ صفحه ۹۵)

و نیز در کتاب سلطان رسل در باره اش مذکور است :

" ملا سعید دیوکلائی (بار فروشی) که حضرت قدوس را بآن طرز شهید نمود به مرض عطش و سرما دچار شد بطوریکه هر چه آب میخورد و لباسهای پشمی و پوستی میپوشید و در اطاق آتش روشن میکرد از تشنگی و سرما رهائی نمی یافت تا بکلی سرد شد و با زجر بسیار در سال ۱۲۷۰ هجری قمری مرد قصرش محل زباله و کثافت شد بطوریکه مردم در نفرین میگفتند که الهی خانه ات مثل خانه سعیدالعلماء ب شود "

(کتاب سلطان رسل حضرت رب اعلی صفحه ۲۰)

القابیکه در آثار مبارکه در باره سعیدالعلماء آمده است برخی از این قرار است

سعید شقی ، اشقی الاشقیاء ، مجتهد فتنه انگیز ، مجتهد متعصب بیرحم ، وحشی
و بی حیای باده فروش .

(القاب جناب قدوس)

نقطه اخری ، اسم الله الاخر ، طلعت قدوس ، حبیب ، قمر هدایت ، جلیل و شامخ ،
ساذج تنزیه ، جوهر تقدیس ، عالم کامل ، تحریر جلیل ، دلداده محبت الله ، نفس
نفیس ، مظهر تقدیس ، جوهر استقامت ، نفس مقدس ، وجود مبارک ، روح مجرد ،
نفس بزرگوار ، نجم بازغ افق عرفان ، مظهر ثبوت و استقامت ، آخر من آمن ، و
دها القاب دیگر .

حضرت بهاء الله در دعای افطار در باره جناب قدوس میفرمایند :

كبر الهم يا الهی ۰۰۰ علی اخر من نزل الیه الذی كان وفوده علیه كوفوده عليك وظهوره فيه
كظهورك فيه الا انه استضاء من انوار وجهه و سجد لذاته و اقر لعبودية نفسه
و علی الذینهم استشهدوا فی سبيله و فدوا انفسهم حبا لجماله تشهد يا الهی
بانهم عباد آمنوا بك و بآياتك و قصدوا حرم لقائك و اقبلوا الی وجهك و توجهوا
الی شطر قربك ۰۰۰ "

(کتاب تسبیح و تهلیل صفحه ۷۵)

طلعت اعلی شش ماه تمام در عزای آن روح قدسی متالم بود و در زیارتش بقدریک
مجلد بیانات نازل فرمود و هشت روز در اوصاف و محامد وی مینگاشت و صورت یک
از آن زیارات این است :

(زیارتنامه جناب قدوس)

" زیارة الشهداء علیهم السلام الذین قد فدوا انفسهم لاسم الله الاخر قدوس
قدوس قدوس بسم الله الامنع الاقدس قدوس قدوس قدوس انما البهاء من الله الذی
لا اله الا هو علی فوادك و فواد من فی فوادك ۰۰۰ " (ظهور الحق صفحه ۴۲۴)

(مشخصات کتب و مآخذ)

آثار مبارکه حضرت ربّ اعلیٰ

بیان فارسی (محل و تاریخ طبع ندارد) ۳۲۸ ص
 منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی (طهران : موسسه ملی مطبوعات امری
 ۱۳۴ ب) ۱۵۶ ص
 دلائل السبعه

آثار حضرت بهاء الله

ایقان (مصر : مطبعة الموسوعات ۱۹۰۰ م) ۲۱۶ ص
 مجموعه الواح مبارکه (قاهره : مطبعه سعاده ۱۹۲۰ م) ۴۱۲ ص
 تسبیح و تهلیل (طهران : موسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۹ ب) ۳۲۲ ص
 مائده آسمانی (طهران : موسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۹ ب) ج ۴ - ۳۷۲ ص
 مائده آسمانی (طهران : موسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۹ ب) ج ۷ - ۲۵۵ ص
 مائده آسمانی (طهران : موسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۹ ب) ج ۸ - ۱۹۳ ص
 آثار قلم اعلیٰ (طهران : موسسه ملی مطبوعات امری ۱۳۴ ب) ج ۷ - ۳۶۸ ص
 کتاب بدیع (پراگ چا پخانه زروپالم ۱۴۸ ب) ۴۱۲ ص
 منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله (لانگنهاین : لجنه نشر آثار امری بلسان
 فارسی و عربی ۱۴۱ ب) ۲۲۲ ص
 لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی معروف به نجفی (لانگنهاین : لجنه نشر
 آثار امری بلسان فارسی و عربی ۱۳۸ ب) ۱۱۷ ص

آثار حضرت عبدالبهاء

مکاتیب حضرت عبدالبهاء (مصر : مطبعه کردستان العلمیه ۱۹۱۰ م) ج ۱ -
 ۴۸۸ ص
 مکاتیب حضرت عبدالبهاء (مصر : کردستان العلمیه ۱۳۳۰ هـ. ق) ج ۲ - ۳۳۶ ص
 مکاتیب حضرت عبدالبهاء (مصر : کردستان العلمیه ۱۳۴۰ هـ. ق) ج ۳ - ۵۱۲ ص
 تذکره الوفا (حیفا : مطبعه العباسیه ۱۳۴۳ هـ. ق) ۳۱۶ ص

آثار حضرت ولی عزیز امرالله

لوح قرن احبای شرق - نوروز ۱۰۱ (طهران : موسسه ملی مطبوعات امری ۱۳۴ ب) ۱۰۴ ص

قرن بدیع (طهران : موسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۴ ب) ج ۱ - ۳۷۵ ص

قرن بدیع (طهران : موسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۲ ب) ج ۲ - ۳۳۶ ص

قرن بدیع (طهران : موسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۳ ب) ج ۴ - ۲۹۰ ص

آثار سایر نویسندگان بهائی

تاریخ نبیل (طهران : لجنه ملی نشر آثار امری ۱۲۳ ب) ۶۷۴ ص

ایام تسعه (طهران : موسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۱ ب) ۵۸۰ ص

حضرت نقطه اولی (طهران : موسسه ملی مطبوعات امری ۱۳۲ ب) ۳۹۲ ص

اختران تابان (طهران : موسسه ملی مطبوعات امری ۱۳۲ ب) ج ۱ - ۴۴۱ ص

سلطان رسل حضرت رب اعلی (کانادا : دانشگاه تورنتو - بدون تاریخ) ۴۴ ص

رساله طاهره (نشر دوم - محل طبع ندارد ۱۴۰ ب) ۲۰۳ ص

رحیق مختوم (طهران : لجنه ملی نشر آثار امری ۱۰۳ ب) ج ۱ - ۶۲۵ ص

رحیق مختوم (طهران : موسسه ملی مطبوعات امری ۱۳۱ ب) ج ۲ - ۷۰۷ ص

امر و خلق (لانگنهاین : لجنه ملی نشر آثار امری بلسان عربی و فارسی ۱۴۱ ب) ج ۲ - ۳۶۰ ص

سفر نامه مبارک - بدایع الاثار (بمبئی " کریمی پرس ۱۹۲۱ م) ج ۲ - ۳۹۲ ص

رهبران ورهروان (طهران : موسسه ملی مطبوعات امری ۱۳۲ ب) ج ۲ - ۵۶۳ ص

ظهورالحق (طهران : موسسه ملی مطبوعات امری م ۲۸۴ ط) ج ۳ - ۵۳۲ ص

یوسف بهاء در قیوم الاسماء (کانادا : موسسه معارف بهائی بلسان فارسی ۱۴۸ ب) ج ۲ - ۱۱۸ ص

چهار رساله تاریخی در باره قره العین (آلمان : از انتشارات انجمن ادب و هنر

۱۴۸ ب) ۱۱۲ ص

بهاء الله شمس حقیقت (اکسفورد : موسسه جرج رونالد ۱۹۸۹ م) ۶۶۹ ص

مجله نجم باختر (نشریه جامعه بهائی آمریکا تاسیس ۱۹۱۰ میلادی)

مجله آهنگد بدیع (نشریه تشکیلات جوانان بهائی ایران تاسیس ۱۰۲ بدیع)
مجله عندلیب (نشریه محفل روحانی ملی کانادا تاسیس ۱۳۸ بدیع)

(فهرست اعلام)

الف

- ابراهیم شریعتمدار - حاجی میرزا ۸۳،
 ابوتراب اشتهاردی - شیخ ۴۱، ۷۳، ۱۱۱
 آثار حضرت بهاءالله - ۱۳۵
 آثار حضرت رب اعلی - ۱۳۵
 آثار حضرت عبدالبهاء - ۱۳۵
 آثار حضرت ولی امرالله - ۱۳۶
 احسن القصص - سوره - ۵، ۸، ۹، ۵۲، ۱۰۶ - و نیز به قیوم الاسماء مراجعه شود
 احمد ابدال مراغه‌ای - ملا - ۳، ۱۱، ۲۲، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۹۲
 احمد احسائی - شیخ - ۲۵، ۲۷، ۳۱، ۴۶، ۶۳، ۶۹، ۸۵، ۹۲، ۱۰۳، ۱۰۵
 احمد ازغندی - میرزا - ۳۵
 احمد معلم - ملا - ۳۵
 احمد یزدی - سید - پدر سید حسین کاتب وحی - ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۱۰۹
 اختران تابان - کتاب - ۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶
 آخر من آمن - ۱۰، - بقدوس نیز مراجعه شود
 ادوارد براون - ۱۱۵
 آذر بایجان - ۲۲، ۶۹، ۷۲، ۷۴، ۷۸، ۸۱، ۸۸، ۹۲، ۱۰۸
 اردستان - ۱۲۳
 اردکان - ۱۲۳
 ارض اقدس - ۸۳
 ارض خا - ۱۳۲ - به خراسان نیز مراجعه شود
 ارض طا - ۲۱ - به طهران نیز مراجعه شود
 ارض طف - ۵۴ - به کربلا نیز مراجعه شود
 از صبا تا نیما - کتاب - ۱۱۵

استنطاق - لوح - ۹

اسد الله - حاجی - ۷۰

اسد الله - سید - ۳۳

اسلام - ۱۴ ، ۲۶ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸

اسلامبول - ۲۲ ، ۵۵ ، ۹۸ ، ۱۰۸

اسم الله الاخر - ۱۲۵ ، ۱۳۱ ، ۱۳۴ - به قدوس نیز مراجعه شود

اسم الله الاصدق - ۱۲۱ - به صادق مقدس خراسانی نیز مراجعه شود

آسیه - ۱۱۳

اشقی الاشقیاء - ۱۳۲ - به سعیدالعلماء نیز مراجعه شود

اصفهان - ۲۶ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۵۸ ، ۶۱ ، ۷۷ ، ۷۸ ، ۷۹ ، ۱۰۲ ، ۱۲۳

اطریش - ۱۱۵

اطریشی - ۱۱۵

اعلی - حضرت - ۵ ، ۶ ، ۷ ، ۸ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۲۰ ، ۲۸ ، ۳۰ ، ۳۱ ،

۳۵ ، ۳۶ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۴۲ ، ۴۴ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۷ ، ۵۸ ، ۶۰ ، ۶۴ ، ۶۹ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۷۲ ،

۷۴ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۷ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۸۲ ، ۸۵ ، ۸۸ ، ۸۹ ، ۹۲ ، ۹۴ ، ۹۶ ، ۹۷ ، ۹۹ ، ۱۰۲

۱۰۳ ، ۱۰۶ ، ۱۱۱ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۱۲۴ ، ۱۲۹ ، ۱۳۱ ، ۱۳۳

آغاسی - حاجی میرزا - صدر اعظم - ۱۳ ، ۷۵ ، ۹۲

آق رود - محله - ۱۱۷

الواح وصایا - ۷

امر و خلق - کتاب - ۱۰۰

آمریکا - ۵۲ ، ۱۱۳

ام سلمه - ۱۰۲ - به ظاهره نیز مراجعه شود

آمل - ۹۶ ، ۹۷

امیرالمومنین - حضرت - ۴۸ ، ۴۹ - به حضرت علی نیز مراجعه شود

انگلیسی - ۱۱۵

اولمر - ۱۱۵

اول من آمن - ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۲۵، ۴۴، ۵۶، ۹۹، ۱۰۰

آهنگ بدیع - مجله - ۱۳۳

ایام تسعه - کتاب - ۷، ۵۱

ایران - ۲۱، ۲۶، ۲۹، ۳۶، ۵۴، ۶۰، ۶۴، ۷۲، ۷۴، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۹۴، -

۱۲۲، ۱۲۵

ایقان - کتاب - ۵، ۱۲، ۳۱، ۶۳

ایلدرم میرزا - شاهزاده - ۸۷

ب

باب - حضرت - باب الله - ۵ ز ۶، ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۳۷

، ۳۸، ۳۹، ۴۸، ۴۹، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۶۷، ۶۸، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸،

۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۹، ۹۰، ۹۴، ۹۷، ۹۹، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲

۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۳ - به حضرت اعلی نیز مراجعه شود

باب اعظم - ۱۳۲ - به ملا حسین بشرویه‌ای نیز مراجعه شود

باب الباب - ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴

۳۶، ۳۸، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۵، ۷۲، ۷۳، ۹۰، ۹۲، ۱۲۳

۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۰

بابل - ۲۸، ۳۹، ۵۸، ۶۲، ۷۳، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۱

بار فروش - ۲۰، ۶۱، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۳۲ - به بابل نیز مراجعه

شود

بازار وکیل - ۵۰

باغ ایلخانی - ۱۱۲

باقر تبریزی - ملا - ۳، ۱۱، ۲۲، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸

بتول عذرا - ۱۴

بجستان - ۹۹

برغان - ۱۰۲

بدشت - ۳۹، ۶۱، ۷۵، ۹۱، ۹۲، ۹۶، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۲۶، ۱۲۷

بدیع - کتاب - ۹ ، ۱۴ ، ۲۳ ، ۵۶ ، ۹۸

بزرگ نوری - میرزا - پدر حضرت بهاء الله - ۳۴

بسطام - ۴۶

بشرویه - ۲۵ ، ۵۷ ، ۸ ، ۶۱ ، ۶۲

بصیر هندی - سید - ۸۷ ، ۸۸

بغداد - ۵۱ ، ۵۵ ، ۹۷ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸

بوشهر - ۲۹ ، ۶۰ ، ۶۸ ، ۱۲۲

بهاء الله - حضرت - ۱ ، ۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۶ ، ۲۲ ، ۳۱ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۶ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۴۱

۴۲ ، ۵۱ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۶ ، ۶۱ ، ۶۳ ، ۷۲ ، ۷۳ ، ۷۵ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۸ ، ۹۰ ، ۹۱ ،

۹۵ ، ۹۶ ، ۹۷ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۰ ، ۱۰۲ ، ۱۰۹ ، ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۷ ، ۱۲۰ ، ۱۲۳ ، ۱۲۵

۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۲۸ ، ۱۳۲ ، ۱۳۴

بهاء الله شمس حقیقت - کتاب - ۵۲ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۱۱۵

بیان - دوره - شریعت - ۱ ، ۱۹

بیان - کتاب - ۵ ، ۶ ، ۷ ، ۱۲ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۲۳ ، ۳۰ ، ۵۶ ، ۷۷ ، ۱۲۵

بیت الحرام - ۳۵

بیت بابیه - ۳۵ ، ۶۱ ، ۱۲۴

پ

پیغمبر اکرم - ۵۶ - به حضرت محمد نیز مراجعه شود

ت

تاریخ سمندر - ۷۰ ، ۱۱۴

تاریخ قابل آباده ای - کتاب - ۱۱۵

تاریخ میرزا جانی کاشانی - کتاب - ۱۱۵

تاریخ نبیل - کتاب - ۱۵ ، ۱۸ ، ۳۱ ، ۳۳ ، ۳۷ ، ۴۰ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۷ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۶۴

۶۶ ، ۶۹ ، ۷۲ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۸۸ ، ۹۳ ، ۱۱۰ ، ۱۱۴ ، ۱۲۰ ، ۱۲۳ ، ۱۲۷ ، ۱۲۸

تاویل اعظم - ۹ - به قیوم الاسماء نیز مراجعه شود

تایمز لندن - روزنامه - ۱۲۱

تبریز - ۳۷، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۹۴، ۹۷

ترك - ۱۱۵

ترکیه - ۹۸

تذکره الوفا - کتاب - ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵

تسبیح و تهلیل - کتاب - ۲۵، ۱۳۴

تفسیر الاکبر - ۹ - به قیوم الاسماء نیز مراجعه شود

تفسیر سوره توحید - ۱۲۹

تفسیر سوره کوثر - ۱۰۷

تفسیر صاد صمد - ۲۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲

تقی برغانی - ملا - ۷۰

تقی خان میرزا - امیر نظام - صدر اعظم - ۱۵

ث

ثانی من آمن - ۳، ۱۱، ۵۶ - به ملا علی بسطامی نیز مراجعه شود

ج

جبل باسط - ۷۹ - به قلعه ماکونیز مراجعه شود

جبلین شامخین - ۸۱ - به قلعه ماکو و چهریق نیز مراجعه شود

جده - ۱۱۹

جعفر - شیخ - ۴۹

جعفر قزوینی - ملا - ۷۰

جلال هندی - سید - ۸۷

جلیل ارومیه‌ای - ملا - ۳، ۱۱، ۲۲، ۶۹، ۷۰، ۷۱

جمال ابهی - کتاب - ۱۱۵

جمال اقدس ابهی - جمال ابهی - جمال قدم - جمال مبارک - ۸، ۹، ۱۲، ۱۴، ۲۱،

۲۵، ۴۵، ۵۲، ۷۹، ۹۴، ۹۶، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۳۳

جواد کربلائی - حاجی - سید - ۱۲۲

جواهر الکلام - کتاب - ۱۳ ، ۴۹ ، ۵۳ ، ۵۴

ج

چهار رساله تاریخی در باره قره العین - کتاب - ۵۵ ، ۷۰ ، ۱۰۲ ، ۱۱۵

ح

حافظ - شاعر - ۲۷

حجاز - ۲۲ ، ۳۴ ، ۳۵

حرف حی - ۳ - به ملا باقر تبریزی نیز مراجعه شود

حرف سین - ۷ - به ملا حسین بشرویه ای نیز مراجعه شود

حروف حی - حروف اولیه - حروفات بیانیه - حروفات نورانیه - ۱ ، ۲ ، ۳ ، ۴ ، ۵ ،

۶ ، ۷ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۳ ،

۲۴ ، ۳۱ ، ۳۴ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۶ ، ۵۷ ، ۶۰ ، ۶۴ ، ۶۹ ، ۷۰ ، ۷۲ ، ۷۵ ، ۷۹ ، ۸۳ ، ۸۵ ،

۸۷ ، ۸۹ ، ۹۲ ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۹۹ ، ۱۰۶ ، ۱۰۸ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰

حسن - سید - برادر سید حسین کاتب - ۷۷ ، ۷۸

حسن بجزستانی - ملا - ۴ ، ۱۱ ، ۲۲ ، ۹۹ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱

حسن زنوزی - شیخ - ۷۷ ، ۱۲۹

حسن عسگری - امام - ۵ ، ۵۴ ، ۱۱۸

حسن مجتبی - ۱۱۷ - به امام حسن عسگری نیز مراجعه شود

حسین - حضرت - ۱۰۳

حسین بشرویه ای - ملا - محمد حسین - ۳ ، ۵ ، ۶ ، ۷ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۲۵ ،

۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۴۰ ، ۴۱ ،

۴۲ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۴۸ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۵ ، ۷۲ ، ۹۰ ، ۹۶ ، ۱۱۹ ،

۱۲۴ ، ۱۲۷ ، ۱۲۸ ، ۱۳۲

حسین خان - حاکم شیراز - ۱۲۱

حسین علی - میرزا - ۳۴ - به حضرت بهاء الله نیز مراجعه شود

حسین یزدی - سید - کاتب وحی - ۳ ، ۱۱ ، ۲۰ ، ۲۲ ، ۷۷ ، ۷۸ ، ۷۹ ، ۸۱ ، ۸۲ ، ۱۰۹ ،

- حضرت بهاء الله - کتاب - ۱۱۵
 حضرت حجت - ۷۴ - به حضرت قائم نیز مراجعه شود
 حضرت مبشر - ۱۲۵ ، ۱۳۲ - به حضرت اعلی نیز مراجعه شود
 حضرت نقطه اولی - کتاب - ۲۸ ، ۴۶ ، ۶۷ ، ۷۶ ، ۱۱۵
 حمزه - ۱۳۲ - به محمد شریعتمدار نیز مراجعه شود
 حمزه میرزا - شاهزاده - ۹۰
 حواریون حضرت مسیح - ۱۳ ، ۱۹

خ

- خاتون جان - ۱۰۹
 خال - ۱۴ ، ۱۵ - به خال اعظم نیز مراجعه شود
 خال اعظم - حاجی میرزا سید علی - ۸ ، ۱۴ ، ۹۱ ، ۹۳
 خانه کعبه - ۱۱۹
 ختمی مرتبت - حضرت - ۲۰ - به حضرت محمد نیز مراجعه شود
 خدا بخش قوجانی - ملا - ۳ ، ۱۱ ، ۲۲ ، ۸۳ ، ۸۴
 خدیجه بیگم - حرم حضرت اعلی - ۱۳ ، ۱۴
 خراسان - ۲۶ ، ۲۹ ، ۳۲ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۴۶ ، ۵۷ ، ۵۸ ، ۶۲ ، ۷۵ ، ۸۳ ، ۹۰ ، ۹۶
 ۹۹ ، ۱۱۰ ، ۱۲۵
 خسرو قادی کلائی - ۴۱ ، ۵۸ ، ۶۲
 خوی - ۲۷ ، ۳۸ ، ۷۲

د

- داشرة المعارف فارسی - کتاب - ۱۱۵
 درویش علی اکبر - ۸۳
 دکتر آریان پور - ۱۱۵
 دکتر جاکب بلاک - ۱۱۵
 دکتر چاپین - ۱۱۵

دکتر مصاحب - ۱۱۵

دعای افطار - ۱۳۴

دلائل السبعه - کتاب - ۱۳ ، ۲۸ ، ۲۹

ر

رب اعلیٰ - حضرت - ۷ ، ۸ ، ۱۵ ، ۲۳ ، ۲۶ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۹ ، ۵۳ ، ۵۶ ، ۵۷ ، ۶۹ ، ۷۵ ، ۷۷ ، ۸۱ ، ۸۷ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۷ ، ۱۰۱ ، ۱۲۰ ، ۱۲۵ - به حضرت اعلیٰ نیز مراجعه شود

رحیق مختوم - کتاب - ۱۵ ، ۵۳ ، ۷۴ ، ۸۰ ، ۸۲ - ۱۰۲ ، ۱۱۴ ، ۱۱۷ ، ۱۲۳

رساله طاهره - ۱۰۲ ، ۱۱۵

رضائیه - ارومیه ۳۷ ، ۳۸

رسول الله - حضرت - ۵ ، ۱۳ ، ۱۸ ، ۲۶ ، ۳۶ ، ۳۷ ، ۳۹ ، ۴۲ ، ۶۶ ، ۶۸ ، ۱۱۷ - به

حضرت محمد نیز مراجعه شود

رودارس - ۳۷

روسی - ۱۱۵

روپاهای صادقہ - کتاب - ۱۱۵

رہبران ورہروان - کتاب - ۲۴ ، ۳۰ ، ۱۱۵

ز

زکیہ - ۱۰۲ - به طاهرہ نیز مراجعه شود

زنجان - ۲۱ ، ۲۲ ، ۳۷ ، ۳۸

زیارتنامہ جناب قدوس - ۱۳۴

زیارتنامہ مریم - ۱۱۶

زین المقربین - ۸۲

ژ

ژرژازان - ۱۱۵

ژول بوآ - ۱۱۵

- ساره - ۱۱۳
- ساری - ۱۱۷ ، ۱۲۳ ، ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰
- سبزه میدان - ۱۲۳ ، ۱۲۲
- سردار خائن - ۱۳۱ - به مهدیقلی میرزا نیز مراجعه شود
- سردار غدار - ۲۰ - به عباسقلی خان لاریجانی نیز مراجعه شود
- سر دنیس راسل - ۱۱۵
- سر فرانسیس یانگد - ۱۱۵
- سر والننتین چیرل - ۱۱۵
- سعیدالعلماء - ۲۰ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۴۰ ، ۶۱ ، ۱۲۴ ، ۱۲۷ ، ۱۳۱ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳
- سعید شقی - اشقی الاشقیاء - ۱۳۳ - به سعیدالعلماء نیز مراجعه شود
- سعید قادیکلای - ۱۳۳ - به سعیدالعلماء نیز مراجعه شود
- سعید هندی - شیخ - ۳ ، ۱۱ ، ۱۳ ، ۲۲ ، ۸۷ ، ۸۸
- سفر نامه مبارك - بدایع الآثار - ۳۸
- سلطان رسل حضرت رب اعلی - کتاب - ۱۱۵ ، ۱۲۲ ، ۱۳۳
- سلیمان ناظم بیک - ۱۱۵
- سنی - ۱۰۷
- سوره الملك - ۵
- سوره واقعه - ۱۱۱
- سوره یس - ۱۳۲
- سوره یوسف - ۵ ، ۷ ، ۸ ، ۹ ، ۱۰۷ - به قیوم الاسماء نیز مراجعه شود
- سیاه چال - ۳۳ ، ۵۱ ، ۸۰
- سید احمد - ۷۷
- سیدالشهداء - حضرت - ۴۱ - به حضرت حسین نیز مراجعه شود
- سیدالمرسلین - حضرت - ۲۰ - به حضرت محمد نیز مراجعه شود
- سید عزیز - ۲۰ - به سید حسین کاتب یزدی نیز مراجعه شود
- سید علی - ۳۹ - به ملا حسین بشرویه ای نیز مراجعه شود

سید علی - حاجی میرزا - ۱۴ ، ۱۲۰ - دانی حضرت اعلی - بخال اعظم نیز مراجعه شود

سلیمانیه - ۹۷

ش

شاه ایران - محمد شاه - ۲۱

شاهرود - ۶ ، ۷۵

شرح الزیارة - کتاب - ۳۱

شریف مکه - ۵ ، ۱۲۰

شوقی ربانی - حضرت - ۵۶ - به حضرت ولی امرالله نیز مراجعه شود

شهدای سبعه طهران - ۱۵ ، ۲۱ ، ۱۱۱

شهید ثالث - ۱۰۳ - به محمد تقی برغانی مراجعه شود

شیراز - ۵ ، ۸ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۴ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۴۷ ، ۴۹ ، ۵۶ ، ۵۷ ،

۶۰ ، ۶۴ ، ۷۰ ، ۷۲ ، ۷۴ ، ۷۷ ، ۸۳ ، ۸۵ ، ۸۷ ، ۸۸ ، ۸۹ ، ۹۲ ، ۹۴ ، ۹۹ ، ۱۰۶ ، ۱۱۸ ،

۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۱۲۳

شیعه - ۱۰۷ ، ۱۰۸

شیکاگو - ۱۱۳ ، ۱۱۴

ص

صاحب الزمان - ۷۴ ، ۸۵ - به قائم نیز مراجعه شود

صادق - ملا - ۴۳ ، ۱۲۱ ، ۱۲۲

صالح برغانی - حاجی - ۷۵

صحیفه سجادیه - ۹

صحیفه مخزونه - صحیفه مخزونیه - ۹

ط

طاهره - ۴ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۳ ، ۲۰ ، ۲۲ ، ۵۲ ، ۵۸ ، ۶۱ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۷ ، ۸۱ ، ۸۹ ، ۹۰ ، ۹۱ ،

۹۶ ، ۱۰۲ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴ ، ۱۰۵ ، ۱۰۶ ، ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵ ، ۱۱۶

۱۲۶

طایفه جلالیه - ۸۷

طلعت اعلیٰ - ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۲۰، ۲۲، ۴۴، ۶۰، ۶۹، ۷۲، ۸۰، ۸۳، ۱۲۵ - به حضرت

اعلیٰ نیز مراجعه شود

طلعت قدوس - ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴ - به جناب قدوس نیز مراجعه شود

طهران - ۱۳، ۱۴، ۲۱، ۲۲، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۵۱، ۵۸، ۶۱، ۷۵، ۷۸، ۸۸، ۹۰ -

۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۳

ط

ظهور الحق - کتاب - ۸، ۴۹، ۵۲، ۵۹، ۶۴، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۶، ۷۸، ۸۶، ۸۷، ۹۱، ۹۲،

۹۷، ۱۰۱، ۱۱۴، ۱۳۲، ۱۳۴

ع

عباس قلی خان لاریجانی - ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۴

عبدالبهاء - حضرت - ۲، ۷، ۲۵، ۳۸، ۵۲، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۵، ۱۳۲

۱۳۳

عبدالصالح شیرازی - ملا - ۱۰۳

عبدالکریم قزوینی - ملا - ۷۷، ۹۵

عبدالوهاب - حاجی ملا - ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵

عبدالوهاب شیرازی - ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲

عبدالوهاب قزوینی - ملا - حاجی میرزا - ۳، ۲۲، ۷۵، ۹۲

عبدالله صباغ - حاجی ملا - ۲۵

عتبات عالیات - ۱۳، ۲۶، ۵۷

عراق - ۵، ۲۲، ۳۲، ۳۳، ۵۵، ۸۷، ۹۴، ۹۹

عربستان - ۲۰، ۶۸

عزیز خان سردار - ۸۱، ۱۱۲

عدد حی - ۶ - بحروف حی مراجعه شود

- علی اکبر اردستانی - ملا - ۱۲۱
 علی اکبر - حاجی ملا - ۷۴
 علی بسطامی - ملا - ۳، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۲۲، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳ -
 ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۷۷، ۸۳، ۱۰۶، ۱۱۸
 علی ترک - میرزا - ۸۶
 علی - حضرت - ۵۶
 علی خان ماکوئی - ۳۶
 علی عظیم - شیخ - ۳۵، ۹۵
 علی - ملا - ۳ - به ملا خدا بخش قوچانی مراجعه شود

غ

غلام حبشی - ۱۱۹

ف

- فارس - ۱۱۸
 فاضل مازندرانی - ۲۴، ۷۰، ۸۶، ۱۰۰، ۱۳۲
 فاطمه - ۱۰۲ - به طاهره نیز مراجعه شود
 فاطمه زهرا - حضرت - ۱۱۳
 فاطمه - مادر طاهره - ۱۰۴
 فرانسوی - ۱۱۵
 فرعون - ۱۸
 فرهنگ لغات مختلفه - ۱۱۵

ق

- قاجار سلسله - ۲۰، ۸۸
 قائم - حضرت - ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۴۷، ۴۸، ۶۰، ۷۴، ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۴، ۱۰۶ - به قائم موعود
 نیز مراجعه شود
 قدوس - ۴، ۷، ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۸، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۴ -

۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۸، ۹۶، ۹۰، ۸۰، ۷۵، ۷۳، ۶۷، ۶۶

۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴

قرآن - ۵، ۶، ۸، ۱۲، ۱۵، ۳۰، ۴۰، ۴۴، ۵۶، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۷، ۹۳، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۹، -

۱۳۰، ۱۳۲

قره العین - ۴، ۶۱، ۸۹، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۴

قره العین شاعره آزادیخواه کتاب - ۱۱۵

قرن بدیع - کتاب - لوح - ۶، ۷، ۸، ۱۲، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۴۴

۵۶، ۸۱، ۹۵، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۱

قریه سر چاه - ۸۳

قریه سیادهن - ۷۵، ۹۲

قریه علی آباد - ۸۴

قریه کلین - ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۸

قریه نوفرست - ۸۴

قریه نیالا - ۱۱۱، ۱۲۶

قزوین - ۲۲، ۳۷، ۳۸، ۵۸، ۷۰، ۷۵، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، -

۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰

قلعه چهریق - ۱۴، ۲۲، ۷۷، ۸۹، ۹۴، ۹۵، ۱۲۴، ۱۳۱

قلعه شیخ طبرسی - ۲۰، ۲۲، ۳۳، ۳۵، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۶، ۶۷، ۷۱

۷۳، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۹۱، ۹۳، ۹۶، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰

قلعه ماکو - ۲۲، ۳۳، ۳۷، ۵۸، ۷۰، ۷۵، ۷۷، ۸۱، ۹۲، ۱۲۴، ۱۳۲

قلم اعلی - لوح - ۵

قم - ۳۲، ۳۳، ۵۸، ۶۱، ۷۸، ۹۵، ۹۶، ۱۰۲، ۱۲۳

قنبر علی - ۳۶

قوچان - ۸۳

قیوم الاسماء - کتاب - سوره - ۵، ۸، ۹، ۷۷، ۱۰۷، ۱۲۱

قیوم الکتب - ۹ - به کتاب قیوم الاسماء نیز مراجعه شود

ک

کاتب وحی - ۳ - به سید حسین یزدی نیز مراجعه شود

کاشان - ۳۲، ۳۳، ۵۸، ۶۱، ۷۸، ۱۱۰، ۱۲۳

کاظم رشتی - سید - ۹، ۱۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۴۶، ۶۰، ۶۳، ۶۴، ۶۹، ۷۲، ۷۴، ۷۷، -

۸۳، ۸۵، ۸۷، ۹۴، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۸، ۱۲۱

کالمین - ۵۱، ۱۱۰

کتاب الاکبر - ۹ - به قیوم الاسماء نیز مراجعه شود

کتاب الحسینیه - ۹ - به قیوم الاسماء نیز مراجعه شود

کتاب شرایع الاسلام - ۵۴

کربلا - ۹، ۲۲، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۳۲، ۴۶، ۴۹، ۵۲، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۷۲، ۷۴، ۷۷، ۸۴،

۸۵، ۸۹، ۹۰، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹

کرمان - ۶۵، ۸۵، ۸۶، ۱۲۲، ۱۲۳

کرمانشاه - ۱۰۷، ۱۰۸

کریمخان کرمانی - حاجی - ۱۲۲، ۱۲۳

کلیم - ۹۶، ۱۰۹، ۱۲۳ - به موسی کلیم نیز مراجعه شود

کلیم - حضرت - ۲۰ - به حضرت موسی نیز مراجعه شود

کنت دوگینو - ۱۱۵

کواکب الدریه - کتاب - ۱۱۵

کوفه - ۳۳

گ

گرنیو ساکایا - ۱۱۵

گندم پاکن - ۳۳

ل

لرد کورزن - ۱۱۵

لرستان - ۸۸

لغتنامه دهخدا - کتاب - ۱۱۵

لوا گتسینگر - ۵۲

لوح تفسیر آیه نور - ۱۱۷

لوح شیخ محمد تقی نجفی - ۹۴

لوح کل الطعام - ۱۱۷، ۱۳۱

لوح نبیل قبل علی - ۹۹، ۱۰۰

لوح نوروز ۱۰۱ - ۲۱، ۴۵، ۸۱، ۱۳۲، ۱۳۳

لوح ورقا - ۸۰، ۱۳۲

۴

مائده آسمانی - کتاب - ۱۶، ۲۳، ۵۴، ۷۹، ۸۲، ۹۸، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۲

مازندران - ۲۱، ۲۲، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۶۴، ۶۵، ۷۰، ۷۵، ۹۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۳

مبارک - غلام حبشی حضرت اعلیٰ - ۷، ۳۱، ۴۸

مجموعه الواح - کتاب - ۵۴

محمد - حضرت - ۸، ۳۰، ۵۴

محمد باقر - حاجی سید - ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۳

محمد باقر قائینی - میرزا - ۳۵، ۳۹، ۴۳، ۱۲۴

محمد باقر - میرزا - همشیره زاده جناب بابالباب - ۳، ۱۱، ۲۲، ۲۹، ۵۷، ۶۰، ۶۱

۶۲

محمد بیک - ۷۵

محمد بیک چارچی - ۱۴

محمد تقی - حاجی ملا - ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۹

محمد تقی - میرزا - ۹۰، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹

محمد جواد - ۷۰

محمد جوینی - میرزا - ۶۲

محمد حسن - میرزا - برادر جناب بابالباب - ۳، ۱۱، ۲۲، ۲۹، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰ -

محمد حسن نجفی - شیخ - ۱۳، ۴۹، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶

محمد حمزه - ملا - ۱۳۰

محمد خان کلانتر - ۱۱۱، ۱۱۴

محمد خراسانی - حاجی سید - ۲۸

محمد روضه خوان یزدی - میرزا - ۳، ۱۱، ۲۲، ۸۵

محمد شاه - ۱۳، ۷۵، ۹۲

محمد شبل - شیخ - ۱۰۸

محمود خان کلانتر - ۱۱۱، ۱۱۴

محمد صالح - حاجی ملا - ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۷

محمد علی - حاجی ملا - ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵

محمد علی - میرزا - برادر جناب حسین کاتب یزدی - ۷۷، ۸۰

محمد علی بار فروشی - ملا - ۴، ۱۰، ۱۱، ۱۱۷، ۱۱۹ - به جناب قدوس نیز مراجعه

شود

محمد علی قزوینی - میرزا - ۳، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۲، ۷۵، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۰۶ -

۱۰۸، ۱۲۶

محمد فروغی - ملا میرزا - ۳۵، ۴۳

محمد کریمخان کرمانی - حاجی - ۶۵، ۸۵، ۸۶

محمد مصطفی بغدادی - اقا - ۱۰۸

محمد ملا - شوهر جناب طاهره - ۱۰۴، ۱۰۹

محمد معقانی - ملا - ۶۷

محمد نوری - ملا - ۳۴

محمد هادی فرهانی - آقا - ۷۰، ۱۰۹، ۱۱۰

محمود آلوسی - شیخ - ۱۰۷، ۱۰۸

محمود خوشی - ملا - ۳، ۲۲، ۷۲، ۷۳

محمود عنود - ۱۱۴ - به محمود خان کلانتر نیز مراجعه شود

- مدرسه میرزا زکی - ۱۱۷، ۱۳۲
- مدرسه میرزا جعفر - ۲۵
- مدرسه میرزا صالح - مدرسه پامنار - ۳۳، ۳۴
- مدرسه نیم آور - ۳۳
- مدینه - ۵، ۳۲
- مرآت - مرآت الله - ۱۵، ۱۲۹، ۱۳۲
- مرآت اولیه - ۶ - به ملا حسین بشرویه‌ای نیز مراجعه شود
- مراغه - ۳۷، ۳۸، ۷۴
- مریم عذرا - ۱۱۳
- مسجد ایلخانی - ۹، ۳۰، ۳۱، ۴۷، ۶۰، ۷۲، ۷۴
- مسجد کوفه - ۲۹، ۴۶، ۵۷، ۶۰، ۶۴
- مسجد نو - ۱۲۱
- مسجد وکیل - ۵۷
- مسیح - حضرت - ۱۶، ۱۸، ۲۰
- مسیونیکلا - ۱۱۵
- مشهد - ۲۵، ۳۹، ۴۶، ۵۸، ۹۰، ۹۲، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۲۶
- مشیت الله - ۸۳ - پسر ملا خدا بخش قوچانی
- مصطفی خان - حاجی - ۴۰
- معین الدین محرابی - ۱۱۵
- معین السلطنه - حاجی - ۶۴، ۶۷
- مقاله شخص سیاح - کتاب - ۱۱۵
- مقبره شیخ طبرسی - ۱۲۸
- مکاتیب حضرت عبدالجبار - کتاب - ۲۵، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۱۵، ۱۲۹
- مکاشفات یوحنا - ۱۲، ۱۲۵
- مکه - ۵، ۱۴، ۳۲، ۱۱۹، ۱۲۲
- منتخبات از آثار حضرت بها الله - کتاب - ۹۴

- منتخبات آیات حضرت اعلیٰ - کتاب - ۱۳
- منوچهر خان معتمدالدوله - حاکم اصفهان - ۳۳، ۷۷
- من ینظره الله - ۱۵، ۲۳، ۹۴، ۹۷ - به حضرت بهاء الله نیز مراجعه شود
- موسی حضرت - ۱۸
- موسی کلیم - میرزا - ۳۴، ۱۱۰ - برادر حضرت بهاء الله
- موصل - ۵۵
- مولتان - ۸۷
- مهدی - حضرت - ۸۷ - به حضرت قائم نیز مراجعه شود
- مهدی خوئی - ملا - ۱۲۷
- مهدی قلی میرزا - شاهزاده - ۶۵، ۶۶، ۱۳۰، ۱۳۱
- مهدی - ملا - ۷۲، ۷۳
- میرزا احمد - ۹۵، ۹۶ - به عبدالکریم قزوینی نیز مراجعه شود
- میرزا جانی - حاجی - معروف به پرپا - ۷۸
- میرزا عسگری - ۲۹
- میر علم خان امیر قائن - ۸۳، ۸۴
- میلان - ۳۷، ۳۸، ۶۴

ن

- نائین - ۱۲۳
- ناصرالدین شاه - ۶۶، ۸۸
- نبیل زرنندی - ۴۳، ۷۹
- نجف - ۲۹، ۳۲، ۴۹، ۵۴، ۵۵، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۸
- نجیب پاشا - ۵۵
- نجم باختر - مجله - ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵
- نصاری - ۱۰۷
- نقطه - نقطه اولی - نقطه اولیه - نقطه فرقان - نقطه بیان - ۱، ۲، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۴
- ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۳۹، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۶۴، ۷۰، ۷۷، ۷۸، ۸۵، ۸۷، ۹۲، ۹۳، ۹۶، ۹۹

۱۰۰، ۱۳۲

نقطه اخری - ۱۳۱، ۱۳۴ - به قدوس نیز مراجعه شود

نقطه جذبیه - ۱۰۲، ۱۰۷ - به طاهره نیز مراجعه شود

نوح حضرت - ۲۸

نور - بخشی از اقلیم مازندران - ۸۸، ۹۶، ۱۱۱

نورین نیرین - ۶۹ - به شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی نیز مراجعه شود

نیریز - ۲۱، ۲۲

و

ورقا - لوح - ۵۴

ورقة الحمراء - ۹ - به قیوم الاسماء نیز مراجعه شود

وسکس - ۶۵، ۱۳۰

ولی امرالله - حضرت - ۲، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۴۴، ۸۱، ۹۴

۹۵، ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳

ه

هادی قزوینی - میرزا - ۳، ۱۱، ۲۲، ۷۵، ۹۲، ۹۳

همدان - ۷۷

هند - هندوستان - ۱۳، ۲۲، ۸۷، ۸۸

ی

یحیی دارابی - ۹۸

یحیی صراف - آقا - ۵۳

یزد - ۸۵

یوحنا - حضرت - ۱۲۵

یوسف اردبیلی - ملا - ۳، ۱۱، ۱۲، ۲۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸

یوسف بهاء در قیوم الاسماء - کتاب - ۸، ۳۰، ۱۱۵

یهود - ۲۰، ۱۰۷